

ف ۹۲/۹۰



# صید

از

سعد الدین هروری

تصحیح محمد سرافراز ظفر

و

بخش صید و ذباحہ و اطعمہ و اشربہ

از

شرح فارسی شرایع محقق



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد



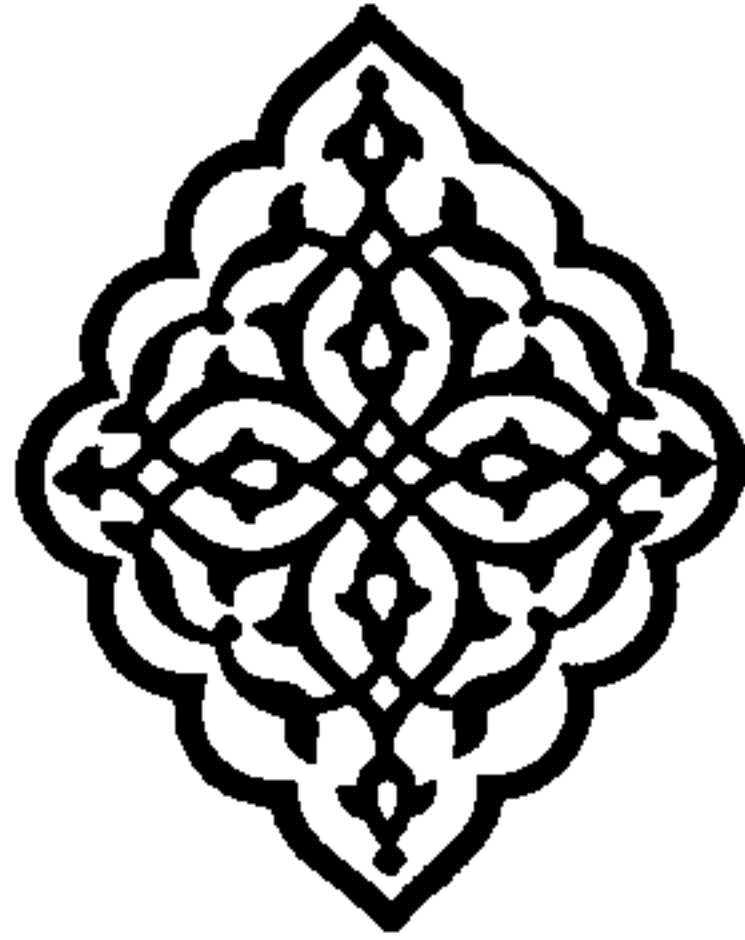
# شنانامه این کتاب

نام کتاب	: صیدیه و بخش صید و ذبح و اطعمہ و اشربہ از شرح فارسی شرایع الاسلام
نگارنده	: سعدالدین ہروی و محقق علی
صحیح	: محمد سرفراز ظفر
سخن مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
شمارہ ردیف	: ۷۹
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: منز اپرینٹنگ پریس - راولپندی
صفحات	: ۲۵۶
تاریخ انتشارات	: ذوالحجہ ۱۴۰۴ھ / ۱۳۶۳ش / ۱۹۸۴م
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
بہا	: ۵۰ روپیہ پاکتانی

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

86272

~~86272~~



شماره رویت

۷۹

تاسیس بر مبنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

## فهرست مطالب کتاب

صفحه	عنوان
یک - دو	سخن مدیر
سه - یازده	پیشگفتار
۱ - ۲	مقدمه
۳	فصل اول - در بیان دلایل بر جواز صید.
۴ - ۵	فصل دوم - در شرایط صید کردن.
۶	فصل سوم - (صید با باز و چرخ و مانند آن).
۷ - ۱۲	فصل چهارم - (صید با سگ و یوز و مانند آن).
۱۳ - ۱۷	فصل پنجم - در مسایل تیر انداختن.
۱۸ - ۱۹	فصل ششم - در مسایل صید ماهی.
۲۰ - ۲۲	فصل هفتم - (شکاری که ملک کسی میکرد، احکام آن).
۲۳ - ۲۵	فصل هشتم - در بیان ذبح کردن و کشتن.
۲۶ - ۲۸	فصل نهم - در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران.
۲۹ - ۳۰	فصل دهم - (مذهب امام شافعی در شکار با جانوران و مرغان).
۳۱ - ۳۳	فصل یازدهم - در بیان باز مانند ضعم و آب.
۳۴	فصل دوازدهم - (در بیان بول و افکنده جانوران و مرغان).
۳۴	خاتمه - در بیان نادها و حکمتها و خاصیتهای جانوران و غرایب حکایات ایشان.

صفحہ	عنوان
۳۵ - ۴۱	باب الالف -
۴۲ - ۴۷	باب الباء -
۴۸ - ۴۹	باب التاء -
۵۰ - ۵۱	باب الثاء -
۵۲ - ۵۳	باب الجیم -
۵۴ - ۶۱	باب الحاء -
۶۲ - ۶۶	باب الخاء -
۶۷ - ۶۹	باب الدال -
۷۰ - ۷۱	باب الذال -
۷۲	باب الزاء -
۷۳ - ۷۵	باب السین -
۷۶ - ۷۷	باب الصاد -
۷۸ - ۷۹	باب الضاد -
۸۰ - ۸۱	باب الطاء -
۸۲ - ۸۳	باب الظاء -
۸۴ - ۸۷	باب العین -
۸۸ - ۸۹	باب الغین -
۹۰ - ۹۲	باب الفاء -
۹۳ - ۹۵	باب القاف -
۹۶ - ۹۸	باب kaf -
۹۹	باب اللام -
۱۰۰	باب المیم -
۱۰۱	باب النون -

صفحة	عنوان
۱۰۵	باب الهاء -
۱۰۶	باب الهاء -
۱۰۷	ضحیه - شرایع الاسلام
۱۰۹ - ۱۰۵	کتاب صید و ذباحتہ -
۱۰۶ - ۲۰۵	کتاب اطعمہ و اشربہ -
۲۰۷	فہرست اعلام -
۲۳۳	فہرست منابع و ماخذ -







## سخن مدیر

از جمله موضوعاتی که در فقه اسلامی به بحث و بررسی نهاده شده، چگونگی استفاده از حیوانات است و این که کدام ها حلال گوشتند، و آن ها که چنین اند با چه شرایطی باید ذبح یا شکارشان کرد تا قابل اکل باشند و کدام یک از اجزای بدنشان را نمی توان به مصرف تغذیه رسانید؟ و نیز این که اجزای بدن کدام حیوان پاک است و آن ها که پاک است چه شرایطی باید در ذبح یا شکار آن ها مراعات شود تا جامه و پای افزار که از آن تهیه کنند بدن را نیالاید و بتوان با آن نماز گزارد؟ و نیز احکام تملک شکار و ...

این ها پرسش هائی است که در فقه تمام مذاهب مختلف اسلامی مطرح است و هر مذهبی و فقهی بر مبنای نصوصی که پذیرفته، و نیز بر اساس روش خاص خود در استنباط احکام، به پاسخ آن ها اقدام نموده است و مجموع این پاسخ ها است که در متون کامل و دوره ها و جوامع عظیم فقهی و کتاب الصید والذباحه و نیز مقداری از کتاب الاطعمة والاشربة و پاره ای کتاب های دیگر را تشکیل می دهد و هم محتویات آثار بسیار زیادی را که از دیر باز تاکنون مستقلاً در این باره نگارش یافته است.\*

مجموعه حاضر نیز که محتویات آن در اصل، جواب های همین مسائل است از دو تست تشکیل می شود:

الف - رساله صیدیه که برای نخستین بار چاپ می شود و مشتمل است بر فتاوی هر یک از فقیهان معروف سنی در باب مسائل مربوط به صید و ذباحه و تعیین حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و خاتمه آن یک فرهنگنامه مختصر جانور شناسی است به ترتیب الفبا که صفات و ویژگی ها و خواص و منافع و مضار هر یک از حیوانات (مطابق اعتقادات پیشینیان و روایات و اساطیر وارده درباره هر کدام، و نیز احکام شرعی مربوط به هر یک در آن آمده است.

\* از قدیم ترین آثار مزبور که نام آن در کتب رجال و فهارس باقی مانده یکی کتاب الصید از ابو جعفر محمد زاهدی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و دیگری کتابی به همین نام از علی بن سهزیار اهوازی که نیز وکیل حضرت رضا و فرزندش حضرت جواد علیهما السلام بوده (در مورد دیگر کتاب هائی که در این باره تألیف شده مراجعه کنید به: الأریعة ج ۱۵ ص ۱۰۴ تا ۱۰۷ - ج ۱۰ ص ۲ تا ۴ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ ص ۴۲۷ الی ۴۳۱ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ج ۱ ص ۴۳۵ تا ۴۴۴).

ب- باب صید و ذباحت و اطعمه و اشربه، از شرح فارسی شرایع، که عیناً از نسخه چاپی آن جدا کرده و به صورت عکسی در دنباله رساله صیدیه به چاپ رساندیم تا نبودن روایات و فتاوی فقیهان شیعه در رساله مذکور را جبران کرده باشیم.

آنچه در این مجموعه آمده، علاوه بر فوایدی که برای شناساندن احکام اسلامی دارد، از نظر زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی و برای آشنائی با معتقدات کهن بسی در خور اهمیت است و بنا بر این شایسته طبع و نشر. و البته فراموش هم نشود که تمام آنچه را در این مجموعه (خصوصاً در رساله صیدیه) به عنوان واقعه تاریخی یا حکم اسلام یا حدیث (و حتی حدیث صحیح) یاد شده است نمی توان به این عنوان پذیرفت و مثلاً آنچه در ص ۴۵ می خوانیم و اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود بعد از آن ابراهیم علیه السلام واضح البطلان است ( زیرا بنا بر نص قرآنی قارون از قوم موسی ع بوده و موسی با واسطه های متعدد از نوادگان ابراهیم ع) همین طور آنچه در ص ۷۰ نقل شده که: حدیث صحیح آمده که چون مگس در کاسه شما افتد او را فرو برید در آتش یا در شربت که در آن کاسه باشد چه در یک بال وی زهر و زحمت و خستگی است و در بال دیگر شفا است، هرگز شایسته پذیرفتن نیست. چون نه تنها آزمایش های دقیق و متکی به وسائل و تجهیزات پیشرفته بلکه تجربه عادی نیز می تواند پلیدی مگس را - و این که چیزی جز آلودگی در وجود آن نیست - در یابد و در همین کتاب، دو سه سطر پس از به اصطلاح حدیث مزبور، آمده است که مگس بر نجاست می نشیند، \* همچنین ...

علیهذا در پذیرفتن منقولاتی که در این مجموعه هست، احتیاط را نباید از دست داد، و شیوه هایی که برای تشخیص صحت و مقم روایات و نقادی متن و سند آن ها وجود دارد، در این جا نیز بایستی دقیقاً به کار بسته شود. والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

---

\* فقیه شیخ محمود ابوریه که دانشمندی روشن بن از سنیان متأخر مصر است در کتاب اضواء علی السنة المحمدیه این روایت را همراه پاره ای روایات دیگر به بررسی نهاده و با ارزیابی متن و سند آن ها، آنچه را در مورد هر یک، شایسته انتقاد می دانسته بیان کرده است.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیشگفتار

حمد بیحد خداوند دانا، بینا  
داد توفیق تصحیح رساله مرا

صید نامه رساله ایست که نویسنده آن و تاریخ تألیفش درست معلوم نیست، اما می توان گفت که در زمان سلطان بدیع الزمان بهادر خان پرشته تحریر کشیده شده است. چنانکه مؤلف در صفحه دوم آورده است:

(سیما حضرت خلافت پناهی، سکندر فر، جم جاهی،  
آفتاب سپهر شاهی، سابه لطف الهی، آنکه در ظل  
همای خلافتش و عقاب سطوتش از عقاب آسوده  
اند مرغ و ماهی، مزیت السلطنة و معین الخلافة  
مؤید کامگار سلطان بدیع الزمان بهادر خان)

که بایستی وی سلطان بدیع الزمان (م ۹۳۳ هـ ق) پسر سلطان بایقرا از تیموریان هرات و خراسان (۱) باشد. اگر چنین باشد پس این رساله در اوایل قرن دهم هجری قمری نگاشته شد است و نشر آن نیز مؤید این است. اما درباره نگارنده این رساله آگهی های کمی در دست است:

۱. نسخه ای از آن که در در شوری نگهداری (۲) میشود نویسنده آن را معین الدین شیخ الاسلام هروی نام برده اند.

۲. در دیباچه دو نسخه (۳) نام نگارنده شیخ الاسلام سعدالمشهور به هروی آمده است و در دیباچه یک نسخه (۴) دیگر نام مؤلف شمس الدین یاد شده است

---

۱- تاریخ مختصر افغانستان (جلد دوم) نگارش پوهاند عبدالرحی حبیبی ص ۲۱  
سلسله های اسلامی از کلیفورد اوسوند پوسورت ترجمه فریدون بدره ای - ص ۲۴۷  
روضه الصفا (جلد هفتم) تصنیف سیر محمد بن سیدبرهان الدین المشهور به سیر خوالد - ص ۳۰۴  
روضات الجنات فی اوصاف سیدینه هرات (بخش دوم) تألیف معین الدین محمد زحجی اسفزاری. ص ۲۳۱، ۲۳۴  
۲- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد اول) از احمد منزوی ص ۴۴۲  
۳- شماره 2305 و 2309 در فهرست مشترک از احمد منزوی (ص ۴۴۳)  
۴- شماره 2313 "فهرست مشترک" از احمد منزوی (ص ۴۴۳)

۳. مرحوم دکتر بشیر حسین، نویسنده این رساله را شیخ الاسلام هروی نامبرده (۱) است.

۴. شادروان استاد سعید نفیسی در جلد دوم تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی (۲) از وصید نامه، ای نام برده که نگارنده آن عبدالرؤف هروی است که زندگی نامه او را در سده نهم هجری جای داده است.

از نسخه هائی که نام نگارنده را دارد، چنین بدست می آید که لقب او شیخ الاسلام هروی بوده است. و از برخی نسخه ها معلوم میگردد که این نویسنده روزگار سلطان بدیع الزمان می زیسته است. در تذکره ها چند تن با این لقب دیده می شوند ولی هیچک از آنان صید نامه یا رساله صیدیه ای برای سلطان بدیع الزمان تألیف نکرده اند. چون درباره مصنف این رساله اطلاعات دقیق در دست نداریم و اختلاف نظر وجود دارد لذا شرح احوال و آثارش امکان پذیر نیست و از محققان و خوانندگان استدعا می شود که اگر درین مورد اطلاعی در دست داشته باشند این ناچیز را آگه سازند تا در آینده به این مقدمه افزوده گردد.

این تازگی ها، نسخه ای دیگر از این کتاب به کتابخانه گنج بخش (۳) مرکز تحقیقات وارد شد که مورخ ۱۰۴۹ ه می باشد. و در صفحه عنوان آن به خامه نویسنده نسخه و یا خاله کسی از آن روزگاران نام کتاب و نگارنده آن چنین آمده است:

### کتاب صیدیه

تصنیف الامام شیخ الاسلام الهمام الغمام المفتقر الی الله الغنی  
احمد بن یحیی بن محمد بن سعد تفتازانی رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین  
ریحانه (۱) درباره این شخص می نویسد:

۱- "فهرست مخطوطات شیرانی" (جلد دوم) ص - ۲۹۳ شماره ۱۶۲۲

۲- صفحه - ۷۸۱ شماره ۲۹۵

۳- ش = ۸۸۳۹ (گنج ۱ = ۲۰۳)

۱- ریحانه الادب (جلد سوم) تألیف استاد علامه میرزا محمد علی مدرس. ص ۲۹۳

شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، ملقب بسیف‌الدین، معروف به شیخ الاسلام هروی، از احفاد ملا سعد تفتازانی معروف سالف‌الترجمة میباشد و به همین جهت احمد حفید نیز شهرت داشته است. وی از اکابر قضات و مشایخ عامه است که در اکثر علوم متداوله، خصوصاً در فقه و تفسیر و حدیث، وحید عصر خود بود. سی سال در عهد سلطان حسین میرزای بایقرا در هرات قضاوت نموده و تالیفات او است:

۱- حاشیه شرح عقاید نسفیة جد خود سعد تفتازانی

۲- حاشیه مختصر جد مذکورش، ۳- شرح تهذیب‌المنطق جد مذکورش

در سال نهصد و ششم یا شانزدهم هجرت که لشکر شاه اسماعیل اول

صفوی هرات و نواحی را مسخر نموده اند احمد حفید نیز با جمعی دیگر از علمای هرات مقتول گردیدند.

اهمیت رساله: اگر آشنایی ما به زندگی نگارنده کتاب اندک است و آگاهی بیشتری از حیات ادبی او و آثار دیگرش نداریم ولی همین یک اثر خود معرف اوست. تکثیر و چاپ این کتاب خود گواهی است بر مراتب فضل و دانش نگارنده آن.

صیدیه از دو بخش جداگانه تشکیل شده است. بخش یکم فقهی است و سنی متین از مکتب حنفیان که مذهب اکثریت این سرزمین است و ارزش نهادن به آن بجاست. و در آداب شکار و شکارچی که برای همیشه ارزش مطالعه دارد. و بخش دوم آن مجموعه آگاهی هائی است قرون وسطایی درباره جانوران که از یک سو ارزش ادبی برای زبان فارسی و دوستان آن دارد. و از سوی دیگر آگاهی هائی که اگرچه بیشتر آن ها ارزش عملی خود را از دست داده اند، و مربوط میگردند به گذشته، ولی ارزش ویژه ای برای مطالعه کردن یافته اند. و از آنجا که، هرگز نباید با گذشته خود قطع پیوند کنیم. در مطالعات جانورشناسی نوین روز هم بایستی گوشه چشمی به گذشته این علم داشته باشیم.

و آنکه بسیار نسخه های آن نقش مؤثر آن کتاب را در بنای فرهنگ این سر زمین نشان می دهد. تعداد هجده (۱۸) نسخه ازین کتاب که بعداً نشانی آن داده میشود. هنگامیکه با تعداد نسخه های دیگر کتاب هائی در این رشته سنجیده شود نقش مؤثر این کتاب را در ساخت فکری جامعه نشان می دهد. و با توجه به آفت هائی که نسخه های خطی را، به ویژه درین سر زمین تهدید می کند، چاپ و تکثیر این گونه آثار لزوم بیشتری می یابد که نسل های آینده نیز بتوانند به آنها دسترسی داشته باشند.

### چگونگی رساله :

این رساله در موضوع جانور شناسی و روش صید و شکار کردن جانوران و شناخت حلال و حرام آن ها هست از لحاظ دینی و اسلامی و بر اساس عقیده حنفیان اهل سنت و جماعت.

صیدیه بر دوازده (۱۲) فصل و یک خاتمه تقسیم شده. دوازده فصل درباره شناخت جانوران و روش صید و شکار کردن و خاتمه شامل خاصیتها و غرایب حکایات جانوران و پرندگان و چرندگان همراه اسامی آنها بر حسب حروف تهجی، که نام آنها به زبان عربی است.

خاتمه رساله دو سوم کتاب را در بر دارد که از «باب الالف»، تا «باب الباء»، میباشد. نام هر جانور و پرند و چرند را با تلفظش و معنی آن بزبان فارسی آورده و سپس اگر شگفتی و حکایت کوتاهی داشته باشد آنرا نوشته است و آنگاه با سر بند العکم حلال و حرام بودنش را، و با سر بند خاصیت خواص طبیعی و پزشکی آن را آورده است.

### نسخ رساله :

خوشبختانه ازین رساله نسخ متعددی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلامآباد) و در کتابخانه های عمومی و خصوصی

نگاهداری میشود. نسخه های شناخته شده این را در دو بند در زیر نشان میدهیم

الف : نسخه های کد مبنای چاپ قرار گرفته اند .

ب : نسخه های شناخته شده دیگری که در فهرست ها شناسنده شده اند

و در اختیار ما نبوده است .

الف : نسخه های که درین چاپ از آنها استفاده شده است در زیر نشان

میدهیم .

نسخه ای که «متن»، قرار داده شده در کتابخانه گنج بخش به شماره ۸۴۸۴

ثبت شده است . این نسخه به خط نسخ پخته، سده دهم ه ق با تاریخ ۵۹۹۸ ه ق

میباشد . در آغاز یک صفحه نو نویس به خط نستعلیق دارد . در (ص ۲ - ۱۱۶)

از یک مجموعه قرار گرفته و عنوان و نشان شنگرف دارد .

(این نسخه را در چاپ حاضر متن قرار داده ایم .)

نسخه های پیرو که نسخه اصلی با آنها مقابله و اصلاح شده است در

فهرست (۱) کتابخانه گنج بخش چنین معرفی شده اند .

۱۴۸۵ : نسخ خوش، سده ۱۲ ه ق، با تاریخ ۱۱۱۴ ه ق. در مجموعه. ش - ۳

(ص ۱۰۸-۲۶۵) آغاز برابر نمونه (۲) عنوان و نشان شنگرف

(این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی «ب» مشخص رده ایم)

۹۱۶ : نستعلیق پخته . غلام علی ولد مجد نسیم ، پاس خاطر مجد شاه سید - سده

۱۲ ه ق ، آغاز برابر نمونه ، عنوان و نشان شنگرف . ۱۰۳ - ص . (تسبیحی

۳-۳۲۰-۳۲۱)

(این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی «ج» مشخص کرده ایم)

۷۳۸۵ : نستعلیق پخته . با تاریخ ۱۲۷۳ ه ق . به همین خامه در مجموعه .

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد اول) از احمد منزوی - ص ۳۰۴

۲- نمونه ذکر شده در فهرست گنج بخش چنین است -

بهترین طایر با فال مبارک که طیران کند در هوای امر ذی بال حمد خداوندیست که  
بکمال قدرت ... اما بعد، این رساله ای است مشتمل بر دوازده فصل در شرح مسایل صید

ش - ۲ (ص ۱۷۸ - ۲۲۸) آغاز برابر نمونه. عنوان و نشان شنگرف. این نسخه کامل نیست چه از باب الواو الی باب الیاء افتاده است (این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی «د» مشخص کرده ایم) ۵۳۷۴ : نستعلیق، ملا ترسو بن محمد دین بن خواجه مجد، سده ۱۳ هـ ق. تنها خانمه را دارد (یعنی در بیان نامها و خاصیت‌های جانوران و غرایب حکایت ایشان به طریق حروف تهجی از باب الالف الی باب الیاء. این نسخه را در چاپ حاضر علامت خاصی نداده ایم اما به هر حال مورد استفاده بوده است.)

نسخه ای که در چاپ حاضر با علامت «الف» مشخص گردیده متعلق به دانشگاه پنجاب (لاهور) و میکرو فیلم آن در کتابخانه گنج بخش موجود است این نسخه به خط نستعلیق شکسته غلام مجد، سده ۱۱ هـ ق در تاریخ ۱۰۷۹ هـ ق تحریر شده. عنوان و نشان شنگرف. در فهرست بنام صید نامه یا صیدیه از شیخ الاسلام هروی برای مغیث‌الدین سلطان بدیع‌الزمان بهادر خان دانسته شده (شیراز: ۱۳۰۳)

ب :

دیگر نسخه های آن که تا کنون شناخته شده اند.

نسخه های دیگر که در پاکستان و خارج از پاکستان وجود دارند، در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ص ۴۴۲ - ۴۴۳) چنین معرفی شده اند :

۱- (ایوانف - کرزن : ۶۲۲ که در انجام نام نگارنده و تاریخ نگارش نیامده است، جز آنکه بنام ابوالحسن بهادر خان نگاشته شده است. نشریه ۹ : ۶ «صیدیه» معین‌الدین شیخ‌الاسلام) (این نسخه در شوروی است)

۲- 2303 : لاهور، دانشگاه، شیرانی ۱۱۲۱/۱۷۴  
نوشته مجد اعظم بن محمد، ۵ رمضان ۱۱۱۵ هـ (۱۷۰۳ م) بشیر حسین  
۲ : ۲۹۳



- ۳- 2304 : قصور، کوت مراد خان . کتابخانه همدانی ، سید طیب شاه همدانی  
نستعلیق خوش ، سده ۱۲ ه ق . آغاز برابر نمونه - ۱ - ۱۱۸ ص (نعیم اختر  
قمر مجددی )
- ۴- 2305 : سرگودھا ، بھلووال ، مولانا قدرت اللہ . نستعلیق ، عمر حیات ملہی ،  
سده ۱۲ ه ق . آغاز برابر نمونه ۲ (۱) نام نگارنده در دیباچہ شیخ الاسلام  
سعدالمشہر بہ ہروی آمدہ - ۱۳ بابی ، ۶۶ ص (محمد نذیر رانجھا)
- ۵- 2307 : گوجرانوالہ ، حافظ آباد ، چشتی گولروی محمد رفیق . نستعلیق ،  
عارف علی . ۱۲۳۱ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱ ، ۱۱۴ ص (نعیم اختر  
قمر مجددی )
- ۶- 2308 : گجرات ، پھالیہ ، ساہن پال ، کتابخانہ نوشاہیہ ، سید شریف احمد  
شرافت نوشاہی . نستعلیق خوش ، حاجی احمد ولد حافظ عباد اللہ ، صفر  
۱۲۴۸ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱ - ۶۷ ص ( سید سعیدالمظفر نوشاہی )
- ۷- 2309 : سرگودھا ، بھلووال . مدرسہ علوم المرتضیٰ ، مفتی محمد رفیق . نستعلیق  
مفتی غلام محیی الدین ( نمکساری ) بن شیخ عبداللہ مفتی عرف ہجرا ،  
۱۲۴۹ ه . آغاز برابر نمونه ۲-۱۳ بابی . نام نگارنده در دیباچہ شیخ الاسلام  
سعدالمشہر بہ ہروی آمدہ ، ۵۴ ص . ( نعیم اختر قمر مجددی )
- ۸- 2311 : گجرات ، مسلم بازار ، کتابخانہ جدید ، عبدالعزیز قریشی . نستعلیق خوش ،  
۱۲۷۷ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱-۱۱۸ ص ( سید عارف نوشاہی )
- ۹- 2313 : ہزارہ ، تناول ، امب ، فرزندان قاضی عبداللہ فضلی شیر گرہ ۳۵ :  
نستعلیق آمیختہ بہ نسخ ، ضیاء الدین ، ساکن پرتی ہزارہ ۱۴ ہار ۱۲۸۸ ہ  
آغاز برابر نمونه ۱ ، ۱۲ فصلی و بنام بدیع الزمان بہادر خان و نام نگارنده  
شمس الدین یاد شدہ است . ۸ ص (محمد اسرائیل کان اللہ لہ )

۱- نمونہ ذکر شدہ در فہرست گنج بخش چنین است  
حمد خداوندی را کہ بہترین طایر ( برابر نمونہ ۱ )

2315 : لاهور، کتابخانه دکتر نهداقر. نستعلیق، تاریخ یاد نشده. آغاز برابر

نمونه، ۳۹ ص. ۱۳ ش (پایان نامه دکتر خالد صدیق)

علاوه ازین، نسخه هاییکه در فهرست مشترک پیشگفته معرفی نشده اند و درباره آنها جناب آقای احمد منزوی اطلاعاتی فراهم نموده اند که بابتی در ذیل آن فهرست جای دهند، بدین قرار اند:

۱- ملتان، قدیرآباد، کتابخانه جامعه عبیدیه، نستعلیق شکسته آمیز، عبدالخالق ولد جلال ولد حسین خاکی. ۱۹ صفر ۱۲۶۳ هـ.

۲- شیخوپوره: نارنگ مندی، ماری کلان، حکیم رحمت علی قریشی، نستعلیق شکسته آمیز، حکیم غلام نبی قریشی هاشمی، در ماری. ۱۲۹۸ هـ (ص. ۱۹۰ - ۳۴۰)

۳- شیخوپوره: مریدکی، جناح پارک، محمد سعید اختر، نستعلیق پخته، بشیر حسین رضوی، ۱۳۰۴ هـ. در گوهرانواله.

۴- ات اسم الخط :

اسم الخط در اصل نامی است که کاتب روش کهنه را بکار برده است یعنی «ک» را «ت» و «ج» را «ح» نوشته است و بعضی جاها در زیر پای وسط دو نقطه نگذاشته و مثلاً «نتیجه» را «نتجه» نوشته است. در چاپ حاضر ما یاء وسط را منقوط و ک و ج را بصورت متداول ضبط کردیم تا برای خوانندگان آشنایی پیش نیاید.

چگونگی تصحیح :

نسخه اصلی را که قدیم ترین و کامل ترین نسخ بوده اساس قرار داده سعی نمودم که رسم الخط قدیمی آن را همچنان که هست نگاه بدارم پس از اتمام کار نسخه را از ابتداء تا انتها با نسخه های دیگر مقابله و تطبیق نمودم و اغلاط نسخه اصلی را تصحیح کردم. در متن تغییر اساسی داده نشده مگر آنچه را که آشکارا غلط بنظر می آمد و یا آنچه با نسخه های دیگر اختلاف جدی داشت.

همچنین جائیکه کلمه یا عبارتی از نسخه اصلی افتاده، آن کلمه یا عبارت به نسخه اصلی افزوده شد و در برانتز ثبت گردید و در پاورقی هم این تغییرات منعکس است.

در پایان لازم می دانم که از جناب آقای دکتر مهر نور مجد خان تشکر نمایم که در تصحیح این کتاب از هیچ نوع راهنمایی و تشویق دریغ نوزیدند و همچنین از جناب آقای سنزوی سپاسگزار هستم که در مورد تصحیح و تدوین این کتاب رهنمودهای ارزنده ای ارائه نمودند و همچنین از مولانا عبدالمجید اظهر تشکر می کنم که در استخراج احادیث کمک نمودند و اجازه دادند که از کتابخانه شخصی ایشان استفاده بنمایم.

**محمد سرفراز ظفر**

اسلام آباد (پاکستان)

ذوالحجه ۱۴۰۴ هـ ق

سپتامبر ۱۹۸۴ م





## ہم اشغالہ جز الترحیم

بہترین طائر بافال مبارک بال<sup>۱</sup> کہ طیران کند درہوای ابتدای امرذی بال  
حمد خداوندیست کہ (بکمال) ۲ قدرت اصناف چرنده و پرنده را در صحرای  
وجود خلعت خلقت (بخشیده) ۳ و شاهین قضا و شست قدر ایشان را بقید (اسارانسان) ۴  
گرفتار گردانیده و صلوات و صلوات (نثار) حضرت رسول علیہ السلام واضح معجزات کہ  
بکیفیت (اقتناص) ۶ و طریق اصطیاد ہدایت<sup>۷</sup> فرمود و آل و ہرکس کہ راہ محبت و  
طریق متابعتش از خلوص طویت و صدق بال<sup>۸</sup> پیمود.

بعد ۹ این رسالہ مشتمل است بر دوازده فصل در شرح مسایل صید کردن  
ماہی و چرنده ہا (وپرنده ہا)<sup>۱۰</sup> و معلم ساختن سگ ویوز و چرخ و باز و مانند  
اینہا و بیان حلال و حرام از صید ہای جانوران و کیفیت کشتن بہ کارد و تیروغیر  
آن و باقی حکمہای ایشان و بر خاتمہ کہ محتویست بہ ترتیب حروف تہجی  
برنامہای اصناف حیوان بلغت عرب و زبان فارسیان و حکمہای ایشان بہ شریعت و خاصیت  
ہا بطریق حکمت مأمول از کرم حضرت وہاب ہر مسئلہ آنکہ این بضاعت را بنظر  
قبول ارباب ملک و ملت مقبول گردانید<sup>۱۱</sup> (سیمما حضرت خلافت پناہی، سکندر فر، جم جاہی،  
آفتاب سپہر شاہی، سایہ لطف الہی، آنکہ در ظل ہمای خلافتش و عقاب سطوتش از

۱. الف-ج-ب-د = بہترین طائر بافال مبارک بال، متن = بہترین طایرہای فلک مبارک بال
۲. الف-ب-ج-د = بکمال متن = بکلمات ۳ الف-ب-ج-د = بخشیدہ، متن = کشیدہ
۴. الف-ب-ج-د = اسارانسان، متن = آثار ایشان ۵. الف-ب-ج-د = نثار، متن = نیاز
۶. الف-ج = اقتناص = ب = اقتباس، متن = د = اقتباس ۷. ب = ہدایت (ندارد)
۸. ب = پاک، د = مال ۹. ب = بعدہ، ج = اما بعد، د = بعد ازین
۱۰. الف-ب-ج-د = پرنده ہا، متن = ندارد
۱۱. ب-ج-د = از طریق حکمت مأمول از کرم حضرت وہاب آنکہ این بضاعت را بنظر  
قبول اصحاب ملک و ملت مقبول گردانید.

عقاب آسودہ اند مرغ و ماہی، مغيث السلطنة معين الخلافة و مؤيد کامگار،  
 سلطان بديع الزمان بهادر خان، انشاء الله بدانہ لطف و دام احسان مرغ دل  
 شکستہ بالان بسته دارد تا ساعت قیامت و قیام حضرت زمان بحق احمد مرسل  
 و اتباعہ بكل مکان، آمین و رب العالمین) ۱

۱ الفدیج۔ د سیمہ حضرت خلافت پناہی..... آمین و رب العالمین۔  
 متن = ندارد

## فصل اول

## در بیان دلایل بر جواز صید کردن

قال الله تعالى: إذا حللتم فاصطادوا؛ یعنی چون از خانه کعبه و زمین حرم بیرون آید صید کنید. درین آیت حق تعالی امر فرمود بندگان را به صید کردن و ادنی مرتبه امر صید کردن بچیز مباح شدن آن چیز است. و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: الصيد لمن اخذ؛ یعنی صید از آن کسی است که گرفت آن را. و اهل ملت اسلام اجماع و اتفاق دارند<sup>۱</sup> بر جواز صید نمودن از جهت جلادت ظاهر ساختن بر دشمنان و نشاط نمودن از برای<sup>۲</sup> دفع غم و خستگی و کسب کردن آنچه مدد معاش گردد. اما مکره است که صید از برای مجرد لهو و بازی و تفرج باشد یا این را حرفه و پیشه خود سازد<sup>۳</sup>. و صید کردن جانوری که حلال نباشد رواست از جهت<sup>۴</sup> نفع گرفتن به پوست وی یا آنکه خلاص شود از ضرر وی<sup>۵</sup>.

مسئله: شب شکار کردن<sup>۶</sup> رواست. و آنکه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منع فرموده که در شب شکار نکنید<sup>۷</sup>. معنی آن چنان است که ادب اینست<sup>۸</sup>.

۱. د = اجماعاً اتفاق دارند.  
 ۲. ج-د = از جهت  
 ۳. ب = یا صید کردن را پیشه خود سازد  
 ۴. ب = از برای، ج = بجهت  
 ۵. ب = یا خلاصی از ضرر وی  
 ۶. ب = رفتن  
 ۷. الف-ب-ج = نکنند  
 ۸. ب-ج-د = ادب نیست

## فصل دوم

## در شرایط صید کردن

باید آنکه صید می کند مسلمان باشد یا بر دین موسی یا عیسی علیهما السلام باشد نه آتش پرست و بت پرست ۲. و شرط است که آتش پرست و بت پرست شریک نیز نباشد با مسلمان در صید کردن. و لازم نیست که مرد باشد و یا بالغ و عقل بکمال داشته ۳ (باشد) ۴. بلکه آن مقدار که ذبح نمودن ۵ و کشتن و بسم الله گفتن را داند پسندیده است. و اگر چنین نباشد روا نباشد ۶ نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی. اما فتوی مذهب امام شافعی بر آنست که ذبح کردن کور و کودک و دیوانه هر چند تمیز نداشته ۶ باشند، رواست. و کشته ایشان حلال است. اما صید کردن ایشان بتیر انداختن و سگ دوانیدن روا نیست و آن کشته حلال نیست. و صید کردن کور به تیر و سگ دوانیدن وی نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه رواست و کشته او حلال. و باید دانست که در وقت تیر انداختن یا سگ دوانیدن یا باز و چرخ پرانیدن یا در وقت دام نهادن بمذهب امام ابوحنیفه شرط است که بسم الله گوید یا کلمه که در معنی این باشد چه بعداً و قصداً ترک کند ۷ آن صید و کشته حرام باشد. و اگر به سهو ترک کند حلال باشد. و بهتر آنست که بسم الله و الله اکبر گوید. اگر الله ۸ گوید و نیت بنام خدای باشد، روا باشد. و اگر قصد او این نباشد، آن صید حلال

۱. ب-ج = شخصی که صید می کند د - صید کننده ۲ ب = و آتش پرست و بت پرست نباشد  
 ۳ ب = صیاد باشد و بالغ و عاقل ۴ الف-ج-د = باشد، متن = ندارد ۵ ب-ج = کردن  
 ۶ ب-ج = نیست ۷ الف-ب-ج = بعداً و قصداً ترک کند، د = بعداً ترک کند  
 ۸ ب = الله اکبر



نیست ۱ و همچنین اگر الحمدالله گوید یا سبحان الله و مقصود او صید کردن بنام خدای تعالی باشد حلال است. اما اگر عطسه زند والحمدلله گوید از برای شکر این نعمت و مانند این صید حلال نباشد ۲ و همچنین اگر از چیزی تعجب کند ۳ و سبحان الله گوید، حلال نیست. اگر گوید بنام خدای تعالی و بنام پادشاه یا بدولت سلطان ۴ و تیر اندازد مثلاً ۵ آن صید و کشته نیز حلال نیست. اما اگر گوید خدای بنام پادشاه و لفظ «واو»، را نگوید، حلال باشد لکن ۶ مکروه باشد. و همچنین اگر نام پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شریک سازد با نام خدای تعالی، حلال نباشد. و بذهب امام شافعی بسم الله گفتن و آنچه درین معنی باشد شرط نیست در ذبح کردن و تیر انداختن و سگ دوانیدن و چرخ و (باز) ۷ پرانیدن (هرچند) ۸ بقصد ترک کند باک نباشد. اما اگر گوید بنام خدای تعالی و بنام رسول صلی الله علیه وسلم یا پادشاه حرام باشد.

مسئله : اگر سگ بر گله آهو دواند و یکبار بسم الله گوید و آن سگ در آن دواندن همه گله را بکشد، حلال باشند. و همچنین اگر سگ بر آهوی دواند و بسم الله گوید و سگ آهوی دیگر گیرد یا دو آهو گیرد، حلال باشند و همچنین اگر تیر انداخت بجانب صیدی (و بسم الله گفت، آن تیر به صید دیگر خورد یا بر آن صید و صید دیگر، حلال باشد) ۹.

۱. ب=باشد، ۲. ب=نیست، د=نباشد ۳. ج=آرد،  
 ۴. ب=پادشاه ۵. ج=مثال، ب=د=ندارد ۶. الف-ب-ج-د=لیکن  
 ۷. ب=باز، الف-ج-د=متن=ندارد ۸. الف-ب-ج-د=هر چند، متن=ندارد  
 ۹. الف-ب-ج-د=و بسم الله ... .. حلال، باشد، متن=ندارد

## فصل سوم

حلال است صید کردن به باز و مانند آن، از مرغان که به چنگال خود شکار می کند و همچنین است صید کردن بسگ و مانند آن از جانوران که به دندانهای پیش خود شکار می کنند بشرط آنکه معلم و آموخته باشند بدان طریق که تفصیل آن خواهد آمد انشاءالله تعالی<sup>۳</sup>. و همچنین صید می توان کرد به آنکه دام نهد یا پارچهای نی در زمین فرو برد تا به آن صید گرفتار گردد. اما مکروه است آن طریق و صید کردن. و شکار بخوک روا نیست باتفاق علماء. و بسیاری از علماء شکار کردن به شیرو به خرس و به گرگ و به موش گیر را نیز روا نداشته اند. چه شیر آموخته نمی گردد از بلند همتی و آن دیگرها از دون همتی.

۱. الف-ب-ج=سیوم، متن=سیم ۲. ب=پنگ ۳. ب=ندارد

## فصل چهارم

سگ و یوز و مانند آن وقتی معلم می گردد چنانکه ۱ کشته او حلال باشد که چند نوبت نگاه دارد شکاری را و از گوشت او نخورد تا خداوندش برسد. نزد امام ابوحنیفه ۲ شرط نیست که سه نوبت یا بیشتر نگاه دارد و نخورد. بلکه چون در خاطر شکاری ۲ قرار گیرد به آنکه معلم و آموخته شده، پسندیده ۳ باشد. و نزد امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله شرطست که سه نوبت نگاه دارد و نخورد. اما بسیاری از علما فتوی داده اند که دو نوبت پسندیده باشد و آنچه در نوبت سوم گیرد حلال باشد. اگر سگ خون شکاری را بخورد، باکی نیست باتفاق علما گوشت باید نخورد ۴ تا معلم باشد.

**مسئله :** اگر سگ بعد از آن که معلم شد و آموخته از گوشت شکاری که بگیرد بخورد، حکم کنند باینکه معلم و آموخته نیست. مادام که باز شکار کند و نخورد تا آن فرصت که خاطر قرار گیرد بر آنکه معلم و آموخته شده نزد امام ابوحنیفه ۵ تا سه نوبت ترک کند. بقول امام ابویوسف ۶ و امام محمد ۷ در آن فرصت که گوشت شکاری خورد و حکم شد بآن که معلم نبوده. اگر صید ها و شکارها که گرفته بوده و کشته حاضر باشند آنچه در جایی مضبوط کرده باشد و خداوندش ۶ تصرف نموده، حلال است نزد امام ابویوسف ۷ و امام محمد ۷. حرام است نزد امام ابوحنیفه ۵ و آن صیدها که در صحرا افتاده باشد کشته، حرام است باتفاق. و آنچه خورده اند حلال است باتفاق. و آنچه فروخته اند از آن

۱. ج = چنانچه، ۲. ج-د = شکاریان، ۳. ب = پسندیده، ۴. ب = نگاه دارد  
 ۵. ب = گوشت را نخورد، ج-د = گوشت شکاری را باید نخورد، ۶. ب = خداوندش (ندارد)

شکاریها بیع آن درست باشد در قول امام ابویوسف رح و امام نهد رح. لکن<sup>۱</sup> امام ابوحنیفه رح آن بیع را برطرف کنند چون فروشنده و خرنده اقرار کنند<sup>۲</sup> نه این سگ آموخته نبوده، چه از گوشت شکاری خورده.

**مسئله :** اگر سگ در وقت دویدن در پی شکاری پارچه از وی<sup>۳</sup> بر کند. اگر پیشتر از آنکه صید را بگیرد، بخورد آن پارچه را، حلال نیست آن صید و شکاری. و اگر آن پارچه را بیندازد و بدود در پی شکاری و بگیرد او را، آنکه بیاید و آن پارچه را بخورد، آن شکاری حلال است.

**مسئله :** اگر سگ شکاری را نگاه دارد تا خداوندش برسد و بگیرد شکاری را، آنکه سگ بر جهد و شکاری را بگیرد از وی، باکی نیست حلال باشد. مگر پیشتر از آنکه خداوندش شکاری ضبط نماید و تصرف کند، بخورد، حلال نباشد.

**مسئله :** چرخ و بازو مانند آن (وقتی)<sup>۴</sup> ایشان معلم و آموخته میگردد چنانکه<sup>۵</sup> کشته وی حلال باشد که هر وقت خداوندش پرانده<sup>۶</sup> بخواند، بیاید و اگر از گوشت شکاری بخورد<sup>۷</sup> باکی نیست، آن شکاری حلال است.

**مسئله :** اگر چرخ یا بازو یا مانند اینها از خداوندش بگریزد<sup>۸</sup> (و)<sup>۹</sup> زمانی درنگ کند بعد از آن شکاری بگیرد، حلال نباشد.

**مسئله :** اگر کسی<sup>۱۰</sup> سگ آموخته را بدواند یا چرخ آموخته<sup>۱۱</sup> را پیراند و بسم الله گوید در وقت دویدن و پرانیدن<sup>۱۲</sup> و آن سگ یا چرخ<sup>۱۳</sup> جانوری بگیرد و چون خداوندش برسد کشته باشد او را، یا چنان کرده باشد که زیادت زندگی<sup>۱۴</sup> ندارد بدانک کشته را می باشد، حلال است آن جانور و حاجت نیست

۱. ب-د-لیکن ج = اما = ۲. ب = کنند (ندارد)  
 ۳. الف = از وی = ب = از آن = ج = ندارد = ۴. الف - ب - ج = ضبط کند و تصرف نماید = د = ضبط نماید = ۵. الف - ب - ج - د = وقتی متن = ندارد = ۶. ب = ج - د = چنانچه  
 ۷. ب = پرانده (ندارد) = ۸. ب = اگر گوشت بخورد = ۹. ب = بگریزد (ندارد)  
 ۱۰. الف - ب - ج - د - و = ۱۱. ب = ج = شخصی = ۱۲. ب = معلم  
 ۱۳. ب = پرانیدن و دویدن = ۱۴. ب = سگ یا جانور = ۱۵. ب = زیاده احتمال زندگی = ج =  
 ۱۶. ب = اندکی زندگی دارد

که خداوندش سربرد و بکشد و اگر زیادت زندگی دارد از آنچه مرده را می باشد، اما (آن) ۱ مقدار نیست که فرصت یابد ۲ که او را سر برد چه پیشتر از آن می میرد، بروایت مشهور تر از امام ابو حنیفه رح حلال نیست آن جانور ۳. لکن ۴ بسیار از علما حنفیه ۵ فتوی داده اند باینکه حلال است چنانچه مذهب امام شافعی رح است این رخصت است ۶ اما عزیمت و تقوی آنکه حنفی مذهب نخورد ۷ آنرا ۸ و اگر آن جانور آن مقدار زندگی دارد که خداوند ۸ رسید بوی که سر می تواند برید، واجب است که سر برد و بکشد. و اگر چنین نکند، حلال نباشد. هر چند او را نکشته و سر نبریده بجهت آنکه کارد نیافته.

**سلسله :** شرط است در آنکه شکاری و صید حلال باشد ۹ نه سگ یا یوز یا چرغ و یا مانند اینها او را کشته باشد باینکه جراحی کرده باشد و اگر جراحی نکرده باشد و کشته باشد بی جراحی، حلال نیست. و همچنین اگر شخصی جانوری را تیر بزند، وقتی حلال است که جراحی کند ۱۰ فتوی برین است. اما بعضی از علما گفته اند که اگر چرغ و باز صید را جراحی نکنند حلال است.

**سلسله :** بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه سگ و یوز و چرغ و باز و مانند اینها وقتی معلم و آموخته می شوند چنانچه ۱۱ کشته ایشان حلال باشد که چند شرط باشد.

**اول :** آنکه جراحی کنند یا بسوارش گرانی ۱۲ خود بکشند هر چند جراحی نشود.

**دوم :** آنکه اگر خداوندش بخواند، بیاید و اگر آهسته می رود چون

۱. الف-ب-ج=د=آن، بتن=ندارد ۲. ب=ندارد ۳. ب-د=آن جانور (ندارد)
۴. الف-ب-د=لیکن، ج=اما ۵. ب=علما حنفی-ج=علما امام ابوحنیفه
۶. ب=رخصت داده ۷. ب=اما آنها که در مذهب امام ابوحنیفه فتوی دارند نمی خورند
۸. الف، ب=خداوندش ۹. ج=است، ب=ندارد ۱۰. ب=جراحی ظاهر باشد
۱۱. الف=چنانکه، ب=که ۱۲. ب=فشوارش و گرانی، ج=د=بشوارش گرانی-الف=بشواش گرانی

خداوند بانگ زند تیز تر شود. و اگر قهر کند بایستد. اما در چرخ و مانند آن چون پرند شرط نیست که به قهر خداوندش از بریدن بایستد.

**سوم :** آنکه از سر خود و از پیش خود نرفته باشد در دنبال شکاری بلکه از پیش خداوندش رفته باشد.

**چهارم :** آنکه شکاری را نگاه دارد و نگذارد تا آمدن خداوندش<sup>۱</sup>

**پنجم :** آنکه هیچ یک از سگ و باز گوشت و شکنجه<sup>۲</sup> و روده و جگرو دل او نخورد اما لیسیدن خون باکی نیست.

**ششم :** آنکه خداوند را منع نکند از گرفتن شکاری.

**هفتم :** آنکه مکرر گردد از وی این امرها و کارها که شرط شده و گذشت، چندانکه گمان برند شکاریان و اهل دانش شکر که بادب<sup>۳</sup> و آموخته شده سه نوبت شرط نیست. فتوی برین است. اگر بعد از آنکه معلم و آموخته شده باشد صید کند و بخورد ازین صید یا از صید دیگر که پیشتر ازین صید کرده، آن صید که در وقت صید کردن از وی بخورد یا صید دیگر، حرام است. اما (صیدها)<sup>۴</sup> که پیشتر کرده حلال است. هر چند در صحرا باشند و خداوندش ضبط نکرده باشد. مگر چند نوبت صید کند و بخورد از وی، آنگاه نیز صیدهای که پیشتر کرده بود، حرام باشد.

**مسئله :** اگر یوز (از) دویدن بایستد و در کمین شود و آنگاه صید را بگیرد حلال باشد. باتفاق. چه عادت یوز چنین است که به مکر و حیلت صید کند. و همچنین اگر چنین کند بشرط آنکه عادت وی شده باشد این نوع مکر کردن، کشته وی حلال باشد.

۱. الف = خداوند خود - ب = تا آن زمان که خداوندش بیاید. ۲. ب = اعضای ج = سکنه  
۳. الف = بدج = مؤدب. ۴. الف = بدج = د = صیدها، متن = صید ماهی.  
۵. الف = بدج = از، د = ندارد، متن = در. ۶. ب = است

**مسئله :** اگر سگ آموخته شکاری را گرفت و کشت و بر سینه او نشست زمان دراز و بعد ازان رفت و شکاری دیگر گرفت<sup>۱</sup> و کشت، این شکاری دوم حلال نباشد.

**مسئله :** اگر چرخ یا باز پرید و بر جای نشست و بعد ازان رفت و صید کرد. درین مسئله تفصیلی است. اگر نشستن دران موضع جهت آسایش بوده، این صید حرام است. و اگر این مکر و حیلت باشد جهت گرفتن صید و کمین وی بوده، حلال است.

**مسئله :** اگر چرخ یا باز آموخته شکاری را بگیرد و بکشد. و از وی نخورد. اما (معلوم)<sup>۲</sup> نباشد که خداوندش پرانیده یا از وی گریخته، این صید حرام است.

**مسئله :** اگر شخصی سگ آموخته خود را (بر)<sup>۳</sup> آهوی دواند، سگ رسید و پای وی را بشکست یا جراحت کرد.<sup>۴</sup> چنانچه نمی تواند آهوک بگریزد و بدود. بعد ازین شخصی دیگر سگ خود را بدواند. آن سگ پای دیگر آن آهو بشکست یا جراحت کرد و آهو بمرد، ملک شخص اول است. لکن<sup>۵</sup> حرام است خوردن او. اما اگر سگ اول چنان جراحت نکرده که آهو ضعیف شده باشد و از دویدن مانده باشد. و سگ دوم چون رسید او را جراحت کرد، اگر بمثابه<sup>۶</sup> که ضعیف شد و از دویدن باز ماند و بعد ازان مرد، آهو ملک شخص دوم است و حلال است نیز خوردن وی. و اگر جراحت هیچ یک ازین دو سگ چنان نیست<sup>۷</sup> که آهورا ضعیف ساخته باشد چنانچه از دویدن مانده باشد. و لیکن از هر دو جراحت چنین شود و بمیرد، ملک هر دو شخص است. و حلال است. و اگر سگ شخص اول نرسیده بود به آهو نه سگ شخص دوم رسید و گرفت، ملک دوم است.<sup>۷</sup>

**مسئله :** بمذهب امام ابوحنیفه رح اگر سگ و شکاری مثلاً از نظر غایب

۱. ب = کرد ۲. الف-ب-ج-د = معلوم متن = معلوم ۳. الف-ب-ج-د = بر متن = ندارد  
 ۴. ب-د = ندارد ۵. ب-ج = لیکن ۶. ج = چنان است ۷. ج = ملک شخص دوم است

شوند چون پیدا گردند و به ایشان رسند، کشته یابند، اگر اثر جراحت دیگر نباشد بران شکاری، حلال باشد بشرط آنکه خداوندش از طلب نه ایستاده باشد. و بعد ازان طلب کرده باشد یا به شکاری رسند و سگ باز گشته باشد و آنجا نباشد، حرام باشد. و همچنین اگر چرخ و یا باز و شکاری غایب شوند از نظر، چون یافت شود، برین تفصیل است. اما بمذهب امام شافعی رحه اگر سگ یا باز شکاری را جراحت کنند بمشابه ده نزدیک بمردن رسد و آنگاه مردو از نظر غایب شوند و بعد ازان مرده یابند، حلال باشد. و اگر جراحت سگ یا باز بمشابه مردن نرسیده باشد و غایب گردند، اگر بر وی جراحت دیگر یا اثر ضربه و زدن چیز دیگر باشد، حرام باشد باتفاق. و اگر بر وی هیچ اثر دیگر نباشد، دو روایت است از ایشان. بریک روایت حلال است و بریک روایت حرام. و بیشتر علما شافعیه برین اند.





## فصل پنجم

## در سایل تیر انداختن

بدانکه در صید کردن و کشتن به تیر شرط است، ۱ که در وقت تیر انداختن بسم الله گوید و بعداً ۲ ترک نکند و شرط دیگر آنکه تیر جراحات کند اما شرط خون روان شدن درین خلاف است - بعضی علما شرط کرده اند که خون روان شود و بعضی علما این شرط کرده اند بر تقدیری که جراحات خورد باشد نه کلان و بعضی علما شرط نکرده اند روان شدن خون، جراحات خورد باشد نه کلان.

مسئله : اگر شخصی آواز رفتن جبنده شنید، تیر انداخت، بر صید رسید، و کشته شد، درین مسئله تفصیل است. اگر گمان برد که این آواز آدمیست و این گمان غلط بود، چه آنچه آواز رفتن، او شنیده بود صیدی بوده، و تیر برین صید یا صید دیگر خورد، ۳ بهر حال حلال باشد، و فتوی برین است و بعضی علما گفته اند که حرام است. اگر گمان برد که آنچه آواز رفتن، او شنیده صید و شکاریست و تیر بران صید یا صید دیگر خورد و کشته شد، حلال است، بشرط آنکه آنچه آواز رفتن او شنیده بود، شکاری باشد که حاجت ذبح کردن داشته باشد، چه اگر آن چیز که آواز رفتن او شنیده بود ماخ باشد و گمان برده بود که مرغیست و تیر بر صید یا شکاری خورده باشد، حلال نباشد و اگر آن جانور که آواز رفتن او شنیده و گمان برده که صید و شکاریست، این گمان غلط بیرون آمد، آن جانور آدمی باشد یا مرغ خانگی یا گوسفند یا دراز گوش یا دراز دنبال

۱. ب = در صید کردن به تیر و کشتن شرط است ۲. ج = بعمل

۳. ب - د = ندارد

یا آهوی صحرای که در بند کرده باشند هرچند تیر بر صید و شکاری خورده باشد و کشته شده، حلال نباشد. اگر تیر بر طرف ملخ یا ماهی اندازد و این تیر بر صیدی خورد، درین دو روایتست، فتوی برانست که حلال است.

مسئله : اگر مرغ پرد و معلوم نباشد که صحرای است یا آموخته در خانها و شخصی تیر انداخت، زد ۱ بروی، و تیر بر مرغ صحرای خورد، حلال باشد و اگر (شتری) ۲ گذرد و معلوم نباشد که صحرای و گریز پای و یا اهلی و خانگی است و شخصی تیر اندازد و این تیر بر شکاری خورد، حلال نباشد.

مسئله : اگر تیر بر شکاری زد و شکاری غایب شد و بعد ازان یافت نماند کشته شده، اگر بروی جراحت دیگر ۳ باشد، حرام است و اگر نباشد حلال است، بشرط آنکه خداوند تیر از طلب نه ایستد.

مسئله : اگر شخصی بر جانب مرغ تیر انداخت. باد تیر را از راه راست بطرف ۴ دست راست یا چپ ۵ گرداند یا در پس پشت شخصی برد و آنگاه تیر بران مرغ خورد و کشت، حرام است. مگر آنکه باد تیر را اندک حرکت داده باشد بطرف راست یا چپ و از راه نگردانیده باشد (آنگاه حلال باشد) ۶.

مسئله : اگر تیر بر مرغی زد و او را جراحت کرد. و آن مرغ بر زمین افتاد (نزدیک) ۷ کسی که در خواب است و بعد ازان بمرد، اما جراحت آن مرغ بمشابه ایست که اگر آنکس خواب کننده بیدار بودی می توانست که مرغ را سر برد و بکشد، حرام باشد آن مرغ.

مسئله : اگر تیر مرغی را بزد ۸ و جراحت کرد یا به نی یا نیزه ۹، و

۱. الف-ب-ج = تیر اندازد بروی. ۲. الف-ب-ج-د = شتر، متن = پیشتری ۳. ب = دیگر (ندارد)
۴. ب = جالب ۵. ب = عکس ۶. الف-ب-ج-د = آنکا حلال باشد متن = ندارد
۷. الف-ب-ج-د = نزدیک، متن = تیر دیگر ۸. ب = اگر مرغی را تیر و نیزه زد ج = اگر به تیر مرغ را بزد، د = اگر تیر بر مرغی زد ۹. ب-ج-د = یا به نی یا نیزه (ندارد)

بر زمین افتاد و بمرد، حلال است. و اگر بر کوه خورد یا بر درخت یا بر مانند اینها، درین تفصیلت : اگر پیشتر از آنکه بر زمین افتد نمرده باشد، و چون بر زمین رسد، بمیرد، حرام است، بشرط آنکه جراحت ۱ تیر او را بمثابه مرغ کشته شده نساخته باشد. و اگر چنان شده بوده، ۲ حلال است. و اگر پیشتر از آنکه بر زمین افتد، همانجا بمیرد، حرام است. چون آن چیز که پیشتر از زمین بر وی خورده کشنده باشد، چون نیزه و تیر و نی و سنگ و مانند اینها. و حلال است اگر آن چیز کشنده نباشد. و بعضی از علما گفته اند که اگر بر چیزی خورد و همانجا بمرد و پیشتر از آنکه بر زمین افتد و شکم او بشکافته گردد، حرام است. و اگر شکافته نگردد شکم او، حلال است.

مسئله : اگر تیر بر مرغ زد ۳ و جراحت کرد. و آن مرغ در آب افتاد و بمرد درین تفصیلت. اگر جراحت او چنان شده بود که زیستن او ممکن نباشد، حلال است. و اگر جراحت او چنین نباشد، اگر از مرغان آبی باشد حلال است، اگر آنجا که جراحت شده در آب فرو نرفته باشد. و حرام است اگر جراحت در آب فرو رفته باشد. و اگر این مرغ از مرغان آبی نباشد حرام است در آب فرو رفته باشد یا نرفته باشد. و بعضی علما گفته اند که چون جراحت چنان نباشد که بمردن رسانیده باشد و مرغ در آب افتد و بمیرد، حرام است، خواه از مرغان آبی باشد خواه نباشد و هر چند جراحت در آب فرو نرفته. پس محل احتیاط است. تقوی چنان است که نخورند او را. و بدانکه بر مذهب ۴ امام شافعی رحمه الله تعالی، اگر تیر زند مرغ آبی را بر روی آب و بمیرد آنجا، حلال است. چه آب او را بمثابه زمین است لیکن اگر در هوا باشد بر آب و تیر اندازد در خشکی، و در آب افتد و بمیرد، حرام است. و اگر تیر اندازد، در کشتی باشد، حلال است و اگر بیرون آب باشد و تیر چنان جراحت کند او را، که بمردن نزدیک رسد و زندگی ممکن نباشد، حلال است، بهر طریق که بمیرد. اگر مرغ بیرون آب باشد و جراحت تیر او را بمردن نزدیک رسانده و زندگی او

۱. ب=زخم ۲. ب=ساخته باشد ج=بوده است ۳. ب=خورد ۴. ب=در مذهب  
ج=بمذهب ۵. ب=رسانید، باشد

ممکن باشد، اگر بر بام افتد یا بر کوه یا بر درخت یا بر کارد و از آنجا بر زمین خورد و بمیرد، حرام است. و همچنین اگر در آب افتد فتوی برین است. و یک روایت است که چون در آب افتد حلال است. و اگر بال وی بشکند و جراحت نشود و بر زمین افتد از هوا، و بمیرد، حرام است. اما اگر جراحت شده باشد و از هوا بر زمین افتد و بمیرد، حلال است.

**مسئله :** صید دردن بغلوله و بچوب و بسنگ و بتیری که پر ندارد و به پنهان خود می خورد بر جانور، نه به تیزی خود ۲، حلال نیست. هر چند پاره سازد و جراحت کند. مگر آنکه غلوله و چوب و سنگ و تیر سر اینها تیز باشند کرائی نباشد آنکه او حلال باشد. چه اگر اینها تیز نکرده باشند، حرام باشد، و همچنین اگر گران باشند چون دشته چوب گران و سنگ گران حرام است، هر چند سر آنها تیز باشد.

**مسئله :** اگر به شمشیر و کارد بزد و بکشد درین تفصیلت. اگر بروی و تیزی آن بزد و جراحت کرد، حلال است. و اگر به پشت کارد و شمشیر بزد و بکشد، حرام است.

**مسئله :** بمذهب امام شافعی رجمة الله علیه هر چیز که تیز باشد و به تیزی خود جراحت کند و پاره سازد و بکشد شکاری حلال است، خواه چوب باشد و خواه غلوله، خواه گران باشد و خواه سبک ۳.

**مسئله :** اگر شمشیر زد بر شکاری و دست و پای وی هر سه دست و پای و مگر از نیمه سر او جدا کرد ۴ و بمرد. آن شکاری حلال است. اما آنچه جدا شده از عضوهای وی حرام است. ۵ و همچنین اگر بریده شود و جدا نگردد ۶ و پوست آن عضوها بر وی چسبیده محکم باشد و لیکن ممکن نباشد که باهم

۱. ب = دیگر ۲. ج = خورد

۳. ب = خواه بسنگ یا گران ج = خواه سبک باشد خواه گران. ۴. الف = ب = ج = د = یا کمتر از نیمه سر او جدا کرد ۵. ب = و آنچه از وی جدا شده حرام است. ۶. ب = جدا شود.

پیوندند، آن عضو نیز حلال باشد. و اگر شکاری را بدو نیم<sup>۱</sup> کند حلال باشد نیمه<sup>۲</sup> او. و همچنین اگر سه یک او را از جانب سر برد، حلال باشد نیمه<sup>۳</sup> او. و اگر سه یک او را از ۲ جانب پایین و دنب او برد، آنچه بریده و جدا شده حرام است و باقی حلال است. اما بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه، اگر به شمشیر و مانند آن شکاری را دو نیم کند حلال باشد تمام. و اگر یک عضو چون دست مثلاً از وی جدا سازد، نیمه<sup>۳</sup> حلال است، بشرط آنکه بجراحی باشد که زود می کشد او را یا جراحی دیگر کند که کشنده باشد آن عضو حرام است و باقی حلال. و اگر جراحی چنین نباشد و او را زنده دریابند و بعد ازان که بکشد و اگر بعد ازانکه زنده دریافت او را بمیرد بی آنکه بکشد یا جراحی دیگر کند، حلال است بدن وی، و آن عضو حرام، فتوی برینست. و بعضی علما گفته اند که عضو هم حلال است. و اگر بعد ازانکه زنده دریابند آن شکاری را، بمیرد از جراحی دیگر، هر نوع جراحی که باشد حلال باشد. چون قدرت نداشته باشد بر کشتن وی. اما آن عضو حرام است.



۱. متن = نم ۲. ب = به جانب ۳. ب - ج = همه ۴. ب = است.

## فصل ششم

### در مسایل صید ماهی

**مسئله :** بسم الله گفتن در صید ماهی شرط نیست و همچنین مسلمان بودن شرط نیست در ماهی گیری.

**مسئله :** نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه آنچه در آب می باشد بغیر از ماهی حرام است، مانند خوک آبی یا سگ آبی یا آدمی آبی ۲ و آنچه بر شکل جانوران باشند نه در خشکی می باشند و حرام اند همه حرام است در آب نیز. ۳ مسگر مار ماهی که حلال است و همچنین نهنگ.

**مسئله :** هر ماهی که بی آفتی بمیرد و بر روی آب افتد مرده ۴، حرام است. و هر آن ماهی که بافتی بمیرد، حلال است. چنانچه مرغ آبی او را بکشد یا آنکه شخصی او را از آب بر زمین اندازد یا آنکه او را داروی بیهوشی دهند و بخورد و بمیرد. بی آنکه آب یخ بندد و در میان یخ بمیرد، یا در دام یا آنکه ماهی دیگر او را بخورد و در شکم وی بمیرد، هر چند آن ماهی که ویرا خورده حرام باشد (چه) ۵ بافتی بمیرد یا آنکه در کوزه و سبوی کنند که از تنگی آنجا بمیرد، در همه این صورتها حلال است. ۶ و اگر از گرمی آب و خنکی آب بمیرد، درین دو روایت است. فتوی برانست که حلال است.

**مسئله :** اگر ماهی در بیرون آب مرده باشد، حلال است. اگر پاره از وی در آب باشد و پاره در بیرون آب مرده، درین تفصیل است. اما یک روایت آنکه اگر سر

۱. ب = در گرفتن ماهی. د = در صید ماهی ۲. ب = آدم آبی ۳. ب = در آب نیز (ندارد) ماهی  
 ۴. ب = مرده (ندارد) ۵. الف-ج-د = چه، متن = ندارد ۶. ب = حرام

در اندرون آب باشد، حرام است و اگر سر در بیرون آب باشد و دم در آب، حلال است. و یک روایتست دیگر آنکه نیمه وی یا کمتر نیمه وی بر زمین باشد (حرام است و اگر نیمه بیشتر بر زمین باشد، حلال است)۱

مسئله: اگر شخصی ماهی که در آب به ریسمان یا ابریشم بسته و محکم شده ۲ خرید و تصرف نمود و بعد ازان سر ابریشم یا ریسمان را بفروشنده داد، ماهی دیگر آمد ۳ و این ماهی را فرو برد این ماهی از فروشنده است، شکم ویرا بشکافد و آن ماهی را بیرون آورد بخرنده دهد (و اگر آن ماهی که محکم شده بود، آن شخص خریده بود، ماهی دیگر را فرو برد، هر دو ماهی از خرنده باشد)۴

مسئله: بمذهب امام شافعی رحمه الله علیه هر چیزی که زندگی وی در آب باشد و چون از آب بیرون آرند (عیشش) ۵ مانند مرغ سر بریده باشد، آن چیز حلال است بهر صورت و شکلی که باشد، او را ماهی گویند، خواه بشکل خوک و سگ و گاو و اسب ۶ باشد و غیر آن. مگر آنکه بصورت آدمی باشد، در یک صورت حرام است. اما فتوی بر آنکه آن چیز حلال است. مرده ماهی حلال است، بهر طریق که باشد، حاجت سر بریدن ندارد. بلکه مکروه است مگر آنکه بسیار کلان باشد و بسیار زنده می ماند آنگاه مستحب است و یک روایت آنکه در بیرون آب اندازند تا بمیرد. و اگر زنده ماهی را بخورند یا در روغن گرم کرده بریان کنند ماهی حلال است. اما این کار کردن در صورت اول مکروه است.



۱. الف-ب-ج-د = دارد = متن = ندارد ۲. ب = کرده ۳. ج = آید  
 ۴. الف-ب-ج-د = دارد، متن ندارد ۵. الف = عیس = حکم اوج = عیش د... عیشش  
 متن = عیس ۶. الف = بط

## فصل هفتم

صید و شکاری ملک شخصی می‌گردد بگرفتن آن و گرفتن بر دو نوع  
 بود ۱. اول حقیقی و آن ظاهر است. دوم گرفتن حکمی. و آن چنان باشد که  
 تیر زنده برو، و چنان مجروح سازد که نتواند که بگریزد. و همچنین اگر سگ  
 آموخته یا چرخ یا باز آموخته وی شکاری را چنین سازد یا آنکه کاری  
 بکند که وضع آن کار و عادت ۲ در وی آنچنانست که از برای شکار کردنست  
 (هر چند) ۳ در وقت کردن آن کار قصد شکار کردن نباشد. مثلاً شخصی در صحرا  
 دامی نهاد، شکار در وی فتاد و محکم شد، آن شکاری ملک آن شخص شد.  
 هر چند دام را از برای شکار کردن نهاده باشد. و در وقت دام نهادن قصد  
 شکاری نکرده باشد. آن شکاری که در وی محکم گردد ملک آن شخص است.  
 اما اگر کاری کند شخصی که وضع آن کار و عادت ۴ در وی شکار کردن نباشد.  
 وقتی شکار ملک او می‌شود که در وقت کردن کار قصد شکاری کرده باشد. مثلاً  
 شخصی خیمه بزد و در آن آهوی محکم شد. آن آهو ملک آن شخص می‌گردد  
 اگر در وقت خیمه زدن قصد شکاری کرده باشد و اگر این قصد نکرده باشد، ملک  
 وی نمی‌گردد، هر کس بگیرد ویراه، ملک او گردد. ۶ و همچنین اگر شخصی  
 چاه بکند بقصد شکار کردن ۷ و در آنجا شکاری بیفتد، هر کس بگیرد، ملک وی  
 باشد. مگر آنکه آن شخصی که خیمه زده یا چاه کننده نزدیک باشد.  
 چنانچه اگر دست دراز کند می‌تواند که بگیرد آن شکاری را، آنگاه کس دیگر نمی

۱. ب = می باشد، ج = است، د = ندارد، ۲. ب = ج = غالب، ۳. الف = ج = د = هر چند  
 ب = هر وقت، متن ندارد، ۴. ب = ج = غالب، ۵. ب = آهوا، ۶. ب = باشد  
 ۷. ب = بقصد شکار



تواند گرفت و اگر بگیرد این کس، آن شخصی نه خیمه زد یا چاه دنده می تواند نه از وی بستاند، هر چند در وقت آنگدن چاه و زدن خیمه قصد بشکار نداشته باشد. چون نزدیک بوده بشکاری در وقت گرفتن آنکس دیگر و همچنین است حکم آنکه شکری در زمین شخصی تخم نهاد یا بچه زایید یا پای وی بشکست در آنجا، اگر نزدیک است آن شخص چنانچه دست دراز دند، می تواند گرفت و اگر دور تر باشد، هر کس که بگیرد، ملک وی باشد. همچنین اگر شخصی دام نهاد و شکری در وی محکم شد و اضطراب کرد ذاد را پاره ساخت و خلاص شد، کس دیگر گرفت، اگر خداوند دام نزدیک باشد، چنانچه نتواند که بگیرد، از ویست. و اگر چنین نباشد، هر کس گرفته از وی باشد اما شخصی شست در آب انداخت و ماعی محکم شد و اضطراب درد و خلاص شد، هر کس بگیرد، از وی باشد. بهر حال ۱.

**مسئله ۱:** اگر شخصی چاهی آماده کرده در زمین خود از برای ماعی گرفتن و در آنجا آب در می آید و بیرون می رود. اگر آب بسیار باشد چنانچه ماعی را به دام و حیل ۲ باید گرفت، ماعی ملک وی نباشد. هر کس خواهد بگیرد.

**مسئله ۲:** اگر صید و شکری در زمین و سرای شخصی در آمد، آن شخص راه آن زمین یا در سرای محکم کرد از برای گرفتن شکری، و چنانست نه می تواند که بگیرد او را بی صید کردن و حیل ۳، ملک وی شود. ۳ و اگر راه یا در سرای را از جهت شکری محکم نکرده باشد هر کس در آید بگیرد، ملک وی گردد.

**مسئله ۳:** اگر شخصی سگ آموخته خود را بقصد شکری بدواند و آن شکری بدود و در زمین یا در سرای کسی در آید، از خداوند سک باشد و همچنین

۱. ب=ملک اوست، د=ملک وی باشد

۲. ب=به مکر و حیل ۳. ب=ملک وی باشد

اگر شخصی فریاد کند و شکاری را از سوراخ و جای<sup>۱</sup> وی بیرون کند و بدود آن شکاری بآن خانه و زمین شخصی، ملک شخص اول که فریاد کرده باشد، شود.

مسئله : اگر شخصی مرغی بگیرد در زمین شخصی، و اختلاف کنند، اگر از هوا گرفته باشد از وی باشد. و از اگر درخت و دیوار گرفته باشد، از خداوند زمین باشد.

مسئله : در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه، ملک کسی میگردد شکاری، باین که میگیرد ویرا<sup>۲</sup>. یا آنکه جراحت کند چنانچه بمردن رساند، یا آنکه چنان سازد که بر جای بماند، یا بال مرغی که می پرد بشکند یا بال و پای مرغی که می دود و می پرد مانند شتر مرغ، بشکند. یا آنکه در دام که بجهت شکار کردن نهاده<sup>۳</sup> باشد بیفتند یا بیندازد شخص دیگر وی را در آنجا، و اگر دام را پاره سازد و خلاص شود، ملک خداوند دام است. چنانچه هر کس بگیرد، بوی باید داد. و فتوی برین است. و بعضی علماء شافعیه گفته اند<sup>۴</sup> که اگر دام را می کشد از دنبال خود، ملک صاحب دام است. و اگر دام را بینداخت یا با دام می دود، چنانچه در اول حال بوده پیشتر از آنکه در دام افتد هر کس بگیرد، ملک وی باشد.



۱. الف-ب-ج-د=جای، د=سرای، متن=جاء ۲. ب=هر کس می گیرد وی را.  
۳. ب=نهاده (ندارد) ۴. الف-ج=بعضی از علما گفته اند.

~~86272~~

86272

## فصل هشتم

## در بیان ذبح کردن و کشتن

و این بر دو نوع است :

**نوع اول** آنکه بلختیار باشد و در حالت قدرت و اختیار صید و شکاری ۱ ، و آنچه می کشد، او را سر برد چنانچه بریده گردد حلقوم یعنی نای گلو که گذرگاه نفس است و رگ که گذرگاه طعام و شراب است ۲ و دو رگ جانب کردن می باشد و گذرگاه خون اند . و اگر چهار بریده نگردد و سه رگ ازینها بریده شود پسندیده است نزد امام ابو حنیفه و اختیار امام ابو یوسف رحمهما الله آنکه گذرگاه نفس و گذرگاه طعام و شراب و یک رگ که گذرگاه خونست، باید که بریده گردد . و قول امام محمد رحمه الله علیه آنکه باید که بیشتر گذرگاه نفس و گذرگاه طعام و گذرگاه خون بریده گردد ۳ .

**مسئله :** اگر عقده و گره نای گلو بطرف سینه بماند و بالاتر از وی بریده گردد حرام است بر اصل روایت . لیکن بسیار از علما فتوی داده اند که حلال است هر چند عقده بطرف سینه ماند یا بریده نشود و بطرف سر باشد . اما نزد امام شافعی رح باید گذرگاه نفس و گذرگاه طعام بتمام بریده گردد و باین مقدار حلال میگردد و اگر این هر دو یا بعضی ازین هر دو ببرد، حرام بود . هر چند بپریدن پاره ازین هر دو بمردن رسد و بعد ازان تمام را برد، حلال نشود . و اگر بالاتر از عقده نای حلقوم بریده شود و او پایان ماند، حرام است .

**نوع دوم** از کشتن ، آنکه حالت ضرورت باشد، چه قدرت نباشد بر سر

۱. ب = در حالت قدرت شکاری ۲. ب = گذرگاه طعام است

۳. ب = قول امام محمد آنکه باید همه رگها بریده گردد ۴. ب = (گره) ندارد ۵. ب = قدرت ندارد

بریدن بطریقی که گذشت . در حالت ضرورت بهر نوع که بکشد روا باشد ، و حلال است ، آن صید و شکاری ۲ . و همچنین هر مرغ و جانور خانگی نیز که وحشی گردد چنانچه کشتن او حاجت بصید کردن داشته باشد ، چنین حکم دارد . و اگر شتر یا دراز دنبال کسی وحشی گردد چنانچه خداوندش عاجز گردد از گرفتن و کشتن او ، مگر جمعی مددگار شوند ، بهر نوع که بکشند او را به تیر و غیر آن ، خواه حلقوم او بریده گردد یا نگردد ، حلال باشد ، هر چند این شتر و دراز دنبال ۳ در شهر باشد . اما اگر گوسفند وحشی گردد در شهرها ، کشتن او روا نباشد بطریق ضرورت واجب باشد که او را بآن طریق که در وقت قدرت میکشد ، بکشد . و اگر گوسفند در صحرا باشد که وحشی گردد . حکم صید و شکاری دارد ، بهر طریق که بکشند او را حلال باشد . و همچنین شتر یا دراز دنبال اگر قصد کشتن شخصی نماید بهر طریق که بکشد حلال باشد ۴ .

**مسئله :** اگر مرغ خانگی در شاخ درخت محکم گردد بر وجهی که خداوندش نمی تواند گرفت او را ، به تیر می تواند کشت او را ، چون گمان بود که هلاک می شود یا ۵ میگریزد و فوت می شود ۶ .

**مسئله :** اگر چهار پای شخصی در چاه افتاد و خداوندش قادر نیست بهر بیرون آوردن او ، حلال است کشتن وی بهر طریق که باشد به تیر و غیر آن .

**مسئله :** اگر شتری یا دراز دنبال یا گوسفندی دشوار می زاید ، شخصی دست در اندرون وی کرد ۷ و بچه که در شکم داشت بکشد بهر طریق که باشد حلال . چون قدرت ندارد که حلق وی ببرد ۸ .

۱ . ب = رواست ۲ . ب = ندارد (شکاری) ۳ . ب = این چهار پایان ۴ . ب = حلال است  
 ۵ . الف - ب - ج - د = یا ' متن = ندارد ۶ . ب = فوت می شود (ندارد) ۷ . ب = بکند  
 ۸ . ب - د = چون قادر نیست به سر بریدن ' ج = که او را حلق ببرد'

مسئله : اگر چهارپای را بکشند و بچه مرده از شکم وی بیرون آید، حرام است نزد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه. و حلال است نزد امام ابو یوسف و امام محمد و امام شافعی رحمهم الله.

مسئله : روا است که بکشند چهارپای را بهر آلتی که از آهن و فولاد باشد، چون کارد و شمشیر و غیر آن. و همچنین رواست بهر چیزی که حلقوم و رگها ببرد و تیز کرده باشد و خون روان شده باشد مانند شاخ نی و چوب و سنگ و همچنین دندان و شاخ و ناخن. اما بشرط آنکه برکنده باشند و جدا ساخته باشند، لیکن مکروه است. و بمذهب امام شافعی رحمه الله علیه رواست. هر چند دندان و شاخ و ناخن را برکنده نباشد و جدا نشده باشد.



## فصل نهم

در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران

بدانکه حیوانات بر دو نوع اند:

قسم اول: آنکه خون ندارند مانند مکس و زنبور و ماهی و ملخ و مثل اینها ۲ حلال نیست (مگر) ۳ ملخ و ماهی نه حلال اند.

قسم دوم: آنکه خون دارند و این قسم بر دو نوع است -- نوع اول: آنکه وحشی نباشد از این نوع آنچه حلال است باتفاق، شتر و دراز دنبال و گوسفند و مرغ خانگی اما دراز گوش حرام است خوردن گوشت او و شیر و پیه وی، امام محمد رح شیر او را پاک داشته و بعضی علما فتوی برین داده اند، هر چند نمی توان خورد. و در نفع گرفتن به پیه وی بغیر خوردن علما خلاف (کرده اند) ۴ فتوی برآنکه حلال است. و گوشت اسب مکروه است یعنی نزدیک به حرام است نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله. و حالا فتوی و عمل برین است لیکن فتوی و برعینزگاری در مذہب امام ابوحنیفه رح آنکه، نخورند. و شیر اسب دران خلاف درده اند، فتوی برآنکه حلال است. و استر، گوشت او حرام است

۱. الف-ج-د = قسم ' ب = بدانکه دو قسم اند ۲. ب = ازینها.  
۳. الف-ب-ج = مگر ب = بجز متن = ندارد ۴. الف-ب-ج-د = (کرده اند) متن = ندارد.



بد گرفته باشد. اگر چنین نباشد، مکروه نیست. و هیچ شبه نیست چه اگر بره را به شیر خوک پرورش دهند<sup>۲</sup> گوشت او میتوان خورد پی کراهیت<sup>۳</sup>. و یک روایت آنست ده شتری ده مرداری خورده باشد و پس چهل<sup>۴</sup> روز بر بندند، چنانچه مرداری نخورد. و دراز دنبال را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغ را سه روز و یک روایت آنکه، همه اینها را سه روز نگاه دارند که بوی بد از گوشت وی<sup>۶</sup> برود.

مسئله : در گوسفند مثلاً هفت چیز است که علما گفته اند که خوردن وی مکروه است. و در معنی کراهت آنها خلاف کرده اند. بعضی گفته اند، حرام است که معنی کراهت آنها ترک اولی است نه حرام. و آن هفت چیز ذکر و خصییه و فرج و غدود و مثانه و زهره و خون که از جگر یا گوشت یا سپرز بیرون آید. اما خون که ریخته می شود و روانست حرام است باتفاق. و در بعضی روایات آمده ده پشت مازه یعنی حرام مغز مکروه است. اما فتوی بر است که مکروه نیست. امام نجم الدین عمر نسفی در تفسیر خود آورده که نتوان خورد پرواستخوان مرغ، پس برین روایات آنچه عادت شده که استخوان کفتر<sup>۷</sup> بچه می خورند، نباید خورد.



۱. ب=چنان ۲. ب=پرورده باشند ۳. ب=کراهت ۴. ب=تاچهل روز  
۵. ب=نخورد (ندارد) ۶. ب=ایشان، ج=او ۷. ب=د=کبوتر بچه، ج=کبوتر



## فصل دهم

در مذهب امام شافعی رح حرام است هر جانوری که بدن آن خود شکار میکند و صید میگردد، چون شیر و پلنگ و خرس<sup>۱</sup> و مانند اینها. و همچنین هر مرغ که بچنگال خود صید و شکار میکند، چون چرخ و باشه و باز و کرگس<sup>۲</sup> و مانند اینها و هر چه امر کرده حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بکشتن آن، چون مار و کثردم و کلاغ پیسه و موش و موش گیر. و حرام نیست زاغ سیاه و خاکسترگون. اما کلاغ سیاه دران خلاف کرده اند علما. و فتوی برآنکه حرام است. و همچنین حرام است آنچه ۳ حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند از کشتن وی، چون سورچه و زنبور عسل و فرشتک<sup>۴</sup> "فرشتوک" و هد هد و شیرک<sup>۵</sup>. و حلال است شتر و دراز دنبال و آهو و گاو دشتی. و سوسمار و کفتار و روباه و موش دشتی و سمور و سنجاب و (قاقم)<sup>۶</sup> و سیاه گوش و راسو و خار پشت و (سی خول)<sup>۷</sup> و شتر مرغ و بوم حرام است. و در لکک و عک و طوطی و طاوس خلاف است. فتوی برآنکه حرام است. اما حلال است فاخته و چغوک و هرچه بر شکل و طریق اینها باشد چون بلبل و لبتور. و گفته اند که نشانه حلالی در مرغان آنکه دانه چینند و نشانه حرامی در

۱. ب بوزینه ۲. ب = کرگس (ندارد) ۳. ب = هرچه ۴. ب = فراشترک، ج = د = فراشترک  
 ۵. ب = شب پرک ۶. ب = ج = قاقم، الف = د = متن = قاقوم ۷. ب = سی خول  
 الف = د = متن = سیخل

مرغان خوردن مرداری و پر کردن گوشت بدنان خود. نزد شافعیه نیز خوردن گوشت چهارپای که خوردن مرداری بوده مکروه است. فتوی برین است، بعضی علما گفته اند که حرام است و اگر او را بر بدنند چنانچه بوی بد از گوشت برود مکروه است و حرام نیست.



۱. الفسج-د = که مرداری خورد

## فصل یازدهم

بقیه طعام و آب یعنی پس مانده آدسی هرچند جنب یا زن حیض باشد یا کافر باشد، پاک است و همچنین از چهار پای و پرند که گوشت او حلال است مگر از مرغ ۱ سر داده که نجاست می خورد، پس مانده او مکروه است و از درنده چهار پایان که گوشت ایشان حرام است، پس مانده ایشان نجس است. در اسپ خلاف است ۲. فتوای برآنکه پس مانده او پاک است. و از سباع پرندة ها و درنده چون چرخ و باز و شاهین و از گربه و سوس و سار و مانند اینها، پاک است لیکن مکروه است. بمعنی آنکه اولی و احتیاط آنکه احتراز کنند ازان و احتیاط نمایند. و بعضی علما فتوی داده اند که پس مانده چرخ و باز و مانند اینها پاک است بی کراهیت. چه ایشان به منقار خشک خود آب می خورند و لعاب ایشان بآن خلط نمی یابد ۳ و پس مانده درازگوش و استر پاک است. و فتوی برین است. لیکن اگر طعام و یا شراب بخورد درازگوش یا استر، درین دو روایت است. بیک روایت حلال است و بیک روایت حرام است ازان نمی توان خورد. چه اگر پاک است پس مانده وی اما لعاب او حرام است نمی توان خورد ویرا، فتوی برین است و از آب که درازگوش خورده اگر آب دیگر یابد وضو نسازد. اما اگر آب دیگر نباشد وضو سازد. و تیمم کند تا نماز توان گذارد. و شیر درازگوش بیک روایت پاک است. اما در همه روایات حرام است نمی توان خورد ویرا.

۱. ب = مرغ، ندارد ۲. ج، در اسپ اختلاف کرده اند.  
 ۳. ب = بآن خلط نمی شود

مسئله : عرق هر جبنده حکم لعاب و پس مانده او دارد.

مسئله : سرقین ۱ و افکنده هر مرغ که گوشت او حلال است پاک است. مگر از مرغ خانگی و بط و قاز، چه افکنده اینها پلید است.

مسئله : افکنده سباع مرغان یعنی درنده ایشان مانند باز و شاهین و سنقر، ۲ پاک است و فتوی برین است. و بمذهب امام محمد پلید است پس تقوی و پرهیز کاری آنکه احتراز کند و احتیاط نماید.

مسئله : بول یعنی شاشه گربه و موش اگر در آب باشد، پلید کند و اگر بر جامه رسد نیز پلید کند، چون زیادت باشد بر یک درهم. اما بسیاری از علما فتوی داده اند که از جهت ضرورت پاک است. چنانچه بعضی از علما می فرموده اند که اگر بر جامه من باشد (نماز نمی گذارم بی شستن اما اگر شخص دیگر باشد) ۳. و به آن جامه نماز گذارد، او را نمی فرمایم که نماز را اعاده کند. ۴. چه بسیار مشکل است جامه نگاه داشتن از شاشه گربه و موش.

مسئله : شاشه درازگوش پلید است و همچنین از اسب نیز اگر بسیار باشد. و بر قول امام ابو حنیفه رح. ۵ از اسب پاک است هر چند بسیار باشد. و همچنین از چهار پای که گوشت او حلال است. و عمل مردم برین روایت است.

مسئله : افکنده هر چهار پای و جبنده که باشد، بر اصل روایت پلید است. اما تا به قدر درهم نرسد، هیچ باکی نیست و عفو است چون به یک

۱. ب-ج-د = سرقین. ۲. الف-ج-د = متن = سنقر، ب = ندارد  
 ۳. الف-ب-ج-د = دارد، متن = ندارد ۴. الف-ب-ج-د = کند.  
 ۵. الف-ب-ج = امام محمد

درهم برسد و زیادت ازین (عفو) ۱ نیست. نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه. و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله تا بسیار نشود و فاحش، عفو است از جهت درماندگی بیشتر مردم در شهرها. و بهر حال چون بر موزه رسد پاک میگردد اگر بر زمین مالد چنانچه اثر نماند، هر چند تر بوده باشد. و از جهت درماندگی بیشتر مردم گل کوچه را در شهرها پاک میدانند، هر چند بر جامه گل بسیار باشد. ۲



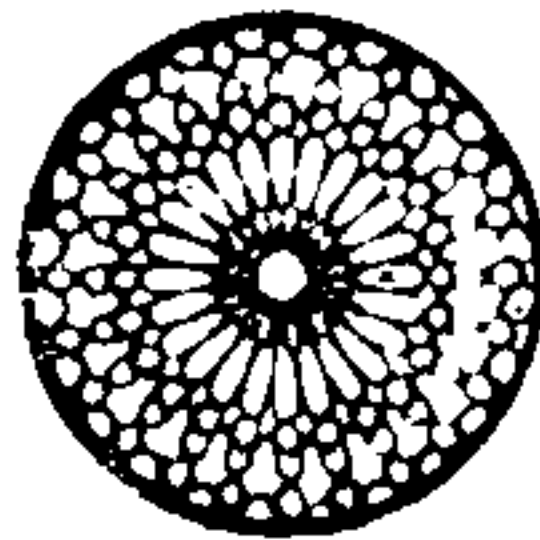
۱. الفـبـجـد = عفو، متن = ندارد ۲. الفـبـج = بسیار گل باشد.

## فصل دوازدهم

بمذنب امام شافعی رحمة الله علیه بول و افکنده هر چهارپای و جنبنده و هر مرغ که باشد پلید است. هر چند که گوشت ایشان حلال باشد. و لعاب و عرق و پس مانده هر جنبنده و مرغ که باشد پاک است بغیر از سگ و خوک و آنچه از ایشان زائیده شود. هر چند گوشت آن چیز حرام باشد.

### خاتمه

در بیان نامها و حکمها و خاصیتهای جانوران و غرایب حکایات که از ایشان نقل کرده اند به ترتیب حروف تهجی ذکر کرده شد.



۱. ب = هر مرغ " ندارد  
 ۲. ب = هر چند گوشت آن چیز حرام باشد، ندارد  
 ۳. الف = ذکر کرده شود، ب = نقل کرده می شود.

## باب الالف

اسد : بفارسی شیر را گویند. او را میان جانوران بمنزلات پادشاه میدارند از کمال شجاعت. و امیرالمومنین علی رضی الله عنه را اسدالله می نامند. ارسطوی حکیم گفته، یکنوع از شیر دیده، زوی وی مانند آدمی، بدن او بسیار سرخ رنگ، دم مثل دم کثردم. و یکنوع بشکل دراز دنبال شاخهای سیاه دارد، بدرازی یک دست ۲. و گفته اند شیر یک بچه بیش نمی زاید ۳. و بچه وی در اول گوشت پارچه ۴ ایست نه حرکت و نه حس دارد، مادرش سه شبانه روز نگه میدارد. بعد ازان پدرش می آید. و در وی باد می دمد تا حرکت و صورت و شکل شیر پیدا میکند و هفت روز چشم باز نمی کند. و چون شش ماعه می گردد، بخود شکار می کند و آورده اند که بسیار صبر دارد بر گرسنگی و تشنگی. و بازمانده هیچ جانور نمی خورد. و بر سر بازمانده طعام خود نیز نمی آید. و از دهان وی بوی بد می آید از جهت آنکه آب دهان کم دارد. و او را همچنانکه به دلیری صفت ۷ کرده اند به بد دلی و ترس ۸ وصف نیز نموده اند. و از آواز خروس و گربه و از چوب زدن بر طشت می ترسد. و از دیدن آتش حیران میشود. و عمر دراز دارد. علامت پیری وی آنکه دندانها وی می افتد. روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که

۱. ب = دانند ۲. ب = یک شیرج = یک دست ۳. د = یک بلشت الف و متن = یک بدست
۳. ب = نمی آرد ۴. ب = پاره ۵. ب = نمی رود ۶. ب = دهن ۷. ب = وصف
۸. ب = ترسیدگی

دعای شیر اینست (اللهم لا تسلطنی علی احد من اخذ المعروف) ۱ یعنی خدایا مرا تسلط مگردان بر اهل سنت و جماعت. از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه نقل کرده اند که چون بموضعی رسیدی که شیر آنجا می باشد و از وی بترسیدی بگویند اعوذ بدانیاں و ما یجب ۲ من شر الاسد. ایمن شوید. و حکمت درین آنست که پادشاه ظالمی دانیال پیغمبر علیه السلام را در چاهی انداخت با شیران گرسنه. حق تعالی او را نگاه داشت از شر شیران. آورده اند که همچنان آن پادشاه ظالم را در وقت زاییدن دانیال علیه السلام گفته بودند که آسیب مذک تو به شخصی است که درین سال متولد شده، حکم نمود ۳ که تمام فرزندان که درین سال زاییده اند، بکشند. مادر دانیال علیه السلام او را در بیشه شیران انداخت. حق تعالی شیری را بر وی مهربان کرده تا یروزش وی نمود. ازین جهت دانیال علیه السلام در نگین خود شکل و صورت طفلی و دو شیر که او را می نسیدند نقش کرده بود تا بر دوام نعمت حق تعالی در نظر او باشد.

**الحکم :** گوشت شیر حرام است نزد جمهور علما و پیش امام مالک رح حرام نیست بلکه مکروه است.

**خاصیت :** هر که پیه شیر بر تن خود مالد جانوران درنده از وی بگریزند و از ایشان ضرری نرسد. و هر کودک که زحمت صرع داشته باشد پارچه ۶ از پوست وی ۷ بندند خیال ص گردد. و چون پارچه ۸ پوست وی (در) ۹ صندوق رخت نهند از آسیب خوره ایمن شود و گوشت شیر در مرض ۱۰ فالج نفع رساند.

۱. ب-ج = سن اهل المعروف، د = فمن اخذ المعروف. ۲. الف-ج = وبالجب، ب = والحب  
 د = وما یجب ۳. الف-ب = فرمود ۴. ب = متولد شده اند ۵. ب = گردانید  
 ۶. ب = پاره ۷. الف-ب-ج-د = شیر ۸. ب = پاره ۹. الف-ب-ج = در، ۱۰. ب = زحمت



ابل : به پارسی شتر را گویند .

**الحکم :** حلال است گوشت و شیر وی . علما در شکستن وضو بخوردن گوشت وی خلاف کرده اند و بیشتر برانند که وضو نمی شکند . اما بمذهب امام احمد حنبل رح وضو می شکند و (امام شافعی رح در اول برین بوده ، اما ازان رجوع فرمود) ۲ و (امام نسوی) ۳ از بزرگان مذهب امام شافعی برین است که وضو می شکند . حکم دیگر آنکه مکروه است نماز گذاردن در موضعی ۴ که شب در آنجا شتر خوابانیده باشند .

**الاثار :** از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده ، که فرموده که پدرستی شتر آفریده از شیاطین یعنی بسیار کینه دار است و منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گوشت هفت جانور خورده اند ، از شتر و درازدنبال و گوسفند و مرغ خانگی و خرگوش و گور ۶ و حباری که بنارسی تغدری ۷ را گویند و بعضی از اهل عرب برانند که حباری غیر تغدری است ۸ . در باب (حا) تفسیر حباری خواهد آمد . انشاء الله تعالی .

**خاصیت :** شتر زهره ندارد از میان جانوران . بر روی جگر او چیزی است مانند زهره ، در وی لعابست که در چشم کشند زحمت شبکوری را دور کنند ۹ و چون چشم (شتر) ۱۰ بر ستاره سهیل افتد فی الحال می میرد . و چون چشم شتر را بسوزانند و بر زخم بندند خون بایستد . گوشت وی در قوت جماع و شهوت زیادت کند .

۱. الف-ب-ج-د=فارسی ۲. متن=ندارد ۳. ب-ج=نووی ، الف-د=نوای
- متن= نوای ، ۴. ب=جای ۵. الف-ب-ج-د=سی خوابانند ۶. ج=گورخر ۷. ندارد
۷. الف-ب-ج-د="تغدری" متن=تقدیری ۸. ب=می گویند ۹. ب=زایل کند
۱۰. الف-ب-ج-د="شتر" متن=ندارد

**ارنب :** بفتح همزه و سکون 'را' و فتح 'نون'، بفارسی خرگوش. از غریب حال او آنکه در میان مردم شهرت دارد که یک سال نر می باشد و یک سال ماده. اما این اصل ندارد. و لیکن می گویند در حیض می شود و (خنثی می باشد و عرب میگویند) <sup>۱</sup> که جنیان از وی میگریزند.

**الحکم :** حلال است گوشت وی نزد علما. مگر آنکه رافضیان <sup>۲</sup> حرام میدانند در حدیث صحیح آمده که ابو طلحه انصاری ران و سرون <sup>۳</sup> خرگوش بریان کرده مدینه فرستاد نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم، آنحضرت تناول فرموده. اما در روایت ضعیف آمده که حضرت <sup>۴</sup> فرموده که من نمی خورم او را، حرام نیر نمی دارم و هیچکس روایت نکرده که آنحضرت <sup>۵</sup> او را حرام داشته باشد.

**خاصیت :** چون خوگوش دریا بیند، بمیرد، ازین جهت در کنار دریا بار نمی باشد. <sup>۴</sup> و هر کس دماغ خرگوش بریان کرده بخورد از رعشه که بجهت خشکی باشد، خلاص گردد.

**افعی :** بفارسی ماری را گویند، باریک گردن، پهن سر، دم خورد دارد. بدترین ماران است (خاصه افعی سجستان) <sup>۶</sup> چه آورده اند که در آنجا افعی پای شخصی را گزید، پیشانی وی بشکست <sup>۷</sup> و پاره شد. عرب وی را کنیت ابویعی می نامند. چه میگویند هزار سال می زید. آنگاه کور میگردد و می رود چشم خود را بر درخت بادیان می مالد، روشن میگردد و چشم وی درخت بادیان را پیدا <sup>۸</sup> می سازد، هرچند میان وی و آنجا که بادیانست راه بسیاری دور باشد.

۱. الف-ب-ج-د-دارد-متن= ندارد ۲. ج-شعیه ۳. ج-سرین ۴. ب-ج= کنار دریایمی آید  
 ۵. ج-عطسه ۶. الف-ج= خاصه افعی سجستان، ب= میستان، متن د= ندارد  
 ۷. ب= پاره شد ۸. ب= پیدا

از غرایب حال وی آورده اند کہ چشم ویرا برکنند، باز پیدا میشود. و همچنین اگر دم او را ببرند و اگر دندان او بر کنند بعد از سه روز پیدا می آید و چون خسته و بیمار شود درخت زیتون می خورد، نیک میشود.

**الحکم :** حرام است گوشت وی.

**خاصیت :** در مرض استسقا گوشت وی نفع رساند. خون وی روشنی چشم زیادت کند، و دل ویرا خشک کنند و بر خود بندند سحر کار نکند و اگر دندان ویرا بر ران عورتی بر بندند، بچه دار نشود.

**ایل :** بکسر همزه و تشدید یای مکسوره، بفارسی گو گوزن<sup>۱</sup> و گاو گور<sup>۲</sup> می گویند مانند گاو کوهی<sup>۳</sup> است. در بیشتر حالها سال عمر وی بقدر عقده و گره های شاخ او باشد. تا دو سال شاخ ندارد. بعد ازان دو شاخ راست بر آرد. چون سه سال شده از شاخهای وی مانند شاخچه درخت بیرون می آید و زیاده میگردد تا شش سالگی. و بعد ازان در هر سال یکبار برمی افتد شاخهای وی و باز برمی آید. و میان شاخ وی بسته و محکم است، سوراخ ندارد. و از غرایب حال او آورده اند کہ بشنیدن سرود<sup>۴</sup> میل دارد. او را بگرفتن سرود مشغول می سازند<sup>۵</sup> و از عقب او می آیند و می گیرند<sup>۶</sup>. و بدیدن ماهی میل دارد<sup>۷</sup> و ماهی نیز بکنار دریا می آید تا او را به بیند. ازین جهت صیادان پوست (وی)<sup>۸</sup> می پوشند و ماهی می گیرند. و دیگر از غرایب او آنکه بسیار بخوردن مار میل دارد. و در تابستان افعی میخورد، و حرارت بر وی غلبه می کنند بطلب آب می

۱. الف-ب-ج=گوزن ۲. الف-ب-ج-د=گاوگوز ۳. ب=کوه ۴. ب-ج=شود
۵. الف، ب=و از غرایب حال او آنکه ۶. ب=بشنیدن سرود و موسیقی میل تمام دارد
۷. الف-د=او را بگرفتن سرود مشغول میسازند، ب=او را بسرود گفتن مشغول میسازند
- ج=او را بگفتن سرود مشغول می سازند ۸. ب=از عقب او در آمده میگردند.
۹. ب=ماهی را بدیدن او میل بسیار است ۱۰. الف-ج-د="وی" ب=او، متن=ندارد

رود و در کنار رود خانه می ایستد و قانع می شود به نسیم و باد که از جانب آب می آید و آب نمی خورد آنمقدار که زهر افعی از اندرون او برود و اگر چنین نکند، بمیرد. و چون افعی بخورد که باشد که اشک چند در نزدیک چشم او جمع میشود و بسته میگردد مانند موم. و گویند آن تریاق است در زهرها. و خوب ترین وی زرد است. و آن را (فادزهر حیوانی) ۲ نامند.

**الحکم :** حلال است گوشت وی.

**خاصیت :** اگر شاخ وی را (بر آتش نهند) ۳ و بخور کنند گزنده ها بگریزند و اگر شاخ سوخته وی مسواک کنند زردی دندان دور کند. و هر کس چیزی از وی برخود بندد در خواب نشود و آشامیدن خون وی سنگ مثانه را دور کند.

**ابن اوی :** بفارسی شغال است.

**الحکم :** حرام است بمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه. اما در مذهب امام شافعی رح دو روایت است. قول درست آنکه حرام است.

**خاصیت :** زبان او را در خانه بگذارند، در میان اهل آن خانه جنگ شود. گوشت او در زحمت دیوانگی و زحمت صرع که در آخر ماه پیدا شده باشد، سود مند باشد. گویند چشم راست او را بر چیزی بندند، چشم زخم نرسد.

**اوز :** بکسر "همزه"، و تشدید "واو"، و به "زای"، معجمه در آخر.

۱. ب = که اشکی چند در گوشه چشم او جمع شود. ۲. الف = فادزهر حیوانی، ب = زهر حیوانی  
د = فادزهر صوابی، متن = فادزهر هوا. ۳. الف-ب-ج = بر آتش نهند. ۴. ب = به زیر آرد.

بفارسی بط گویند. آواز نوحه دوست دارد. و آخر ماه بچه از تخم بیرون آرد و دران وقت که ماده بر سر تخم نشیند، نر یک لحظه از وی دور نمی گردد.

الحکم : حلال است به اجماع<sup>۱</sup>.

خاصیت : در اندرون وی سنگی است که چون بسایند و در شرهت بیاشامند، در زحمت شکم نفع رسانند. و روغن پیسه او در زحمت داء الثعلب و ذات الجنب نیک باشد<sup>۲</sup> چون طلا کنند.



۱. ب = باتفاق ۲. ب = سود دارد

## باب الباء

باز : عربی و فارسی او یکیست (اما در اصل) ۱ در عربی بازی است . حرف " با " را انداخته بر میگوينند . بهترین اصناف او آنکه، پرهای او کم باشد و چشمهای او بسیار سرخ و گردن دراز و سینه لشاده، او در میان جانوران به مکرر و به بدخلتی معروف است . ار غرایب او بعضی از اهل تاریخ گفته اند، ۲ باز نمی باشد مکرر مانده، و نر او از جنس مرغان دیگر باشد چون زاغ و شاهین . و ازین جهت شکل او بر یک نوع نمی باشد . و بهر حال ماده او دلیر تر است بشکار سردن از نر او . و از اصناف باز شمرده اند باشد را که عرب او را " بانق " به فتح "شین" معجمه و به قاف، میگویند او را گفته اند که لایق ملوک و پادشاهان است . چه شکل خوب دارد و بجثه در نظر خورد سی نماید و در وزن گران است ۳ .

حکایت : آورده اند که هارون الرشید خلیفه بازی داشت، پراند و غایب شد . بعد از درنگ بسیار چنانچه نومید گشته بودند، آمد . و در چنگال ماهی داشت .

الحکم : حرام است باز بانواع خود .

خاصیت : دماغ باشد در زحمت خفقان که از سودا باشد نفع رساند چون یک درهم ازان با گلاب خورند . و زهره ویرا در چشم کشند، تاریکی

- ۱ . الف-ب-ج-د = "امادر اصل" متن ندارد ۲ . ج = آورده اند
- ۳ . ب = اگر بجثه در نظر خورد سی نماید اما بوزن گرانست ج = و پنجه در نظر خورد مینماید و در وزن گرانست د = و بجنب خورد مینماید در نظر و در وزن گران است
- ۴ . بعد از زمانی دیر شد چنانچه از آمدن نومید گشتند

چشم را دور کند ۱.

ببغا : بفتح "بای"، اولی و سکون "بای"، تانیه و بعین معجمه. بفارسی طوطی. او را اصناف می باشد. گویند در وقت معز الدوله طوطی سفید بود، ۲. سنقار و بالهای وی سیاه و بر سر تاج و (خول فیهی) ۳ داشت و در زمان سلطان شهید سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ آوردند.

الحکم : بر ۴ مذهب امام ابوحنیفه رح حلال است و در مذهب امام شافعی رح روایت است.

خاصیت : هر کس زبان طوطی بخورد، فصیح زبان گردد. ۵ و خوردن زهره ۶ وی لکنت پیدا کند در زبان.

برغوث : در آخر ثاء مشته و در اول باء موحده مضمومه یا مکسوره، بفارسی کیک. از خاک پیدا میشود بی درنگ، خصوصاً در خانه های تاریک و در آخر زمستان و در اول بهار و بعد از آنک پیدا شد. ۷ با ماده بسیار جفت میگردد و تخم می کند. و او بر شکل و طریق فیل است، خرطوم و دندان دارد. حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منع کرده اند از آنکه ویرا دشنام دهند. چسب او پیغمبر را علیه السلام بیدار کرده از برای نماز. ۸

الحکم : خون وی عفو است در بدن و جانم، با او نماز می توان گذارد باتفاق علما اگر اندکی باشد. و فتوی بر آنست که اگر بسیار (نیز باشد) ۹ عفو است حاجت بپوشتن ندارد.

۱. ب=زایل کند ۲. ب=آوردند ۳. الف=ج=خول قتی، د=دل فتقی
۴. الف=در=ب=به ۵. ب=فصیح گردد ۶. ب=مغز ۷. ب=گردد=ج=میشود
۸. الف=نماز کردن ۹. الف=د=نیز باشد، متن=ندارد

فایده<sup>۱</sup> : روایت کرده اند بعضی علما که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هر قدر آب هفت بار (ابن آیت)<sup>۲</sup> بخوانند وما لنا الا نتوکل علی الله<sup>۳</sup>. بعد ازان بگویند فان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذا کم عنا. و بعد ازان بیفشانند آن آب را بر طرفهای جامه خواب، از تیک در ایمن شود.<sup>۴</sup> اما حکما گفته اند که برای دفع کیک دود کنند گوگرد و راوند یا سیاه دانه را بجوشانند و آب آنرا بیفشانند در خانه، یا پوست نارنج را بسوزانند<sup>۵</sup> کیک پیدا نشود.

بعوض : بفتح "باء" موحده در اول و ضاء معجمه در آخر. بفارسی پشه را گویند و او مانند فیل است (و چهار پا و خرطوم دارد و حرص دارد بر مکین خون، چنانچه شق می گردد و می میرد یا عاجز میشود از پریدن تا هلاک میشود و نه باشد چندان چهار پایی را می گزد که او را می کشد و هر چهار پایی نه گوشت آن)<sup>۶</sup> چهار پایی بخورد، بمیرد. و از صنایع حکمت الهی آنکه باوجود خوردن پشه، در روی دماغ و قوت فکر کردن و قوت دیدن و شنیدن و غذا طبیدن و سوراخ نه از آنجا غذا خورد، و سوراخ دیگر که از آنجا بیرون آید، و رود نما و استخوان<sup>۸</sup> دارد.

الحکم : خون او اگر بر بدن<sup>۹</sup> و جامه رسد عفو است.

بغل : بفتح باء موحده و سکون غین معجمه. بفارسی استر. نتیجه اسب است و دراز گوش. هر عضو وی مشابهت دارد بهر دو. و همچنین در اخلاق نه بزرگی اسب است، نه بلاهت<sup>۱۰</sup> دراز گوش بلکه درمیانه<sup>۱۱</sup> است. میگویند که

۱ ب = خاصیت

- ۲ الف-ب-ج-د = "این آیت" ۳ الف-ب-ج = وما لنا ان لا نتوکل علی الله.  
 ۴ ب = ایمن باشد، د = امان شوند ۵ ب = باشند ۶ الف = بسوزند، ب = دود کنند  
 ۷ الف-ج-د = دارد، تن = ندارد ۸ ج-د = رودها و استخوانها الف = استخوان  
 تن = ندارد ۹ ب = تن ۱۰ ج = دلالت ۱۱ ج = به مشابه



یکبار بسراهی که رفت، ۱ می‌رود به همان راه و غلط نمی‌کند. و ازین جهت مرکب پادشاهان است. اما از شاه مردان ۲ رضی الله عنه نقل کرده اند که چون نمرود آتش می‌افروخت از جهت سوختن ابراهیم علیه السلام، شتاب کننده ترین چهارپایان استر بود ازین جهت (خدای تعالی) ۳ نسل ویرا برانداخت با اینکه پیشتر ازین نسل داشت. لیکن بعضی علما گفته اند که اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود، بعد از آن ابراهیم ۴ علیه السلام.

**الحکم :** علما درین خلاف کرده اند که اسپ با درازگوش جفت سازند. بعضی علما مکروه داشته اند که پدر درازگوش باشد و مادر اسپ و بعضی علما مکروه داشته اند بهر حال. • اما فتوی بر آنست که مکروه نیست بهیچ حال. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم استر سوار شده اند و حق تعالی استر را زینت خوانده و بدان بر خلق منت نهاد و حکم دیگر آنکه گوشت او حرام است باتفاق. لیکن این مشکل میشود باین سلسله که اگر گرگ با گوسفند جمع شود و گوسفند بزه بزاید آن بزه حلال است، تابع مادر خود میشود. رفع این اشکال بدان روایت میشود که گوشت اسپ حرام باشد. چنانچه خواهد آمد درین رساله ۶ افشاء الله تعالی. اما اشکال بدین طریق باقی ماند که مادر استر درازدنبال باشد. مگر آنکه گویم گوشت استر را حرام میدانیم بجهت آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم او را حرام داشته هر چند حکمت او را ندانیم.

**خاصیت :** دل استر را خشک کنند و در آب اندازند. آن آب چون به زن دهند حامله و آبستن نگردد و همچنین اگر (چرک) ۷ گوش ویرا شیاف ۸ سازند و زن بر دارد (بار دار شود) ۹. اگر سم ۱۰ استر را بسوزند و با

۱. ب = رفته است ۲. ب = خلیفه چهارم ۳. الف = د = خدای تعالی، ب = ج = حق تعالی  
متن = ندارد. ۴. ب = ندارد ۵. الف = ب = د = ندارد ۶. ب = "درین رساله" ندارد.  
۷. متن = خر الف = ب = ج = د = "چرک" ۸. ب = شافه ۹. ب = دارد.  
الف = ج = د = متن = ندارد. ۱۰. ب = موی.



الحکم : گوشت او همه انواع حرام است. مگر بیک روایت ضعیف از امام شافعی رح (حلال است) ۱.

حکایت : آورده اند که کسری فرمود شخصی را ده بدترین مرغان شکار کن ۲. به هیزم که بدترین هیزمهاست کباب ساز ۳. و به بدترین مردمان ده ۴. آن شخص بوم گرفت و به هیزم تلخه کباب کرد و به عاملی که قصد مال مردمان بناحق می کند، داد او را.

خاصیت : چون بوم بکشند یک چشم او کشاده می ماند و یکی پوشیده. آن چشم کشاده را هرکس با خود دارد، در خواب نرود. و زهره او تاریکی چشم را دور کند.



۱. الفبج - حلال است - متن - ندارد ۲. الفبج - کند ۳. الفبج - سازد  
۴. الفبج - دهد

## باب التاء

التدرج : بفارسی تدری است گویند در وقت خوشی هوا و وزیدن باد شمال فربه میشود و در وقت بدورت هوا و وزیدن باد جنوب لاغر میشود.  
الحکم : حلال است.

خاصیت : گوشت (او) ۱ زیاده می کند در فهم و در قوت جماع کردن.  
بآزهره وی را در بینی چکانند، وسواس را دفع کند.

تمساح : بکسر تاء فوقانیه و سکون 'میم' و به حاء مهمله در آخر بفارسی نهنگ را گویند آن حیوانی است که در غیر دریای نیل مصر نمی باشد. او بر صورت سوسمار است. دهان کشاده دارد، زبان دراز و شست دندان نیش ۲ دارد در زنج بالا و چهل دندان نیش در زنج پایان. و در میان هر دو دندان پیش دو دندان خوردی چهار گوشه. چنانچه دندانهای او برهم نشینند در میان یکدیگر در می آید. و بعضی میگویند هشتاد دندان نیش دارد. چهل در زنج بالا و چهل در زنج پایان. وی بسیار سطربر ۳ "ستبر" است (چنانچه سینه چسبیده حرکت نمی کند) و پشت نهنگ بر پشت سنگ پشت می ماند، و آهن در وی کار نمی کند و چهار پای دارد و دم دراز و نمی توان کشت (اورا) مگر از زیر بغل. و گاه می باشد که بدرازی ده گز می باشد و در پهنا دو گز. هر وقت که خواهد که جفت شود از دریا بیرون می آید و ساده را بر ۶ پشت می اندازد. و تخم در

۱. الف-ب-ج-د = او، متن ندارد. ۲. ب-د = پیش. ۳. ب-ج-د = بزرگ.  
۴. الف-ب-ج-د = دارد، متن ندارد. ۵. الف-ب-ج-د = وی را، متن ندارد.  
۶. ب = در.

خشکی میکند آنچه از بچنگان وی در آب می رود نهنگ می شود و آنچه در خشکی می ماند سقنقور. و از عجایب او آنکه سوراخ ندارد که فضله طعام او از آنجا بیرون آید. چون شکم وی پر میگردد از آب بیرون می آید و دهان باز میکند مرغی خورد می آید و در دهان وی می رود و آنچه بدهان وی می آید، می خورد. و آن مرغک بر سر خود چیزی دارد مانند خار. نهنگ چون دهان خود برهم نهد آن مرغک آن خار را بر دهان می زند، دهان می کشاید (و مرغک بیرون می آید) ۲.

**الحکم :** گوشت نهنگ حلال است نزد امام ابو حنیفه رحمه الله علیه. و حرام است بر قول درست نزد امام شافعی رح. و بر یک قول او نیز حلال است.

**خاصیت :** چشم کسی چون درد کند اگر راست باشد چشم راست نهنگ بر وی بندند نفع رساند ۳ (و اگر چپ درد کند چشم چپ نهنگ بر وی بندند نفع رساند) ۴. و اگر پیه او را با موم فتیله سازند و روشن کنند و در آب اندازند بزغ یعنی مکل فریاد نکند در آب. و آب زهره وی در چشم بجهت روشنائی کشند.

**تسمیه :** بکسرتاء و تشدید نون. بفارسی اژدها و یکنوع از ماهی را نیز گویند که دندانهای دراز دارد بسیار تیز و دراز. چشم سرخ دارد مانند خون می درخشد. و رنگ پشت مانند پلنگ. در حرمت و حلال بودن گوشت وی خلاف است که در نهنگ بود ۶.

**خاصیت :** خوردن گوشت وی دلیری زیادت کند.

۱. ب = به کام ۲. ب = دارد ب-ج-د متن = ندارد ۳. ب = کند ۴. الف-ج-د دارد ب = اگر چپ باشد چنین بکنند. متن ندارد ۵. متن = تن ۶. الف-ج گذشت

## باب الثاء المثلثة

تعذب . یعنی ناله . بخارسی روپاده جانوریست بسیار با مکر . چنانچه چون نمک بر وی غلبه کند در آب می رود و بفرحت اندک عمه آیکها بر آورد دهان وی جمع میشوند . فی الحال غوطه می خورد و می جهد . و دیگر آن سگم خوردن پیر باد می کند و می خسپید ۲ و پایهای را بلند می کند چنانچه چپنده ها گمان برند گنه مرده است ۳ . چون نزدیک می آیند ، برخیزد و می آید .

الحکم . حرام است پوست وی بر فوف بیشتره عماء . و امام شافعی رح و جمعی حلال داشته اند .

خاصیت : سر وی را در لیونر خانه بگذارند ، لیوتران بگریزند از آنجا . زهره وی در پستی کسی که صرع داشته باشد بچکانند (سودمند بود) ۴ . گوشت وی در زحمت نقوه و جذام سودمند است و پیه وی در زحمت نقرس طلا کنند . فایده دهنده ۱ و خون وی را بر موضعی طلا کنند موی رسته گردد .

۱ . ب . چون نیک بر وی غلبه کند در دهن خود پوست باره می گیرد و در آب می ریزد . بفرحت اندک نمک چون عمه نیک ها در آن پوست جمع گشتند در حالی غوطه می خورد و پوست را از دهان می گذارد . ۲ . ب . بر آستان خواب می رود . ۳ . ب . بر پینه که وی را بیند گمان برد که مرده است . ۴ . ب . اکثر ۵ . ب . سود دارد . ب . سود دارد . (ندارد) ۶ . ب . سود دارد . ۷ . ب . سود دارد .

حکایت : در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شخصی بود که  
بتی داشت و نان و مسکه می آورد و بر سر او می نهاد که بخورد. ناگه روباهی  
آمد، نان و مسکه را بخورد و بر سر آن بت شاشه کرد. آن شخص آن  
بت را بر زمین زد و آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مسلمان شد.



## باب الجیم

جراد : بفارسی ملخ. از عجایب او آنکه زمین یا سنگ محکم پیدا سازد و دم خود را آنجا فرو برد و تخم کند. و دیگر آنکه قوت مردم میشود به تخصیص در سال قحطی. و گاه باشد که سبب هلاک مردم میگردد. چه غله زراعت را می خورند و قحط میشود. مانند لشکری جمع میشوند در هوا. چون اول ایشان فرود آمد. بتعام فرود می آیند. در حدیث آمده که ملخی در پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم افتاد. آنحضرت فرمود که بر بال او نوشته بخط ۲ عبرانی که لشکر بزرگ خداییم. و ما را نود و نه بیضه و تخم است اگر صد تخم تمام گردد، تمام دنیا را بخوریم. حضرت صلی الله علیه وسلم دعا فرمود. خدایا. هلاک گردان ملخ را، بکش کلان ایشان را و بمیران خوردان ۳ ایشان را و فاسد گردان تخم ایشان و به بند دهان ایشان از زراعت مسلمانان. در ملخ صفت شش جنبنده است، ۴ چشمهای فیل و روی اسب و گردن دراز دنباله و سینه شیر و پرهای عقاب و پایهای شتر مرغ.

الحکم : حلال است باتفاق علما. اما امام مالک رح شرط کرده اند که سر او را بیندازند چه لعاب او زهر است. در حدیث آمده که در هفت جنگ صحابه ملخ می خوردند. و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بیک

۱. ب. می آید. ۲. ب. 'بخط عبرانی (ندارد) ۳. ب. خورد ایشان را  
 ۴. ب. در ملخ صورت چند حیوان است. الف. شش صفت ج. د. = چند صفت. ب. گاو



دیگر هدیه می فرستادند در طبقتها. اما آن حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند از کشتن، به صحت نرسیده. و اگر صحیح باشد تاویل آن آنست که چون خرابی زراعت نکند بخوردن او حاجت نباشد.۱۰

**خاصیت :** اگر ملخ را بر آتش نهند، دود او کسی را که سوزاک داشته باشد نفع رساند اگر دوازده ملخ را سر و دم بیندازند و با شربت مردانه بخورند استسقا را نفع رساند.



۱. ب = بخوردن ایشان احتیاج نباشد.

## باب الحاء المهمله

حباری : بضم حای مهمله و فتح یای موحده. مرغیست دور رو و بسیار تیز پر. چنانچه کسی او را در بصره صید کرد. در اندرون وی دانه حب الخضرا یعنی سیاه دانه که در بلاد شام می باشد، یافت شد، گردان دراز خا دسترگون است و او بسیار حیل می نماید در طلب دانه و با این از گرسنگی می میرد. مثل است در میان مردمان که افکنده آن آلت جنگ و است چه هرگاه که مرغی را با طرف او انداختند او بیخال خود را برو می اندازد و همچنین در میان مردمان به بلاهت مشهور است. چنانچه می گویند هر جبنده باحباری بچه خود را دوست میدارد و اگر پروی را بر کنند و دیر بیرون آید، او از اندوه می میرد. در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گوشت تغدری خورده اند بیشتر مردم برانند که حباری بفارسی تغدریست ۲.

خاصیت : اگر دل وی را بر کسی بندند، خواب کمتر کند ۳. در اندرون وی سنگ یافت میشود چون بر شخصی بر بندند، هرگز او را احتلام نیفتد و شخصی را اگر رعاف باشد خون بایستد. اگر زحمت اسهال باشد، کم شود.

حجل : بفتح حاء مهمله و جیم. بفارسی کبک و آن دونوع باشد. یکنوع منقار و پایهای سرخ دارد و نوعی دیگر در پایهای وی سفیدی و سبزی

۱. ج. جوغ ۲. بیشتر مردم... تغدریست (ندارد) ۳. ب = آنکس خواب برود  
 ۴. ب. نشود. الف سبج... و حجل، متن... حذاء حمل (بفتح حاء مهمله و میم)

باشد. گویند که گاه باشد که ماده بشنیدن آواز کبک نر و بادی ۶ که بر شاشه کبک نر گذشته باشد بوی رسد، تخم نهد و گاهی باشد که در خاک غاطد و خاک بر پرهای خود باشد، تخم نهد و دو آشیان سازد. چون تخم کند کبک نر تخم که بیچه نر دارد نگاه می دارد و کبک ماده تخم که بیچه ماده باشد نگاه دارد. ۳ گویند که کبک ده ساله میشود و غیرت بسیار دارد، ازین جهت جنگ بسیار می کند.

**الحکم :** حلال است باتفاق علما. نقل کرده اند که شخصی کبک بریان کرده هدیه فرستاد نزد رسول صلی الله علیه و سلم. (ایشان میل فرمودند) ۴

**خاصیت :** اگر از جگر او که گرم باشد بخورند، از زحمت صرع ایمن شوند. زهره او را در چشم کشند، در دفع تاریکی نفع رساند ۶ و در هر ماه آب زهره وی در بینی چکانند ذهن را تیز کند چنانچه کم فراموش شود چیزی.

**حاء :** بکسر حا و فتح دال و بعد از آن همزه. بفارسی موش گیر. فرو ترین ۷ مرغان است دو تخم نهد و گاهی سه تخم ۸ و پھر حال سه بیچه بیرون آورد و صید نمی کند بلکه می رباید و در میان پریدن ساکن می شود. چنانچه پرهای وی حرکت نمی کند. گویند بهترین مرغان است در حق همسایه خود. چنانچه اگر از گرسنگی بمیرد قصد بیچه و تخم مرغ که نزدیک وی باشد نمی کند.

**حکایت :** کرده اند بعضی علما ۹ که در زمان سلیمان علیه السلام

۱. الف-ب-ج-د = بمجرد شنیدن آواز ۲. الف-ج-د = بادی که ب ندارد. متن یادگه
۳. ب = و کبک ماده به عکس آن. ۴. ب = دارد. متن الف-ج-د = ندارد
۵. ب = اگر نیم مشقال از جگر او که گرم باشد کسی که صرع داشته باشد بخورد، سود دارد.
۶. ب = تاریکی ببرد. ج = دور کند. ۷. د = خوردترین. ۸. ب = بیچه
۹. الف = روایت کرده اند بعضی علما ۹ ب = بعضی علما گفته اند.

موش گیر صید میکرد مانند چرخ و شاعین. چون سلیمان علیه السلام دعا کرد که خدایا، مرا ملکی ده که بعد از مرگ من کسی را نباشد و صید کردن موش گیر از جمله این ملک بود. چون سلیمان علیه السلام فوت شد صید کردن وی (برطرف شد) ۱.

**الحکم :** گوشت او حرام است و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امر فرمود (بکشتن وی) ۲ هر چند آنکس احرام حج کرده باشد چنانچه بعضی کشتن وی واجب داشته اند.

**خاصیت :** زهره او را در تاریکی خشک کنند و در آبگینه بجنبانند چون کسی را گزنده بگذرد، در آن موضع مانند نافع باشد ۳ و همچنین اگر ازان آب سرمه کشند ۴ (دفع گزندگی کند) ۵ اما بشرط آنکه زخم گزنده بطرف راست آن شخص باشد در چشم چپ کشند و اگر در طرف چپ باشد در راست کشند. اگر موش گیر در خانه بیاویزند در آن خانه مار و کثرم نیاید.

**حمار اهلی :** بفارسی دراز گوش ۶ مردم در حال او دو گروه اند، بعضی مردم او را مدح ۷ گفته اند و به تیز شنوایی ۸ وصف کرده اند. و به این که در راهی که یلبار رفت بدان راه توان رفت ۹ اما بیشتر چیزها در مذمت او واقع شده، اگر بر هام باشد بلند و آواز شیر شنود، خود را از ترس پیش وی در پایان اندازد. و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون آواز دراز گوش بشنوند ۱۰ پناه گیرند ۱۱ بخدای تعالی از شیطان گمراه.

۱. الف-ب-د بر طرف شد، ج- - بر طرف کشت، متن = بد شد ۲. الف-ب-ج-د = بکشتن وی، متن = ندارد ۳. ب- بر آن موضع طلا کنند سود دارد. ۴. ب- اگر در چشم کشند. ۵. ب- دفع گزندگی کند ۶. ب- = بخر ۷. ب- = تیزی ۸. ب- به تیز گوش نسبت کرده اند. ۹. ب- = دران راه تنفیص می رود ۱۰. الف ب ج = بشنوید، د = بشنود ۱۱. الف-ب-ج گیرید، د = گیرد

چه دراز گوش شیطان را می بیند و نعره می زند ۱. لکن حضرت ۴ بر دراز گوش برهنه سوار شده اند.

**الحکم :** پیشتر علما برآنند که گوشت او حرام است اگرچه در اول اسلام حلال بوده و منسوخ گشته و بر افتاده حلالی وی ۲ و ابن عباس رضی الله تعالی عنهما حلال داشته اند و رخصت داده اند و امام مالک رح می گوید، مکروه است و شیر او را بعضی علما مباح ۳ داشته اند اما فتوی بر آنست که آن شیر ۴ حرام است

**خاصیت :** چرک گوش او بکسی دهند دیر تر از خواب بیدار شود. از سم او اگر انگشتری سازد و کسی که زحمت صرع داشته باشد بر خود بندد نفع رساند ۵ و سم او را بروغن زیت بر خنازیر مالند دور کند و اگر سرکه بر سرگین او پاشند ۷ و کسی که خون از دماغ می رود بوی کند، نفع رساند ۸ و اگر کسی را کثردم بگزد باز گونه پر دراز گوش نشیند یا در گوش او بگوید مرا کثردم گزیده، درد کم شود.

**حمار وحشی :** بفارسی گوره گویند. گمان اهل تاریخ برآنست که عمر وی دویست سال می باشد و بعضی گفته اند هشت صد سال نیز زیاده می باشد ۱۰ و رنگهای وی بسیار است از آنجمله تیره رنگ دراز عمر تر می باشد آورده اند که اصل وی از کسری ارده ۱۱ شیر بوده، گریخته به جنگها و اینها از او متولد شده اند.

**الحکم :** حلال است گوشت وی هر چند خانگی شود و انس ۱۲ گیرد با مردم و دراز گوش اهلی حرام است هر چند وحشی و صحرائی شود ۱۳ و عمر

۱. ب = فریادی کند ۲. ب = بر افتاده حلال وی (ندارد) ۳. ب = حلال
۴. ب = شیر (ندارد) ۵. ب = "از سم او... نفع رساند" (ندارد) ۶. متن = در
- الف-ب-ج-د = بر ۷. ب = ریزند ۸. ب = دارد ۹. ب-ج-د = گورخر
۱۰. ب = بعضی... می باشد (ندارد) ۱۱. ب-د = "ازوه" الف و متن = ارده، ج = ازده
۱۲. ب = خانگی و اهلی شود ۱۳. ب = شده باشد

درازگوش اهلی زیاده از چهل سال نقل نمی کنند.

**خاصیت :** نظر کردن در چشم گور سبب صحت چشم است و فرود آمدن آب در چشم منع کنند. و سرمه کشیدن بآب زهره وی چشم را روشن و تیز کند و از فرود آمدن آب منع کنند. و خوردن گوشت وی در زحمت مفاصل نفع رساند و زهره وی داءالشعلب یعنی موی ریختن دور سازد و همچنین اگر بچه ۱ در جامه خواب بول کند ( و شاید زهره او را به او دهند دیگر نه باشد) ۲. و پیه خشک درده او چون با روغن زنبق طلا کند بهق را دور سازد. ۳.

**حمام :** بفتح حا و تخفیف میم. در اصل لغت، مرغ را گویند که طوق داشته باشد، چون فاخته و قمری و کبوتر. ۴ اما حالا به عرف عام کبوتر را خاصه گویند، و از طبیعت کبوتر است ده خانه و آشیان خود را می طلبد و اگرچه هزار فرسنگ دور رفته باشد و ده سال گذشته باشد. ۶ و نقل کرده اند بعضی مورخان ده سه هزار فرسنگ در یک روز قطع کرده. ۷ و ارسطو گفته که کبوتر هزار سال میگردد. آورده اند که آنچه میان عاشق و معشوق باشد، میان کبوتر می باشد، چنانچه بوسه می زند در وقت جفت شدن.

**الحکم :** (حلال است باتفاق) ۸. نگاه داشتن کبوتر به جهت تخم و بچه و انس بدان و مکتوب فرستادن بر بال وی جایز داشته اند بی کراهیت. در حدیث آمده که امیرالمومنین علی رضی الله عنه شکایت کرد از تنهایی. حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که یک جفت کبوتر نگاه دار. اما بازی کردن و پرانیدن کبوتر و شرط بستن و گذشتن در پریدن مکروه است نزد جمهور علماء. سفیان ثوری

۱. ب = کودک ۲. الف = دارد، متن ج = د = ندارد. ۳. ب = سود دارد ۴. ب = کبوتر (ندارد) ۵. ب = جوید ۶. ب = ده سال گذشته باشد (ندارد) ۷. ج = کند، ۸. ب = دارد، الف = ج = د = متن = ندارد

رحمة الله عليه گفته که کبوتر بازی عمل قوم لوط است. و گواهی کبوتر باز نمی توان شنود نزد امام ابوحنیفه رح و امام مالک رحمهما الله. اما بمذهب شافعی بمجرد این گواهی را رد نمی توان کرد.

**خاصیت :** کسی که آبله یا (سکته) ۱ یا فالج یا سبات داشته باشد در کبوتر خانه بایستد، ۲ نفع رساند. و خون کبوتر بجهت جراحی که در چشم باشد، در آن چکانند نافع باشد. و افکنده وی را در آب گرم جوشانند کسی که سوزش بول دارد، بر آن آب نشیند و دو درهم افکنده وی با سه درهم دار چینی بکسی که زحمت استسقا دارد، بدهند ۳ (سود مند بود) ۴ و اگر کبوتر زنده را دو نیم کنند و آنرا گرم بر جای نهند که کثردم گزیده باشد، درد را تسکین دهد و اگر سر شکسته باشد (و دو نیم شده باشد) ۵ و باستخوان رسیده ۷ خون کبوتر چکانند نفع رساند.

**حوت :** بفارسی ماهی است. بزرگ میشود. و او انواع باشد. از انجمله یکی را عنبر می نامند. در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جمعی شیر از صحابه در سفری گرمسینه شده بودند ماهی عنبر نام را گرفتند و قوت خود ساختند و یک استخوان پهلوی وی در زمین فرو بردند و شتر سوار از زیر او سی گذشت و یک نوع ماهی را حوت الحیض میگویند. بسیار بزرگ، چنانچه کشتی را از رفتن باز میدارد. ۶ اما چون اهل کشتی پارچه ۸ آلوده به حیض را در دریا اندازند، بگریزد و اگر زنی در حیض باشد آن ماهی نزدیک او نمی رود. ۹

**الحکم :** خون ماهی پلید است نزد امام شافعی رح. اما نزد امام ابوحنیفه رح پاک است. چه در حقیقت خون نیست. زیرا که در آفتاب سفید میشود و خون سیاه میگردد.

۱. الف-ب-د = سکتہ، متن = شکه ۲. ب = مقام کند-ج، باشد ۳. ب = و دو درهم..... بدهند (ندارد) ۴. الف = سود مند بود ۵. الف-ب-ج-د = دارد، متن = ندارد ۶. ب = ندارد ۷. ب = چند لنگر کشتی را از برسی دارد ۸. ب = لته پاره ۹. ب = آن ماهی آرند بگریزد

**خاصیت :** از زهره او بوزن حبه در بینی آنکه صرع داشته باشد، بریزند دفع کنند. و جگر مامی را خشک کنند و بسایند، بر عضوی که از آنجا خون می رود، بریزند، بایستد.

**حیه :** بفتح حا و تشدید یای تحتانیه. فارسی مار. بدترین انواع او افعی است که خال سیاه و خال سفید دارد. گویند هزار سال عمر میدارد. و بیضه و تخم مار نیز رنگهای مختلف دارد. سبز و سیاه و سفید و خال دار و خاکستر رنگ و سبب این اختلاف در بیضه او معلوم نیست. و زبان او دوشق است. چنانچه بعضی گمان برده اند که دو زبان دارد. از غرایب امر او آنکه بغیر از گوشت جانور زنده نمی خورد. و بد نسیم پسند می کند از طعام و میل آب نمی کند. اما به شراب میل بسیار دارد، چون بوی وی بشنود چندان بخورد که مست گردد و ده باشد که در مستی بمیرد. همچنین به شیر میل دارد. و دیگر آنکه چشم او در سر او نمی گردد بلکه مسمار و محکم است. و دیگر از تشخیص برهنه می گریزد و بدیدن آتش میل دارد. و اگر او را بتازیانه که به عرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد. و چون سینه او در سوراخ رود، هیچکس او را بزور (بیرون) نتواند آورد.

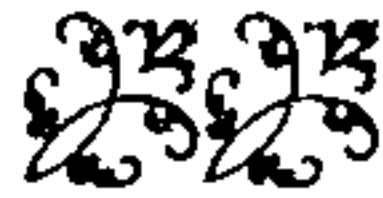
**الحکم :** حرام است گوشت همه انواع مار و تریاق که معجون سازند که ازان داشته باشد حرام است مگر در حال ضرورت. اما آنچه در حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امر فرموده بکشتن مار به طریق ندب است نه به طریق وجوب یعنی واجب نیست کشتن او بلکه اولیست. و در حدیث آمده که در خانه های مدینه یک نوع از پریان و جنیان مسلمان اند بصورت مار ظاهر میشوند، هرگاه از ایشان دیده شود، سه روز مهلت دهند و ایشان را

۱. ب... به نسیم پسند می کند (مدارد) الف-ج-د = بیرون



پتربانند و تعرض نربانند. اگر بعد از سه روز دیده شود، بکشند ایشانرا. بعضی از علما این حدیث را خاصه مدینه داشته اند و نزد بیشتر علما در همه شهرها چنین است. پس مار خانگی را سه روز مهلت باید داد و طریق امان دادن و بیم کردن چنین است که بگوید (انشاءکم بالعهد الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان علیهما السلام ان لا تبدون علینا و لا تؤذینا) یعنی سوگند می دهیم شما را ببد عهد آید ستانیده از شما نوح و سلیمان (ع) که بر ما ظاهر نشوید و ما را ایذا نکنید.

خاصیت : دندان مار را در زندگی وی بر کنند و محکم بندند بر شخصی که تب ربع دارد. نفع رساند و گوشت وی چشم و گوش را نفع رساند و قوت دهد.



## باب الخاء المعجمہ

**خطاف :** بضم خا و تشدید طاء مہملہ بفارسی، "فرشتوک ا"، و پرستو ۲ گویند از عجایب حالہای وی نہ نقل کرده اند، آنکہ چشم ویرا بر کنند باز پیدا شود. و جفت نمی گردد در نظر مردم و خفاش یعنی شب پرک دشمن وی است. فصد بچہ وی میکند. و او در آشیان خود (کرفس) ۳ می اندازد، چہ از بوی آن خفاش میگریزد آشیان از کدہ گل می سازد وقتی کہ نمی یابد آنرا خود را در آب می اندازد. بعد از آن در خاک می غلطد و پرغای وی گل اندود می شود، ازان آشیان می سازد. و چون آواز رعد شنود، می لرزد چنانچہ بمردن رسد. دیگر از عجایب او آورده اند کہ بچہ وی بہ زعفران رنگ کرده اند، رفتہ و سنگ یرقان آورده. اما خواجہ نسیر طوسی گفته کہ معلوم نیست کہ این سخن راست است یا دروغ.

**الحکم :** گوشت وی حلال است در مذهب امام ابوحنیفہ رح. اما در مذهب امام شافعی رح دو روایت است.

**خاصیت :** زہرہ وی (موی) ۴ سفید را سیاه کند و گوشت او سبب بی خوابی گردد.

**خفاش :** بضم خا و تشدید فا. بفارسی شب پرک. در روز پنهان است. در وقت نماز شام پریدن آغاز می کند. از غرایب او آنکہ پشه دران وقت بجهت قوت

۱. متن فرشتک، الف = فراشتک، ب = فرشتورک، ج = بفرسنگ، د = فراشتورک  
 ۲. ب - پرستو (ندارد) ۳. متن ب - ج - د = کرفس، الف = کرفس  
 الف - ب - ج - د = موی، متن - ندارد

بیرون آید و خون جانوران خورد، خفاش او را بگیرد و بخورد. از عجایب خفاش آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و دو خصیه دارد و بی پر می پرد. و ماده وی در حیض میگردد و بچه را شیر میدهد و بول می کند. و پشه و مگس و بعضی میوه ها می خورد و برگ خیار را نیز می خورد. و میخندد چون آدمیان و دراز عمر است. بعضی علما گفته اند که خفاش خلق کرده عیسی علیه السلام است. ازان صفت های مرغان دیگر ندارد.

**الحکم :** حرام است باتفاق.

**خاصیت :** چون سر وی در میان پالشت کند هر دس سر بر آن نهد در خواب نگرود بشرط آنکه آن شخص نداند که در زیر پالشت است. اگر از خون وی طلا کنند عانه ۲ بچه را که بالغ نشده باشد موی بر نیاید.

**خنزیر :** بفارسی خوک. پلید ترین جانوران است و در قوت مجامعت زیادت است از هر جنبنده ۳۰ پس شرم آدمی زاد که میل بسیار داشته باشد با جماع کردن ۴۰ خوک چون هشت ماهه گردد، جفت میشود و ماده در شش ماهگی آبستن میشود و گه باشد که در چهار ماهگی و هشت بچه می زاید و چون پانزده ساله شد دیگر نمی زاید. و از غرایب او آنکه چون بیمار میگردد، خرچنگ خورد نیک گردد. اگر خوک را محکم بر درازگوش بندند بریسمان و درازگوش بول کند. می میرد ۵ و دیگر چون سه روز چیزی نخورد و گرسنه شود، بعد ازان دو روز چیز خورد، فربه میشود. ترسایان در روم خوک چنین فربه می سازند. و اگر یک چشم او بر کنند همیرد.

**الحکم :** حرام است گوشت وی و بهای وی و نگاه داشتن او. اگر

۱. ب = معجزه      ۲. ب = خایه.      ۳. ب = میل به مجامعت از همه جانوران زیادت است.      ۴. ب = پس آدمی زاد که میل بسیار داشته به جماع مشابه اوست.      ۵. ب = اگر خوک را ..... می میرد (ندارد)      ۶. ب = لاغر

چیزی پدید آید بگردد بخون یا به آب دهان او یا بول وی، پاک میگردد به شستن  
 در ماء ابوحنیفه رحمه الله علیه. ما در مذهب امام شافعی زح شربت است که  
 غلت هر بشویند در اول یا در آخر آب پخاک (آمیزش) دهند. و اگر به موی  
 خوک موزه دوزند بمذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه روا باشد بران موزه  
 نماز گذاردن و بر و مسح توان کشیدن. اما بمذهب امام شافعی زح روا نباشد.

**خاصیت :** جگر و نفخ رساند در لذیذین مار و شرده و زنبور و در دفع  
 بواسنج نیز چون خشک کرده بآب آمیزش داده دهند. استخوان سوخته او را بر  
 جاتی که نسوز شده باشد، پيفشانند. خوک آبی حلال است نزد بیشتر علما. اما  
 پاک زویب از ماء ابوحنیفه رحمه الله علیه حرام است ورنه آنکه نخورند ۲۰

**خیل :** بفارسی اسب . بفتح خا و سکون بی تحتانیه . و عرب او را  
 فرس گویند . در شرف اسب همین پسند است که حق تعالی در قرآن سوگند  
 یاد کرد باستانی که مومنان بر ایشان با کافران جنگ کنند. و ایشان می دوند  
 و آواز می کنند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که بسته شده موی بر  
 پیشانی اسب به نیکوی تا روز قیامت و آن نیکوی ثواب آخرت و غنیمتی که  
 از کافران پسندند ۳ و نیز فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که ملائکه  
 در هیچ نهی و بازی حاضر نشوند مگر در وقت بازی مردان با زنان خود و در  
 وقت اسب دوآیدن ۴ و تیر انداختن . و باید دانست که علما چنین آورده اند که  
 در میدان اسب ناختن . میدان اسب شکم دزدیده و میان کشیده سه فرسنگ و  
 اسب شکم نا دزدیده و میان نکشیده یک فرسنگ ۵ و در حدیث آمده که حضرت

۱. التمسب بحد = آمیزش . متن . آدوش . ۲. ب = اما بیک . . . . . نخورند (ندارد)  
 ۳. ب = که بسته شد . . . . . دلوان پسندند (ندارد) . ۴. ب = ناخن  
 ۵. ب = تیر انداختن . . . . . یک فرسنگ (ندارد)

رسول صلی الله علیه وسلم مکروه میداشته اسبی که شکال باشد و در تفسیرشکال خلاف است. جمهور علما گفته اند مراد آنکه سه دست و پای اسب سفید باشد و (دیگر بی سفیدی باشد) ۱ و بعضی گفته اند مراد اسب یک نشان است. و بعضی علما تفسیر پاین کرده اند که دو دست و دو پای وی سفید باشد و اگر پیشانی وی نیز سفید باشد، کراحت نیست. بعضی علما گفته اند که اول کسی که اسب سوار شده، اسماعیل علیه السلام بوده. بیشتر ازان اسپان در بیابانها می بودند و کسی را مسخر نمی شدند. و بعضی علما گفته اند که اسب پیشتر از آدم (ع) آفریده شده. و آنچه در حدیث آمده که در سه چیز شامت می باشد. زن و سرای و اسب. اختلاف کرده اند در تاویل آن. بعضی علما بر ظاهر رفته اند که حق تعالی این سه چیز را سبب ضرر می سازد. چاره آنست که از ایشان مفارقت کنند. و چون این معنی در خاطر افتد، زن را طلاق دهد. ۲ و ازان سرای به جای دیگر رود. و اسب را بفروشد. عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید که این سخن جهودان است آنکس که این حدیث را روایت کرده، اول حدیث را نیاورده. و حدیث چنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که قتال کند خدای تعالی با یهود که می گویند شامت در سه چیز است و بعضی علما چنین تاویل می کنند که شامت زن آنکه نزاید یا بد زبان یا پاک نباشد یا کابین گران داشته باشد. و شامت سرای آنکه تنگ باشد یا همسایه بد داشته باشد و شامت اسب آنکه جهاد بر وی نکنند یا تنگ رو باشد و مانند اینها.

**الحکم :** حلال است گوشت و شیر او ۳ نزد امام شافعی رح و امام ابو یوسف رح و امام محمد رح. و در مذهب امام مالک رح اولی آنکه نخورند نزدیک بحرام

۱. الف-ب-ج-د = دآورد متن ندارد ب- دیگر سفید نباشد. ۲. ب = آنگه  
 ۳. ب = اسب. ۴. الف-ب-ج-د = ام ابو یوسف متن = امام حنیفه

است بقول امام ابوحنیفه رح. فتویٰ بر آنست که میتوان خورد.  
**خاصیت :** عرق او را بر جای که طلا کنند موی بر نیاید. و موی دنب  
 او را بر درخانه که بیاویزند، پشه آنجا نرود. و دو سم او را بسوزند و با  
 روغن زیت بر خنازیر مالند، نفع رساند. ۱۰



## باب الدال

دب : بضم دال و تشدید باء بفارسی خرس . از هر چه اسپ و درازگوش و (شتر) ۱ می خورد، بخورد . و همچنین هر چه درنده ها و هم چنین هرچه آدمی خورند از میوه ها ۲ . و در زاییدن رنج ۳ بسیار میکشد . چنانچه بعضی گمان برده اند که از دهان می زاید او در زمستان کم تردد می نماید و گاهی که گرسنه می گردد، دست و پای خود می مکد . و فربه می شود . و چون بهار، بیرون می آید فربه تر از آن میشود . ۴ و زیرکی بسیار دارد در تعلیم گرفتن . اما فرمان برداری معلم خود نمی کند مگر به زحمت و زدن بسیار .

الحکم : (گوشت) ۵ او حرام است نزد علماء . اما بیک روایت از امام احمد حنبل رح که حلال است .

خاصیت : دندان پیش او را در شیر اندازند . و آن شیر را به بچه دهند باسانی دندان بر آرد . و پیه او منفعت بسیار دارد . و از آنجمله که او را طلا کنند بر برص، دفع کنند ۶ و همچنین در ناسور نفع رسانند . اگر بر سگ مالند، دیوانه گردد . و خون وی در چشم کشند، سوی زیادتی بر نیاید و پوست وی را بر بازوی بچه که بد خوی باشد، آویزند، (خوش خوی شود) . ۷

دراج : بضم دال و تشدید ، را، و آخر آن جیم . بفارسی ورنج ۸ بود .

- ۱ . ب ج = شتر ، د = شیر ، الف و متن = بشر  
 ..... میوه ها (ندارد) ۳ . ب = زحمت ۴ . ب = و چون بیمار ..... میشود  
 (ندارد) ۵ . الف-ب-ج-د = گوشت ، متن = ندارد ۶ . ب = نفع کند  
 ۷ . الف-ج-د = خوش خوی شود ، متن = ندارد ۸ . الف-ب-ج-د = پور

گوشت وی بهایت خوش مزه است. در عقل افزاید و آب منی زیادت کنند. در  
 هوای خوش و باد شمال می پرد و چون باد جنوب می وزد، نمی پرد. می گویند  
 در بانگ خود این کلمات می گوید که بالشکر تداوم النعم یعنی بشکر کردن پر  
 نعمت حق تعالی آن نعمتها باقی ماند.

(الحکم : حلال است باتفاق) ۱

خاصیت : بیه او را می گدازند و در گوش ده درد می کنند، می چکانند.  
 درد را تسکین دهد. ۲

دیک : بکسر دال و سکون یا حثانیه. به فارسی خروس. از عجایب کار  
 او آنکه وقت (نماز) ۳ می داند. چنانچه بعضی علما در مذهب امام شافعی رد گفته اند  
 که هر بانگ خروس اعتماد توان کرد. چون تجربه کرده باشند او را چند نوبت  
 و در باب خروس سفید روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 فرموده شد خروس سفید دوست من است. لیکن این حدیث ضعیف است. بلکه  
 موضوع و دروغ است. اما به صحت پیوسته که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که چون خروس بانگ کند، از فضل خدای تعالی چیزی سوال کند. چه  
 خروس سبکی بیند، بانگ می کند. سلف خروس نگاه داشته اند خاصه در سفر.

الحکم : جنک انداختن خروس مکروه است. و خصی کردن وی در  
 مذهب امام ابو حنیفه رد روا است. اما علما مذهب امام شافعی رد حدیثی  
 روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منع فرموده اند از خصی  
 کردن خروس و گوسفند و اسب.

۱. ب. الحکم حلال است باتفاق الف. ج. د. متن = ندارد. ۲. ب. = ساکن شود.  
 ۳. الف. ب. ج. د. = نماز، متن = ندارد. ۴. ب. = دریافته اند



خاصیت : اگر خون خروس و دماغ وی را بر جای که گزنده گزیده باشد، مالند، نفع رسانند. و سرمه کشیدن بخون وی سفیدی که در چشم پیدا شده، دفع کند. و تاج خروس را بسوزند و بکسی دهند که در خواب با پول کند، دفع کند.



## باب الذال المعجمه

**ذباب :** بضم ذال، بفارسی مگس. در خانه های تاریک از عفونت پیدا می گردد برفور و بایک دیگر جفت میگردد. و بچه زاینده میشود. هیچ جانوری از برنده نما به سر زبان آب نمی خورد، مگر مگس. و حکمت الهی در پلک هر چشم آنست که از غبار نگه دارد چشم را. چون مگس پلک ندارد از خوردی حذف وی بدست آن کار میکنند دایما. و حدیث صحیح آمده که چون مگس در کاسه نما افتد، او را فرو برید در آتش یا در شربت که در آن کاسه باشد. چه در یک بال وی زهر و زحمت خستگی است و در بال دیگر شفا است. اهل تجربه گفته اند که بال چپ را اول فرو برد. و در حدیث آمده عمر مگس چهل شب و چهل روز است. و عمر مگس که هست در آتش است مگر مگس عسل. از عجایب امر او آنکه افکنده وی بر سیاه سفید و بر سفید سیاه است.

**الحکم :** حرام است. اما اگر در دیگ آتش افتد و جوشیده شود و در میان آتش کم گردد، حلال است.

**خاصیت :** اگر سر مگس را بر دندانند و بر جای که زنبور گزیده باشد، مالند، نفع رسانند. و مگس را بسوزند و با عسل طلا کنند در زحمت داء الشعاب<sup>۲</sup> (سفید بود) ۳ و اگر در خانه ورق لندو بسوزند، مگس دور شود.

**فایده :** بر جسد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مگس نمی

۱. ب پیدا شود ۲. ب بر داء الشعاب ۳. ب سفید بود الف-ب-ج-د  
نمن = ندارد

نشست و حکمت درین آنکه مگس بر نجاست می نشیند. و دیگر آنکه بر آن شخص می نشیند که او را اندک عجز و خواری هست. حکایت کرده اند که ابو جعفر خلیفه از یکی از علما سوال کرد که حکمت در آفریدن مگس چیست؟ آن دانشمند گفت: که عجز متکبران ظاهر گردد.

**ذیب :** بکسر ذال و سکون همزه یا سکون یا نجتانیه. بفارسی گرگ. چون چیز خوردنی نیابد، به نسیم هوا قناعت نماید. ۲ و از غرایب حال او آنکه چون در خواب شود یک چشم او در خواب باز است و یکی پوشیده و چون در صحرا باشد بسیار فریاد کند. و چون او را گرفتند ۳ هر چند بزنند بچوب یا ویرا پاره کنند بشمشیر فریاد نمی کنند تا بمیرد. و از یک فرسخ ۴ پوی سرداری می شنود. پوست وی را بر پوست گوسفند اندازند، سوی وی پریزد و از غرایب آنکه گرگ پیش صحابه رضی الله عنهم سخن کرده و بر نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گواهی داده.

**الحکم :** حرام است باتفاق همه علماء.

**خاصیت :** چون سر گرگ را در کبوتر خانه بیاویزند گربه و مانند آن بانجا نیایند. (و چشم راست وی را هر کس با خود دارد از هیچ چیز نترسد) ۵ و خون وی با روغن جوز بجهت گرانی گوش نافع باشد. و جگر وی در زحمت جگر نفع رساند. و بر پوست وی نشستن بجهت قولنج، نیک است. ۶ و چون از پوست وی طبلی سازند و در میان طبلیها بزنند (طبلیها) ۷ پاره شود. و پیه وی در زحمت سوی ۸ ریختن نافع است.

۱. ب = عالم      ۲. ب = هوا قناعت کند      ۳. ب = بگیرند      ج = بگیرند  
 ۴. ج = فرسنگ      ۵. الف ب = ج = دارد      متن = ندارد      ۶. ب = نافع است  
 ۷. متن = طبلیها      ندارد، الف ب = ج = دارد      ۸. متن = مدی

## باب الزاء المعجمه

زرافه : بضم زا و بفتح آن نیز و تشدید را. جانوری است دراز دست و کوناه پای. مجموع دست ها و پایهای وی ده گز است. ۱. سر او مانند شتر و شاخ وی مانند درازدنبال ۶ و پوست وی مانند یوز و دنب ۳ او چون دنب آهو. در پایهای وی زانو نیست بلکه در دست وی است. ۴ چون راه می رود، دست راست و پای چپ را بیشتر بر می دارد. بخلاف جانوران دیگر.

الحکم : بعضی علما در مذهب امام شافعی رح گفته اند که حرام است. اما فتوی مذهب ایشان بر آنکه حلال است. و در کتابهای مذهب ابوحنیفه رح بصریح در باب گوشت وی روایت دیده نشده. اما اصل ۶ ایشان تقاضای آن می کند که حلال باشد.

زالال : درمیست، درمیان یخ می باشد. در اندرون وی آب بسیار خنک است. آنچه از کتابهای امام شافعی رح فهم میشود، چنین است. اما مشهور درمیان مردم آنکه زالال آب خوشگوار.



۱. ب بود ۲. ب - کو ۳. ب - دم ۴. ب - در دست رافو دارد  
۵. ب می نهاد ۶. ب مذهب

## باب السین المهمله

سرطان : بفتح سین و را. بفارسی خرچنگ گویند. از غرایب او آنکه چشم وی در کتف است. و دهان او در سینه. و در سالی سه نوبت پوست می اندازد. و خانه خود را دو در می سازد. یکی بطرف آب و یکی بطرف خشکی. و چون پوست می اندازد دری که بطرف آب دارد محکم می کند و دری که بطرف خشکی است باز می کند. تا خشک شود و محکم. و اگر او را مرده بر پشت در سوراخ یابند، علامت امنیت است در آن ولایت.

الحکم : حرام است مگر بیک روایت از امام شافعی رح. و این قول امام مالک رح است.

خاصیت : اگر او را بیاویزند در درخت، میوه او بسیار گردد و گوشت او در زحمت دق بسیار نفع رساند.

سلحفاه : بضم سین و فتح لام. بفارسی کاسه پشت ۲ و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون می آرد چه شکم او محکم است گرمی ندارد ۳.

الحکم : حرام است مگر بیک روایت ۴ در مذهب امام شافعی ۴ رح.

خاصیت : چون او را بگیرند و بر پشت اندازند، چنانچه دست و پای

۱. ب = نافع است  
 ۲. ب = سنگ پشت  
 ۳. ب = گرمی و نرمی ندارد ج = گرمی دارد  
 ۴. ب = از امام شافعی

بطرف آسمان مانند، میوہ آن موضع را سرما ضرر نرساند. و خون وی در زحمت مفاصل نیک است ۱.

**سنجاب :** بفتح سین و سکون نون. جانوریست کہ از پوست او پوستین می سازند. در طرف ترکستان می باشد.

**الحکم :** حرام است بمذہب امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ. اما حلال است بمذہب امام شافعی رح. لیکن او را بکشند بر وجه شرع روا است پوشیدن پوستین نہ از وی سازند. بمذہب امام شافعی رح. اگر باین طریق بکشند کہ خفہ کشند او را مثلاً روا نیست. پوستین کہ از وی سازند. چه سوی مرده بمذہب امام شافعی رح پاک نمی گردد و بمذہب امام ابوحنیفہ رح پوستین کہ از پوست وی سازند پاک است چه سوی جانور مرده بدیانت پوست وی پاک میگردد.

**خاصیت :** گوشت وی از جهت دفع دیوانگی مناسب است ۲.

**سنور :** بکسر سین و تشدید نون. بفارسی گربه. عرب او را اهره گویند. و از غریب او آنکہ فیل از وی می گریزد. و او را این شرف بسندہ کہ روایت کرده اند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ و سلم کاسہ آب را کج کرد تا گربه آب خورد. و آن حضرت (ص) از باقی مانده وضو ساخت. و گربه انواع باشد، خانگی و صحرائی. و از آنجملہ گربہ زیاد بضم زا و باء موحدہ ۳، گربه صحرائی است دنب دراز دارد. و سوی بسیاہی نزدیک تر است و رنگ وی گاہ باشد کہ مانند یوز باشد کہ از طرف ہندوستان می آورند ۴. چرک سیاہ دارد در شکم و ران و دنب خود. بوی وی مانند مشک است و این پاک است.

**الحکم :** حرام است گوشت ہمہ اصناف گربہ اما فروختن گربہ خانگی

۱. ج ۱ - مناسب است ۲. ب = گوشت وی در دفع دیوانگی نیک است  
۳. ب = و از آنجملہ ..... موحدہ (ندارد) ۴. ب = می آورند (ندارد)

و بیهای ستانیدن روا است نزد بیشتر علما . بعضی گفته اند که مکروه است از جهت آنکه در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زجر کرده و منع فرموده اند از فروختن گریه و خوردن بیهای وی . و بیشتر علما جواب گفته اند که این زجر و منع در گریه صحرائی است و از آن نفع نمی توان گرفت و نگاه نمی توان داشت .۲

**مسئله :** اگر کسی گریه دارد که مرغان وی میگیرند و طعم وی می خورد و این عادت وی شده ، بروی تاوان باشد هر چیزی که از نسی نماند کند بمذعب امام شافعی رح . ما قیاس مذعب ماء بوحنیفةرح آنکه تاوان نیست مگر آنکه او را گویند که از گریه تو ضرر است او دفع کن و او نکند . بعد از ضرری که برسد بوی تاوان باشد . اگر کسی گریه را بکشد درین تفصیل است . بمذعب امام شافعی رح اگر در وقتی که ضرری می رساند و کسه می شکند مثلا روا باشد و اگر درین حالت نباشد ، روا نیست . و بعضی علما گفته اند که اگر در شکم بچه دارد ، به هیچ حال کشش روا نباشد . ما بمذعب ماء بوحنیفةرح گریه را نه ایذا می کند و ضرر می رساند ، روا باشد اگر به کرد نیز در برسد . لیکن نشاید که او را بزنند و گوش او بمانند ، چنانچه مشهور است در میان مردم .

**خاصیت** گوشت گریه سیاه خانگی از برای دفع سحر نافع است . و حگر وی را بر عورتی که خونش دائم می رود ، بندند ، دفع کنند و مغز سر گریه صحرائی از برای تفسخه کرده فایده می رساند .

۱ . ب = داده اند      ۲ . ج = "توانگاه نمی توان داشت" ، ندارد .      ۳ . ب = کسه می شکند (ندارد)      ۴ . ب = "لیکن نشاید..... در میان مردم (ندارد)"  
 ۵ . الفصد = تفتح ، بدج = دفع

## باب الصاد المهمله

**صرحوا :** بضم صاد و فتح را. بقا رسی در کتابهای لغت تفسیر بگزیده کرده و بعضی مردم او را سبز کرامی<sup>۱</sup> گویند. والله اعلم. علما در صفت او چنین آورده اند نه سنقار سر وی کلان و نیمه وی سیاه و نیمه وی سفید. به بد نفسی و شرارت و شومی آواز شهوور است. هر مرغی که می خواهد، شکار کند، خیلت آواز وی می کند<sup>۲</sup>.

**الحکم :** حرام است نزد بیشتر علما. چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منع فرموده اند از کشتن وی. و بعضی علما گویند که این نهی نه از جهت آن است که گوشت او حرام باشد. بلکه ازین سبب که عرب گمان برده اند که شوم است می باید کشت ویرا.

**صقر :** بفتح صاد و سکون قاف. نزد عرب هر مرغی که بدان شکار کنند، غیر از عقاب و کُرگس و چون باز و شاهین. و اما نزد عجم چرخ است و بس. و چرخ از خنکی آب نمی خورد. و ازین جهت بوی دهان دارد و مزاج شاهین (خنک تر) ۳ و خشک تر است. و ازین سبب از بالا محکم حرکت می کند بطرف زمین ۴. چنانچه گاهی خود را بر زمین می زند و می میرد. بعضی گفته اند در وصف شاهین که همچون نام خود است یعنی ترازو. چه اندکی گرسنگی و سیری را تحمل نمی کند. گویند ملکی از ملوک پیشین شاهین را تعلیم کرده بوده که بر سر وی سایه می کرد. دیگر ه روز مرغی بر زمین می رفت. یک شاهین از

۱. ب = بیز کرمی، د = موزه کره ۲. ب = هر مرغی که..... می کند (ندارد)  
 ۳. الف-ب-ج-د = خنک تر، متن = ندارد ۴. ب = پایین ۵. ج-د = یک



بالای سر وی فرود آمد و گرفت آنرا . او را خوش آمد. بعد ازان دیگر بوی صید می کرد. و اول کسی که به چرخ صید کرد بهرام بن خود ۱ بود و بعضی اهل تاریخ برآند ۲ که اول کسی که به چرخ صید کرد حارث بن مقرنه بن شود ۳ بود.

**الحکم :** حرام است نزد علماء مگر امام مالک رح، که حلال است پیش وی.

**خاصیت :** از غرایب او آنکه زهره ندارد. اگر کسی وی را بگیرد، نگاه دارد، از غم بمیرد. ۴



۱. ج حور، د = جود، ۲. ب = اندک گرمنگی..... اهل تاریخ برآند (ندارد)؛  
 ۳. ب = حارث بن معاویه، ج = حارث بن معونت، د = حارث بن معاویه بن سود  
 ۴. ب = اگر کسی..... غم بمیرد (ندارد)

## باب الضاء المعجمه

**ص-ب :** بفتح ضاد. بفارسی سوسمار. آب نمی خورد و به نسیم و خنکی می زید. و در چهل روز یک قطره بول کند و هفتاد بیضه تخم کند و چنین گویند ده هفت صد سال بزید. هر وی دو ذره و ماده وی دو فرج دارد و در حسرت آمده سوسمار بزبان فصیح به نبوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گواهی داد.

**الحکم :** حرام است نزد امام ابو حنیفه رح و حلال است نزد امام شافعی رح و جمهور علما. چه در حدیث آمده که در مجلس شریف حضرت رسول صلی الله علیه وسلم صحابه (رض) سوسمار خورده اند و آنحضرت (ص) منع نفرموده اند. و گفت که در زمین قوم من قریش نیست و قوم من نمی خوردند. ۲. من ازان نفرت دارم. ۳.

**خاصیت :** دل او در زحمت خنثان نافع است. و افکنده وی طلا کنند بر برص، دور کنند. اگر در چشم کشند، سفیدی که در چشم پیدا شده باشد، دفع کنند. اگر کف دست او را پیش روی آسبی بیاویزند در دویدن بر اسپان دیگر غالب آید و بگذرد از ایشان.

**ضبع :** بفتح ضاد و ضم باء موحده. بفارسی گفتار از غرایب او آنکه در حیض میشود. و سالی نر باشد و سالی ماده، والله اعلم. اگر ماهتاب باشد و سگ بر بام، چون گفتار بر سایه آن سگ برود، فی الحال از بام پیش او بر زمین آید. و او به حماقت و ابلهی مشهور است در میان مردم. چنانچه معلوم

۱ ب و عمار می نویسد  
 ۲ ب که بهترین قوم قریشی اند و ایشان نمی خورند  
 ۳ الف ب ج د ضبع ض ازان نفرت دارد  
 ۴ ب سود  
 ۵ ب پیشانی  
 ۶ ب اکا ماهتاب ..... بر زمین آید (ندارد)

میگردد از طریق گرفتن وی .

**الحکم :** حلال است در مذهب امام شافعی زرد و مکرزه است نزد امام مالک زرد و حرام است نزد امام ابو حنیفه زرد .

**خاصیت :** زهره وی در چشم کشند، جلا دهد و روشن سازد، و سر و زان در کبوتر خانه دفن کنند، کبوتر در آنجا بسیار شود و چون بخورند، زحمت و سواس را دوا کنند، اگر کسی را حظل در دست باشد گفتار از وی بگیرند.



در انشاء نفع رساننده است -- رفع کننده ج -- سحر دور کننده

## باب الطاء المهمله

طاوس : عربی و فارسی و بکیت . او در میان مرغاق مانند اسپ است  
 در بدن جویبار و در لعل حسن و غنیمت در سه سانگی نر وی بر کمال می رسد و  
 در وقت تخم می نهد . اما در سای یک بار دوزده تخم یا کمتر می کند . و  
 دیگر بسیار بزی میکند چنانچه بچه بر می شکند . ازین جهت ' تخم وی در  
 زیر آفتاب می پختد . و زیاده از دو تخم نمی توان نگاه داشت زیاده از دو تخم  
 نماند . پسوند بچه طاوس است مرغ بیرون می آورد خوردتر و حسن و جمال او  
 نمر می رسد . و از عجایب و آنکه با یکدیگر جفت نمی گردند بلکه چون نر  
 مست شود در آورد چشم وی اشکی پیمای میشود و ماده آنرا می خورد بدین قدر  
 تخم می نشاند و بچه بیرون آورد . و گفته اند که باین حسن و جمال نگاه  
 داشتن ویر در خانه ها مبارک نمی گیرند ۳ . و حکمت این آن تواند بود که  
 بیس از به بهشت برد و آدم علیه السلام ازین سبب از بهشت بیرون آمد ۴ . اما  
 ما خلاف این مشاهده کردیم نه این دوت بسیار نگاه میدارند .

الحکم : حلال است در مذهب امام ابو حنیفه رح و فتوی به مذهب  
 امام شافعی رح بدن نه حرام است . اما بیع و فروختن و پنهانی گرفتن رواست بجهت  
 فرج رنگ و دلب و آواز وی . ۵

خاصیت : (چون) ۶ در طعام زهر باشد هر ده طاوس او را بیند رقص کند

۱ . ب = ازین جمله ۲ . ب = وی را در خانه ها ( ندارد ) ۳ . ب = مبارک نیست  
 ۴ . ب = و حکمت این ..... بیرون آمد ( ندارد )  
 ۵ . ب = جهت آنکه تفرج کنند دم او را ۶ . الفسبج - د = چون  
 ( دارد ) متن = ندارد

ز فریاد کند. این غریب است. ۱. شوربای گوشت وی کسی را که مرض ذات  
الجنب داشته باشد، نفع کند. و زهره ویرا با سرکه بر جانی که زنبور و مانند  
او گزیده باشد مانند (نافع بود) ۲. و زهره وی با سکنجبین و آب گرم در زحمت شکم،  
نفع رساند. ۳. و چون خواهند که گوشت وی خورند، بعد از کشتن دو روز آویزند و  
بر پای وی سنگ گران بندند. و با سرکه پزند وی را.



۱. ب = این از غرایب اوست. ۲. الف = نافع بود. ب = ج = نفع رساند، متن = ندارد.  
۳. ب = و زهره وی. . . . . نفع رساند (ندارد). ۴. ب = و بر پای وی سنگ گران بندند (ندارد).

## باب الظاء المعجمه

طبی : بفتح ظا و سکون با سوحده، بفارسی آهو، به تیزی چشم او را وصف کرده اند. و از همه جانوران وحشی ۱ تر است. او انواع می باشد. یکی از آنها آنست که مشک از نافه او بیرون آید، رنگ او سیاه باشد و بزرگتر ۲ از آهوی این ولایتها. و دو دندان سفید باشد بیرون آمده از بخور پایین ۳ وی. و مسهور است در حقیقت مشک آنکه خونبست که در ناف آن آهو جمع میشود در هر سال یکبار ناف وی ورم میکنند او را بر جای می ماند. زین جهت مرده آن ولایت در بیابان آنجا سیخها ۴ و چوبها فرو می برند تا آن آهو ناف خود را بران چوبها و سیخها می ماند. و خواجه نصیر طوسی چنین آورده است که چون آهو بکشند، دست بر شکم و اعضای وی می مالند تا خون نافه جمع گردد و خون آهو سرد گردد و بدانند که دیگر خون نمی آید نافه وی بردارند و یکسال بیاویزند. هر خونی که پیشتر از نشستن آهو در نافه رفته باشد مشک خوب و ریزان ۵ می باشد. و آنچه بعد از نشستن پارهای بزرگ باشد. و بعضی میگویند که نافه مشک در شکم وی می باشد مانند پنیر مایه در اندرون بره ۶ و بعضی می گویند که آهو نافه را بیرون می اندازد مانند مرغ (تخم) ۷ خود را.

الحکم : حلال است گوشت همه انواع آهو و مشک نیز پاک و حلال،

۱. الف-ب-ج-د-ه-و-ح-ط-ظ-ع-غ-ق-ک-ل-م-ن-س-ه-ح-ش-ی-م-ن-و-ح-ی-۲. ب-ک-ل-ن-تر ۳. ج-د-ه-مابین وی  
 ۴. ب-سیخها (ندارد) ۵. ب-ریزان (ندارد) ۶. ب-در اندرون بره (ندارد)  
 ۷. الف-ب-ج-د-ه-تخم-م-ن-ندارد

و بیع آن روا باشد. ۱ و آنچه از شیعه و رافضیان نقل می کنند که مشک پلید است، باطل است.

خاصیت : شاخ او را دود کنند، گزنده ها بگریزند. و زهره او در گوش چکانند درد گوش تسکین دهد. و از غرایب او آنکه مشک را چون بسیار در طعام کنند بوی دهان پیدا شود. ۲



۱. ب = و بیع آن روا باشد (ندارد) ۲. ب = خاصیت (ندارد)

## باب العین المهمله

**عقاب :** مرغی است مشهوره غرب او را سید مرغان میگویند و رنگ های مختلف دارد از دور می بینند و نیز پر است چاشنگاه در عراق چیزی می خورد و سه در یمن و سه نخم بیشتر نمی آید و در سه روز بچه بیرون می آید<sup>۱</sup> و از سه بچه یکی را بیرون می اندازد<sup>۲</sup> حق تعالی مرغی را که شکننده استخوان ها است<sup>۳</sup> بر روی مهربان می سازد تا دلان<sup>۴</sup> و از غریب او آنکه بعضی عن تاریخ آورده اند که عقاب همه ماده است و با غیر جنس خود جفت میگرداند دیگر آنکه چون بزرگ گردد نور شود - بچکان او را بر می دارند و به هند می برند<sup>۵</sup> آنجا چشمه ایست در آنجا غوطه می دهند بعد از آن در آفتاب میدارند تا پره های وی بپزد و پره های نو بیرون می آید و دیگر آنکه چون جگر وی را فصولی پیدا شود جگر زوبده و جگر خرگوش می خورد نیک شود.

**الحکم :** حرام است گوشت او و بعضی علما اولی و بهتر داشته اند لاشتن و را.

**خاصیت :** زهره وی را در چشم نشاند از نزول آب نگه دارد و چشم را نیز کند و پر وی را بسوزند و بر جای آید کف یعنی ناش<sup>۶</sup> افتاده باشد مانند دور کند آنرا و افکنده آنرا بر خنازیر مانند نفع رساند.

**عقرب :** بنفاری نژدم رنگ های مختلف دارد بسیار بچه می آید بعضی عامه گفته اند که بچه شکم ویرا می درد و بیرون می آید اما این قول صحیح

۱. الفسج - ۲. می آید - ۳. می اندازد - ۴. الفدب - ۵. ج - و از سه بچه یکی را بیرون می اندازد (دارد) متن - ندارد - ۶. ب = شکننده استخوانها نامند (ندارد) ۷. ب = جنین میگرداند - ج = جمع میشوند - ۸. ب = ندارد - ۹. ب = ناش (ندارد)



نیست. بلکه قول درست آنکہ از دہان خود می زاید. و بچہ وی مانند کبک است. از عجایب او آنکہ مردہ را نگزدا. و همچنین کسی کہ در خواب باشد مادام کہ دست او حرکت نکند. اگر افعی را بگذرد، بمیرد. ۲. و مدخ را بر سر جوبی کنند و در سوراخ کژدم کنند، او بیرون آید، چہ حریص است بر خوردن او. در شہر حمص از ولایات عرب کژدم زندہ نمی ماند. ہرچند از جانب ۳ دیگر بیاورند.

**الحکم :** حرام است. لیکن در کسہ آب و دوشاب و مانند اینہا افتد و بمیرد، نجس نمی شود آن چیز در مذهب امام ابو حنیفہ رحد۴. و فتوی مذهب امام شافعی رحد نیز برین است. لیکن شرط آنکہ بسیار نباشد. و فسون کردن بہ جہت گزیدن مار و کژدم رواست. بشرط آنکہ از قرآن و دعای کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ اند، باشد. و بزبان فارسی یا بہ چیزی کہ معنی آن نہ دانند، روا نیست. چہ احتمال کفر دارد. از جمہ افسون کژدم... سلام علی نوح فی العالمین و علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لادابہ بین السماء و الارض الاری أخذ بنا صیتہا اجمعین کذا لک نجزی عبادہ المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم. نوع دیگر = قال لکم نوح من ذکر لا یا کوه ان ربی بکل شیء علیم و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ و سلم. ہر کہ در اول شب بگوید = عقدت العقبہ و لسان الحیہ و ید السارق بقول اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمداً رسول اللہ. از شرم مار و کژدم و دزدان خلاص شود. افسون دیگر در شبانگہ گوید = اعوذ بکلمات اللہ التامات کما من شر ما خلق یا بگوید. سلام علی نوح فی العالمین انا کذا لک نجزی المحسنین انہ من عبادنا المؤمنین.

۱. ب = مردہ بگذرد بمیرد  
 ۲. ب = و همچنین کسی کہ... بمیرد... ندارد  
 ۳. ب = ولایت ج = جای  
 ۴. ب = ندارد  
 ۵. متن = عقد العقبہ الف = عقدت زبانا بالعقبہ ب = عقدت زبانا بالعقبہ = ذنب لعقبہ

**خاصیت :** کژدم را در کوزه کنند و سر وی را محکم سازند و در تنور آتش نهند، چنانچه خاکستر گردد. و خاکستر را بآب به کسی که سنگ مثانه داشته باشد، دهند. نفع رساند. اگر کژدم را دود کنند، بعضی گویند که کژدمها از آنجا میگریزند، و بعضی میگویند که جمع میشوند آنجا. و اگر به رزینخ سرخ و پیه دو دود کنند، دردمان بگیریزند. اگر کژدم را بکوبند و بسایند و بر جای که کژدم گزیده باشد، مالند، درد تسکین یابد. و اگر کژدم سیاه خشک شده بسایند و در جای که برص باشد مالند، دور شود.

**عفلق :** بدو عین مفتوحین و دو قاف. بفارسی عکله. او را به دزدی و خیانت وصف کرده اند. چون نخم شد به ورق درخت پنهان می سازد، از جهت آنکه اگر شب پره نزدیک نخم وی رود، شنیده میشود و قوت خود پنهان می کند. گویند آدمی و عکله و موش و مورچه قوت خود پنهان می سازند.

**العکم :** حلال است در مذہب امام ابوحنیفه رح. اما فتوی امام شافعی رح بر آنکه حرام است.

**سسته :** اگر نسی به سفری می رود عکله بانگ کند باز گردد، در نگر آنکس. علما خلاف کرده اند، احتیاط در آن که چنین نکنند.

**خاصیت :** اگر دماغ وی بر پنبه طلا کنند و بر سر زخم تیر نهند، پیکان تیر به آسانی بیرون آید.

**عصفور :** بضم عین. بفارسی چغوک. او انواع باشد و از عجایب او آنکه گوشت می خورد چون سباع. لیکن ناخن درنده ندارد و دانه می چیند چون مرغان. لیکن چون بر چوبی افتد و نشیند، سر دست و پای خود را

۱. ب می شد. ۲. ب بد. ۳. ج شب پره. ۴. شب تیره. الفدی = ندارد

۴. ب بر پنبه نهند. ۵. ب پیکان بیرون آورد

پیش می فرستد، و یکی را سی گذارد. و باقی مرغان دو چنگل را بر چوب می نهند. ۱ و مشهور در میان مردم آنکه دراز عمر است، هزار ساله میشود. اما بعضی علما آورده اند که بسیار جفت می گردد. در ساعت صد ۲ نوبت ۳ ازین جهت کوتاه عمر است، زیادت از یک سال نمی باشد.

**الحکم :** حلال است و کشتن و روست. در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچکس از جنبنده چغوک یا کلان تر از وی را نکشد مگر آنکه حق او پرسند و حق او آنست که سر برد و بخورد، نه آنکه سرش برد و آنرا بیندازد، و مقصود حدیث ظاهر، و الله اعلم. چنان است که به بزیچه و بی غرضی صحیح جنبنده را نکشند، چون تسبیح حق می گویند.

**مسئله :** اگر کسی از جنبنده چون آش و از پرنده مانند چغوک و کبوتر ۴ را بعد از گرفتن سر دهد و آزاد کند رواست ۴. از ابو ذر رضی الله عنه صحابی نقل کرده اند که از بچگان چغوک می خرید و سر میراد. اما فتوی امام شافعی رح بر آنکه روا نیست مطلقاً. و بر قول امام ابو حنیفه رح روا باشد، بشرط آنکه در وقت سر دادن سباح گرداند، هر کس نه گیرد. و اگر کسی جنبنده اش را چون اسب و شتر و گوسفند و دراز دنبال را در صحرا سر دهد و آزاد کند، روانیست باتفاق علما و گناه گراست. ۵

**خاصیت :** گوشت او به تخصیص دماغ او در قوت مجامع و دفع فلیح و لقوه نفع رساند و کباب وی با نمک، سنگ مثانه را دور کند و دماغ وی با غسل چون بر نهار بخورند، نافع باشد در زحمت بواسیر ۶.

۱. ب - لیکن چون... می نهند (ندارد) ۲. ج - چند نوبت ۳. ب - ز چوب می نهند
۴. ب - در روا نباشند الفسج متن ۵. ب - به اتفاق علما و گناه گراست (ندارد)
۶. ب - کباب وی... در زحمت بواسیر (ندارد)

## باب الغین المعجمه

غراب : مشهور است . انواع می باشد، مرغ منقار سفید بال و سفید پای و از آنجمه ثلاث بيشه و ثلاث سیاه نیز . چنانچه در بعضی کتابهای لغت فارسی، وی عمین ثلاث گفته اند در طبع هم اصناف آن پنهان کرده جفت شدن با ماده و جفت شدن او از خلق بسیار پنهان است . چنانچه بعضی عامه می گویند، جفت نمی شوند بلکه پنهان ده بر منقار خود طعمه به ماده میدهند، پسند می کنند یکبار که جفت شد با ماده، دیگر با ماده جمع نمی شود. گفته اند که جهت بی وفایی، چون بچه از تخم بیرون می آرند، گرد وی نمی گردند و طعمه نمی دهند از جهت آنکه بسیار بد شکل است، جثه بسیار خورد و سر ثلاث! حق تعالی پشه را بر ایشان می گمارد تا قوت ایشان می گردد با وقتی که پر بر می آرند، پدر و مادر هر دو باز می آیند. عرب غراب را شوم می گیرند و غراب البین می گویند. ۲. چه از نوح علیه السلام جدا شد، که خبر آورد که در زمین خشکی پیدا شده و برفت، یا آنکه چون دو بانگ می کند شوم است، اما اگر سه بانگ می زند، نیک باشد، یا آنکه چون مردم بجهت علف چرانیدن نوح در دند، او می آید، در جای ایشان طعمه می طلبد. ۳.

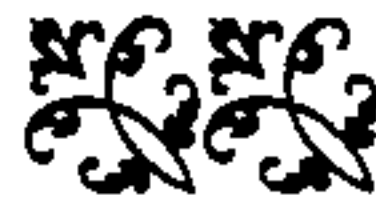
**الحکم :** بمذهب امام ابوحنیفه رح حلال است آن صنف غراب که

دانه می خورد و نجاست نمی خورد. و بقول امام ابو یوسف رح آنکه دانه را به نجاست می خورد هم حلال است. اما آن صنف که نجاست تنها می خورد حرام است باتفاق. و در مذهب امام شافعی رح چنین است که غراب سیاه کلان و

۱. ب. از جهت آنکه بسیار بد شکل است جثه بسیار خورد و سر کلان (ندارد)  
 ۲. ب. و غراب البین می گویند (ندارد) ۳. ب = یا آنکه... می طلبد (ندارد)

بیشه که در کوه می باشد، حرام است ۱ و غراب خورد سیاه و خاکسترگون در آن خلاف است. و زاغچه که دانه می خورد، حلال است.

**خاصیت :** غراب طوق دار ۲ بریان کرده در قولنج نفع رساند و افکنده غراب ابلق ۳ دفع خنازیر می باشد.



۱. ب = بانفاق... حرام است (ندارد) ۲. ب = طوق دارد (ندارد)  
۳. ب = ابلق (ندارد)

## باب الفاء

**فاخته :** در طبع او انس ۱ است با آدمی ۲ گویند مار می گریزد از آواز او از آن خانه ده در آنجا آواز می کند. عمر می باید تا چهل سالگی مشاهده زفته.

**الحکم :** حلال است و روا بود فروختن او.

**خاصیت :** خون وی با خون لپوتر سیاه بر برص طلا کنند، رنگ وی را تغییر نماید و خون ویرا بر چشم طلا کنند، وقتی که بوی ضربه رسیده باشد، کوفتنی ویرا بیرون برد.

**فاره :** بفتح فا و سکون همزه یا الف بی همزه بفارسی موش در جنبیده ۳ ها هیچ یک آن مقدار ضرر و نقصان نمی رساند (که موش) ۴. حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را فاسق نامیده، چه در شبی که آنحضرت (ص) بیدار شد دید ده موشی فنیله چراغ را گرفته و می کشد بطرف آنحضرت (ص) که آتش بر آنحضرت (ص) اندازد و در بعضی روایات آمده که بر مصلی آنحضرت (ص) انداخت، چنانچه مقداری بسوخته، آنحضرت (ص) او را بکشت و حلال ساخت کشتن ویرا هر چند کسی در حرم مکه باشد و ازین جهت امر فرموده اند که در خانه ۶ که شب آنجا خواب می کنند، آتش نگذارند. چه شیطان این کار می کند و چراغ و شمع ۷ در حکم آتش اند.

**الحکم :** (حرام است باتفاق) ۸ موش در روغن و مانند آن افتد و بمیرد

۱. الف-ب-ج-د انس متن آتش ۲. ب = با آدمی (ندارد) ۳. ب = از حیوانات  
 ۴. الف-ب-ج-د که موش متن = ندارد ۵. ب = خانه کعبه ۶. ب = در خانه که (ندارد)  
 ۷. ب = شمع (ندارد) ۸. ب = حرام است باتفاق الف-ج-د متن = ندارد

اگر روغن بسته باشد، موش را و آن مقدار روغن که در نزدیک وی باشد، بیندازند و باقی پاک باشد. (و اگر روغن روان باشد) ۱ یا چیزی باشد مانند سرکه و شیر، پلید است و حرام باشد خوردن وی. اما چراغ و شمع روشن کردن روا باشد از آن روغن، لیکن مکروه است. و چراغ مسجد از آن روشن روا نباشد.

**خاصیت :** افکنده گری یا سگ دود کنند، از آنجا موش بگیریزد. همچنین اگر دنب او را ببرند و در میان خانه دفن کنند، موش در آنجا نیاید و چشم او را برکنند و بر کسی بندند چشم (زخم) ۲ نرسد.

**فهد :** بفتح فا و سکون ها. بفارسی یوز، مانند پدنگ است در مزاج. و رنگ و طبیعت مثل سگ. بدنشان شکار می کند. گویند کلان وی زود تر آموخته گردد از خورد آن. چون پیر شود، از صید کردن باز ماند. رود پیش حیوانی که صید می کند، با آن می خورد. و بسیار خواب می کند. ۳ اول کسی که یوز بر قفای اسب نشاند، یزید بن معاویه بود.

**الحکم :** حرام است گوشت او. لیکن فروختن و اجازت دادن که بدان شکار کنند، روا باشد.

**خاصیت :** گوشت او ذهن را تیز کند و بول او در موضعی که باشد موش بگیریزد.

**فیل :** معروف است. گویند ده نر او چون پنج ساله شود، جفت گردد. و ماده او بعد از دو سالگی بچه دار میگردد. و بچه در شکم فیل سه سال می ماند. و تا سه سال دیگر از زاییدن نر با وی جفت نمی گردد. و غیرت بسیار

۱. الف-ج-د=اگر روغن روان باشد.ب=اگر روغن بسته نباشد متن ندارد.  
۲. الف=زخم، ب=سحر کار نکند، متن و ج=ندارد، د=چشم ترسد. ۳. ب=رود پیش.....می کند (ندارد)

دارد. و عمر فیل چهار صد سال می شود و این را بداهای پادشاهان میدانند  
و میان گره و فیل دشمنی بسیار است چنانچه فیل از وی بترسد.

**الحکم :** حرام است نزد امام ابو حنیفه رح. اما بیع وی رواست. و  
استخوان او که عاج میگویند و از آن دسته کارد می سازند، پاک است. و پوست  
وی بدباغت پاک میگردد. اما بمذهب امام شافعی رح فتوی بر آنکه حرام است گوشت  
او، و استخوان او باید است مگر آنکه سر بریده باشند. و پوست وی پلید است  
شر چند سر بریده باشند و دباغت نمی پذیرد.

**خاصیت :** اگر کسی چرک گوش او بآب بخورد، هفت روز در خواب  
بماند. و استخوان دندان وی را از درخت بیاویزند، درخت در آن سال میوه  
نیآورد. اگر زن کیه ویرا بچه نمی شود، هفت شبانه روز دو درهم از عاج بآب  
عسل بیاشناند و در عقب او جماع کند، بچه دار شود. زهره وی را سه روز  
بر برص طلا کنند، زایل گردد.



۱. ب. و این را..... می دانند (ندارد)



## باب القاف

قرد : بکسر قاف. بفارسی بوزینه ۱ از (میان) ۲ جانوران مشابهت بیشتر دارد به آدمیان ۳. می خندد و طلب ۴. می نماید و چیز را بدست می گیرد و انگشتهای، که بندها در دست دارد. بسیار غیرت دارد. و بر ماده خود صنعتها می آموزد.

حکایت : کرده اند، در زمان متوکل علی الله خلیفه بوزینه درزی و زرگر

بوده.

الحکم : حرام است در مذهب امام ابوحنیفه رح و امام شافعی رح. و حلال است در مذهب امام مالک رح. اما بیع و خریدن وی جایز است چه قابل تعلیم است.

فایده : مقرر است که بعضی امتان گذشته صورت ایشان مسخ گشته و بوزینه شده اند اما علما خلاف کرده اند که این بوزینه ها که درین زمان است از نسل ایشان هستند یا نی. و بعضی علما گفته اند که احتمال دارد که باشند. اما جمهور علما بر آنند که احتمال ندارد، چه آنچه مسخ شده سه روز زیادت زنده نمی مانده اند و او را فرزند نمی شده و نمی خورده و نمی آشامیده.

خاصیت : گوشت وی در مرض جذام نفع رساند و دندان وی بر کسی بندند، کم خواب شود و نترسد از چیزی. و اگر از پوست او غربال سازند و

۱. ج-د=بورنه  
ج=طرب  
آشامیده (ندارد)  
۲. الف-ب-ج-د=میان، متن=آدمیان  
۳. ب-ج=با آدمی ۴. ب،  
۵. ب=و در انگشتان وی بندهاست.  
۶. ب=نمی خورده و نمی

بدان گندم زراعت کنند، آن زراعت را آفت ملخ نرسد. و اگر کسی خون گرم وی را بخورد، گنگ گردد و اگر در طعام زهر باشد، بوزینه چون آنرا ببیند، بترسد و فریاد کند.

**قمری :** مرغیست مشهوره از غرایب او بعضی اهل تاریخ آورده اند چون قمری (نر) ۳ بمیرد، ماده او با دیگری جفت نمی گردد. و ناله می کند تا بمیرد. و از آواز قمری حشرات زمین چون کژدم و خوزدوک ۴ بگریزد.

**حکایت :** امام شافعی رح در چهارده سالگی در مجلس استاد خود امام مالک رح حاضر بود که شخصی آمد و گفت که قمری فروخته بودم بشخصی، آن شخص قمری بمن رد می کند بعلت آنکه قمری بانگ نمی کند. من بطلاق سوگند خورده ام که تا صبح بانگ می کند قمری من. امام مالک رح گفت زن تو طلاق شد. امام شافعی رح پرسید از آن مرد فروشنده که بیشتر شب بانگ می کند یا خاموش است. گفت بیشتر شب بانگ می کند. امام شافعی رح فتوی داد که طلاق نشده، چه عرب غالب ۷ چیزی را در حکم دوام بیدارد. امام مالک تحسین فرمود.

**حکایت :** اهل ۸ تاریخ آورده اند که پادشاه هند از برای سلطان محمود مرغانی بشکل قمری هدیه فرستاد که چون طعام که در وی زهر بودی حاضر ساختی اشک از چشم وی میرفت و بر شکل سنگ پشت و آن سنگ را می تراشیدند و بر جراحتهای می نهادند فراهم میشد ۹ والله اعلم.

**قنفذ :** بضم قاف و نون و بضم فا و فتح آن و بذال معجمه. بفارسی

۱. الف-ج-د = بدان گندم و جو بیزند، ب = گندم و جو را که تخم می کنند ببینند.
۲. ب = بترسد (ندارد) ۳. الف-ب-ج-د = نر، متن = ندارد ۴. ب-ج = خوردک، د = جنوردورک ۵. ب = عیب ۶. ب = من بطلاق..... می کند (ندارد)
۷. ب = اگر ۸. ب = ندارد ۹. ب = نیک شد

خارپشت بسیار در شب راه می رود و بخوردن افعی میل دارد. و اگر افعی وی را بگزد، سقر ۱ می خودر نیک گردد.

الحکم : حرام است نزد امام ابوحنیفه و حلال است نزد امام شافعی رح. و امام مالک رح تردد دارد.

خاصیت : گوشت او در زحمت جذام فایده دارد. خون وی بر جای که سگ دیوانه گزیده شده، مالند، نفع رساند، زهره وی بر موضعی که موی از آنجا پر کنده باشند، مالند، دیگر موی برنیاید. و اگر در چشم کشند سفیدی که در وی پیدا شده باشد، دور کند ۲ و اگر با گوگرد بر بهق طلا کند، دور کند.



## باب الکاف

سرکدن : بفتح کاف و سکون را و فتح کاف دیگر و فتح دال آخر آن. حافظ چنین گویند که وی جانوریست در هند می باشد. دشمن فیل است. بشکل نزدیک به دو میش. و او را درازگوش هندی گویند. بر پوست وی کارد ۲ ز می نشد. یک شاخ بزرگی دارد بر پشت بینی خود. و این شاخ محکم میان وی خالی نیست. بر شاخ نیز با فیل بدان شاخ جنگ می کند. چون شاخ وی را می شدافتند اندرون وی منقش است به نقشهای عجب ۳. پادشاهان (چین) ۴ از شاخ وی نمرها سازند و پیش ایشان بقیمت و عزیزه می باشد. بر سر آن جانور شاخ دیگر هست مانند شاخ درخت. از خاصیت وی آنکه هر گره و عقده که باشد بوی باز می گردد. چنانچه اگر کسی قولنج داشته باشد، بدست گیرد خلاص گردد. و اگر زن بچه دار بگیرد، بچه بیندازد. و اگر مایند و بکسی که صریح داشته باشد بدهند، نفع رسانند. این بادی زاد بسیار دشمن است ۷ و می نشد ویران. اما از گوشت وی نمی خورد.

الحکم : در باب حلال و حرامی وی روایتی به صریح دیده نشده، اما صاهر حلال است چه علف می خورد. احتمال دارد که حکم فیل دهند، چه آلت جنگ و دریدن دارد.

سرکی : بضم کاف اول، بفارسی کنگ، جانوریست معروف. از صفات خوب او آنکه چون مادرش پیر گردد، او را ضایع نگذارد، بلکه همراه خود برد، هر جا شده رود. در طعمه وی مدد دند. و غالباً ازین جهت است آنچه نقل کرده اند

۱. ب آورد الباج. جاحظ الف - حافظ ۲. ب = کارد و شمشیر و نیزه ج = شمشیر  
 ۳. ب = غریب، ج = عجب ۴. الف - ج = چین ۵. ب = ندارد، متن = جنس  
 ۶. ب = هر گره... باز می گردد (ندارد)  
 ۷. الف - ج = دشمنی دارد.

که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در نگین خود شکل کانگ که دو سر داشته باشد، نقش کرده بود. حالا فتوی بر آنست که تصویر کردن حرام است. و عرب کانگ را به حماقت صفت کرده، اند، بسبب آنکه بر یک پای بر زمین می‌رود، و ترسد که زمین فرو نرود اگر بدو پای رود. حماقت دیگر آنکه مردم بر روی زمین دست جنبانند، او بگریزد و بطرف دیگر رود که جانور دار باشد.

**العکم :** حلال است باتفاق.

**خاصیت :** زهره او اگر کسی با خود دارد، دلیر شود. از غرایب او آورده اند که دماغ ویرا با روغن زنبق در دماغ چکانند، چیزی که فراموش کرده باشد باز یاد آید.

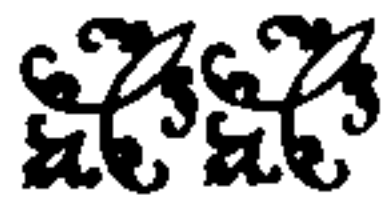
**کلب :** بفارسی سگ. بسیار ریاضت می‌کشد و وفادار و حمايت خداوندش می‌کند در غیبت و حضور. و کم خواب می‌کند.

**العکم :** حرام است و نجس و نیز مکروه. بمذهب امام مالک حرام پاک است. و جایز است نگاه داشتن وی بجهت پاسبانی و صید کردن بوی باتفاق. لیکن امام حنبلرح صید کردن بوی روا نداشته اند. و اول کسی که سگ بجهت پاسبانی نگاه داشت نوح علیه السلام بوده. و جایز است کشتن سگی که در وی ضرر باشد باتفاق. و سگی که در وی ضرر نباشد خلاف است در میان علما. و نگاه داشتن سگی که پاسبانی نکند و بدان صید نتوان کرد، روا نیست. در حدیث آمده که ملایکه در خانه که سگ باشد در نمی‌آیند. بعضی علما گفته اند که این حدیث در حق سگی است که بدو حاجت نباشد و بعضی در جمیع سگان داشته اند.

۱ الف - ب - ج = مکروه  
 ۲ الف - ب = راه سی رود  
 ۳ الف - ب = در غیب و حضور (ندارد)  
 ۴ ب = نسبت  
 ۵ ب = لیکن  
 ۶ ب = بعضی در جمیع سگان داشته اند (ندادد)

خاصیت : زبان سگ بر کسی بندند که سگ دیوانه گزیده باشد، نفع رساند. و اگر بچه بندند دندان پآسانی بر آورد. و هر کسی که دندان وی را نلاه دارد، سگن بر وی حمله نیاورند. و اگر خاک که سگ بر وی بول کرده باشد، در روز چهارشنبه غلوطه سازند و بر کسی که تب دارد، بندند، خلاص شود. باذن الله تعالی.

فایده : بیشتر عدما بر آنند که سگ اصحاب کھف ازین جنس بوده ۲ و بعضی گفته اند که مراد از سگ اصحاب کھف شیر است و عرب شیر را کلب می گویند.



۱. ب = رفع شود. ۲. ب = که سگ اصحاب کھف ازین جنس بوده (ندارد)

## باب اللام

لقلق : بفارسی لکک. او را به زیرکی وصف کرده اند.

الحکم : حلال است به مذهب امام ابوحنیفه رح . و در مذهب امام شافعی رح دو روایت است. بیشتر علمای شافعی فتوی داده اند که حرام است، که مار می خورد.

خاصیت : بچه وی بکشند و بر بدن کسی که جذام داشته باشد مانند نفع رساند. و از غرایب او آنکه بعضی حکما آورده اند که اگر کسی غم و اندوهی داشته باشد استخوان وی را نگه دارد، غمش برود. غریب تر آنکه اگر چشم او را کسی با خود دارد در آب غرق نشود هر چند شنا نداند.



۱. ب-ج = ندارد، د = بندند ۲. ب = آب بازی، د = شنا

## باب المیم

مالک العزن : بفارسی بوتیمار. و این نام ازین جهت یافته که بر کنار رود می باشد و چون قطره آب کم می گردد در غم می شود و آب نمی خورد تا از تشنگی ا می میرد.

الحکم : حلال است گوشت او ۲.

خاصیت : گوشت وی چون بسیار خورند، بواسیر پیدا شود.



۱. ب = تشنگی (ندارد) ۲. الف = حلالست، ب = حلالست باتفاق



## باب النون

نسر : بفتح نون و سکون سین مهمله. بفارسی کرگس . او را عرب عریف می گوید . یعنی خبردار است از کارها. و سید مرغان نیز گویند . بلکه بعضی اکابر این را از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند و مشهور است در میان مردم که عقاب سید مرغان است. و دراز عمر است چنانچه بعضی گویند هزار سال می زید. و تیز چشم است چنانچه می گویند از چهار صد فرسخ می بیند. و همچنین بوی مرداری از دور در می یابد. اگر بوی خوش بوی رسد بیمار میشود چنانچه بعضی گفته اند می میرد. و تیز می پرد چنانچه مابین شرق و غرب را در روز پرد. و چیز بسیار می خورد چنانچه اگر سیر گردد باسانی او را توان گرفت. و بعضی مورخان گفته اند که چون نر به ماده نظر کند ماده تخم می کند و بچه بیرون آرد. بگرمی آفتاب در جای بلند نشیند. اما قول درست آنکه مانند فرس جفت میگردد. با جفت خود چندان دوستی کند که از غم بمیرد چون جدا شود .

**خاصیت :** اگر پر وی را در زیر پای زنی که بچه دشوار می زاید نهند آسان گردد. و زهره وی را در چشم کشند بآب شور ۲ هفت بار، و طلا کنند بان کرد، چشم را از فرود آمدن آب ۳ نگاه دارد .

۱. ج = چهار فرسنگ. ۲. الف-ب-ج = سرد، د = شور ۳. ب = از نزول.

**نعامه ۱ :** بفتح نون و عین مهمله. به فارسی شتر مرغ. بر طبیعت جنبنده  
 هاست و مرغ نیست، هر چند تخم می کند و پر دارد. و تخم دراز کند بر وجهی  
 که اگر ریسمان بر وی نهند نقطه در وی تفاوت نکنند. و گویند تخم های  
 خود را سه بخش کند، از یک بخش بچه بیرون آرد و یک بخش را می خورد و یک  
 بخش را در هوا میدهد تا گنده میشود و ازان کرمها بیرون می آید و بچه وی  
 ازان می خورد. از عجایب او آنکه حاسه سمع و شنیدن ندارد. اما جاشه شامه و  
 بوی شنیدن بسیار قوی دارد. و آب بسیار کم می خورد، بلکه نمی خورد. اگر یک  
 پای وی شکند، بیک پای اصلا راه نمی توان رفت، بر جای بماند تا هلاک شود.  
 و به حماقت و ابله‌ی مشهور است، چنانچه از صیاد بگیرد و سرخود را در ریگ  
 پنهان کند.

**الحکم :** حلال است.

**خاصیت :** اگر او را در اول تابستان یا در آخر بهار بگیرند، پیه ویرا بر  
 جای بنهند، افعی از آنجا بگیرد. و پیه وی را در جای که کژدم گزیده باشد،  
 مانند و آنکس بخورد، درد نسکین یابد و همچنین هر ورسی که از سردی باشد و  
 همچنین بر ورسیها مانند، تحلیل کند. ۳

**نمر :** بفتح نون و کسر میم با سکون را، به فارسی پلنگ است. بدترین  
 سباع است و نخوت و نازش بسیار دارد. چون سیر گردد، خواب کند سه شبانه  
 روز. دهان وی خوش بوی است بخلاف شیر و گرگ. و چون خسته شود، موش  
 خورد، نیک شود. و گویند شراب دوست دارد، چندان بخورد که مست گردد،  
 چنانچه ویرا باسانی توان گرفت. و از مرداری و صید جانور دیگر نمی خورد. و  
 غضب و قهر بسیار دارد. چنانچه در حدیث ضعیف آمده که از جمله کسانی که  
 گرامی اند نزد خدای تعالی، کسی است که غضب کند وقتی کسیه شخصی

۱. ب = نعب      ۲. ب = شمیدن      ۳. ب = و همچنین هر... تحلیل کند (ندارد)  
 ۴. ب = نازش ندارد      ۵. الف-ب-ج-د = موش، متن = معاش      ۶. ب =  
 فهم بسیار داد.

خلاف حکم خدای تعالی میکند. چنانچه پلنگ حمایت نفس خود می نماید.

**الحکم :** حرام است گوشت ۱ وی باتفاق. اما پوست او بمذهب امام ابوحنیفه رح پاک است، چون ویرا بکشند. پوست او بدباغت پاک میگردد، و چون مردار شده باشد. بمذهب امام شافعی رح موی وی پاک نمی گردد ۵- هر چند او را کشته باشد یا دباغت کنند. پس بمذهب امام شافعی رح نشاید که پوست پلنگ را فرش سازند. در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نهی فرموده اند از آنکه او را فرش سازند. و فرموده که در هر قافله که پوست پلنگ باشد ملائکه با ایشان نمی باشند.

**خاصیت :** پیه وی نافع ترین چیز است در زحمت قولنج ۲ و در رحم ۳ زنان و در جراحت کهنه. و زهره او در چشم کشند، روشنائی زیادت کند و پنج درهم گوشت او بخورند بجهت دفع زهرها.

**نمل :** بفارسی مورچه. از همه جانوران پرحیله تر است در طلب روزی. و ذخیره نهد دانه ها دو نیم کند تا سبز ۴ نگردد. گشنیز را به چهار بخش کند، چه اگر دو نیم کند، سبز میگردد و گاهی می ترسد که دانه ها گنده شود، بیرون می آورد از خانه خود و بر روی زمین پراکنده می سازد. و باین حرص، بعضی علما گفته اند که حیوة او از خوردنی نیست، چه معده ندارد، بلکه به بوی دانه که می شکند، پسندیده می کند ۶.

**الحکم :** اگر ایذا نکند و ضرری نرساند، مکروه است کشتن او بلکه حرام است. و چون ایذا و ضرر رساند، آنگاه جایز است کشتن او. اما در آب و

۱. ب = گوشت (نداود) ۲. ب = فالج ۳. ب = زخم ۴. ب = حریر تر  
۵. الف-ب = سبز ج = سیر مثن = بر ۶. ب = زنده می باشد

آتش انداختن یا سوختن خانه وی را روا نیست. در مذهب امام شافعی رح سوختن وی و خانه وی روا نباشد. و در کشتن وی تفصیل است. اما آنچه کلان است و دراز پای است، آنرا سلیمانی می گویند در ایشان ضرر رسانیدن نیست و کشتن وی روا نباشد. و مورچه خورد که در وی ضرر و ایذا رسانیدن باشد کشتن وی روا باشد. و بمذهب امام شافعی رح آنچه مورچه در دهان خود دریا دست و پای خود داشته باشد، مکروه است خوردن وی. و درین باب حدیثی نقل کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم از خوردن این چیز منع فرموده اند.

**خاصیت :** تخم مورچه بر بغل یا عانه بچه که بالغ نشده باشد، مانند سوی برنیاید. ۲. و اگر تخم مورچه در خانه اندازند، اهل آن خانه متفرق شوند. و اگر گوگرد در خانه مورچه اندازند، بمیرد. و اگر مورچه را در روغن زیت بجوشند و ازان روغن قطره در گوش که آواز می کند، چکانند، نفع رساند. ۳.



۱. ب = مسلمان      ۲. ب = سوی برنیاید (ندارد)  
 ۳. اگر مورچه را..... نفع رساند (ندارد)

## باب الہاء

ہد ۵د : بضم ہا و سکون دال اول. مرغ مشہور است آب را در زیر زمین می بیند، ازین جهت دلیل سلیمان علیہ السلام بوده.

الحکم : حلال است بمذہب امام ابوحنیفہ رحمہ، و بیک روایت از شافعی رحمہ. لیکن فتویٰ بر مذہب او ہرآنکہ حرام است. از جهت آنکہ بوی بد می آید از وی و قوت او کرم است. و دیگر آنکہ حضرت رسول اللہ صلی علیہ وسلم منع فرمودہ اند (ازکشتن ۱) ۲

خاصیت : گوشت او را بجوشانند، آب آن در زحمت قولنج دهند (نفع رساند) ۳. اگر او را بیاویزند بر کسی کہ در وی آثار زحمت جذام باشد در امن شود. مادام کہ آویختہ باشد اگر پر وی را دود کند، گزندہہا بگریزد از آنجا. و اگر کسی باخود دارد بر دشمن ظفر یابد. و خون ویرا در چشم کشند سفیدی کہ عارض گشتہ باشد برود. و مغز سر وی را در کبوتر خانہ دود کند، کبوتر ہا آنجا از جانوران در امن باشند. و اگر ہد ہد را تمام در خانہ بیاویزند، اہل خانہ را از هیچ چیز ضرر نباشد.

۱. ب = از جهت آنکہ..... از کشتن (ندارد) ۲. متن = از کشتن (ندارد)  
الفسیج = دارد ۳. ب = نفع رساند، الفسیج، متن = (ندارد)

## باب الباء

یربوع : بفتح یا و سکون را . بفارسی موش دشتی و موش دو پای نیز گویند. چه در صحرا می باشد<sup>۱</sup> و پایهای دراز دارد و دستهای کوتاه . رنگ وی نزدیک به رنگ آهو بره .

الحکم : حلال است نزد امام شافعی رح و حرام است نزد امام ابوحنیفه رح .

خاصیت : موی زیادتی که در پلک چشم پیدا شده باشد، بر کنند و خون یربوع بر آنجا طلا کنند<sup>۲</sup> موی زیادتی بر نیاید . والله اعلم بالصواب .



۱ . ب = چه در صحرا می باشد (ندارد)      ۲ . ب = مالند

## ضمیمہ

بخش صید و ذباحتہ و اطعمہ و اشربہ

از

شرح فارسی شرایع الاسلام

(متن از محقق حلی و شرح از ابوالقاسم ابن احمد یزدی)





## کتاب صید و ذباحت است

مترجم گوید که: مصنف کتاب و بعضی دیگر از فقهاء عنوان کتاب را به «صید و ذباحت» نموده اند و چون ذباحت، مصدر است به معنی ذبح کردن، پس صید نیز به مناسبت باید که به معنی مصدری بوده باشد. و هر دو اشاره بوده باشد بدو نوع تذکیه:

اول ذبح که مندرج باشد در تحت آن نحر. یا حقیقه چنانکه بعضی ادعاء نموده اند، و یا مجازاً از باب تغلیب. چون ذبح «اکثر افراداً» می باشد از نحر، و این نوع ذبح در حیوانی است که قدرت بر آن توان یافت.

و نوع دوم، عقر کردن حیوانی است که قدرت نتوان بر آن یافت. در هر موضعی از او که بوده باشد. و اغلب افراد این نوع عقر نمودن حیوان وحشی، یا اهلی است که سرباز زند، و خود را دست ندهد به آلت صید. و در تحت این نوع مندرج می باشد حیوانی که در چاه و گودی بیفتد که از هاق روح آنرا بنماید. و این قسم را حقیقه صید نگویند.

و اکثر فقهاء که از آن جمله است مصنف ره، عنوان کتاب را به «صید و ذبایح» کنند. و چون «ذبایح» جمع «ذبیحه» است، و آن به معنی حیوانی است که ذبح می شود؛ پس به قرینه آن مراد از صید نیز حیوانی می باشد که ذبح می شود، نه به معنی مصدری. و این انساب می باشد به مقصود بالذات از کتاب. چه مقصود بالذات حیواناتی است که قابل تذکیه می باشند. چه به صید و چه به ذبح، نه این دو عمل. چنانکه پوشیده نمی باشد.

و بر هر تقدیر اصل در مباح بودن صید آیه و اخبار و اجماع علماء است. و صید به معنی مصدری بر دو معنی اطلاق می شود:

اول: بدست آوردن حیوان وحشی است به نحوی که حلال باشد، و بر طرف کند امتناع و سرباز زدن را به آلت صید و غیر آن. و صید باین معنی، خلافی نمی باشد

در آنکه جایز می باشد بهر آلتی که بآن توان توصل جست، خواه سگک باشد، یا سبع، یا آلت جارحه، یا غیر جارحه، مثل کمند و غیر آن.

و معنی دویم: صید عقری است که از هاق کند روح حیوان ممتنع را به آلت صید، بروجهی که حلال باشد خوردنش. و در حکم صید باین معنی که از هاق روح باشد، تفصیلی می باشد که مصنف ره متعرض آن شده است، و مترجم نیز متعرض شرح آن خواهد شد ان شاء الله.

مصنف ره فرموده است که: و نظر در صید استدعاء مینماید بیان سه امر را: امر اول: در آنچه صید آن خورده می شود، هر چند بکشد آن را، یعنی: ذبحش به عمل نیاید. و مختص می باشد این حکم از میانه حیوانات به کلب معلم. مترجم گوید که: ظاهر آنست که خلافتی نباشد در آنکه آنچه «کلب معلم» بگیرد آن را، و مجروح سازد آن را، و بچنگ آورد آن را صاحب سگک، خواه مرده باشد آن، یا حرکت مذبوحی بکند، که حلال می باشد خوردنش، و در آنکه، فرستادن صاحب سگک را، و جراحت نمودن سگک آن حیوان را، در هر موضعی از آن حیوان که بوده باشد، قایم مقام ذبح است در حیوانی که قدرت بر آن حاصل باشد.

مصنف ره فرموده است که: نه غیر آن، از حیوانات درنده، و مرغها. مترجم گوید که: اما در کلب غیر معلم، به جهت آیه که: «وما علمتم من الجوارح» الی آخره، و اخبار. و ظاهر چنانکه بعضی ادعاء نموده اند، آن است که حکم در آن وفاقی باشد.

و اما در سایر آلات صید از آنچه مصنف ره بعد می شمارد آنها را و غیر آنها، پس مشهور، بلکه سید مرتضی ره ادعاء اجماع بر آن نموده است، آن است که چنین نیست، بلکه محتاج به تذکیر می باشد، به جهت آیه که «مکلبین» قید شده است، و به جهت اخبار کثیره.

و از ابن ابی عقیل نقل شده است که: حلال می باشد صید آنچه شباهت به کلب داشته باشد از یوز و پلنگ و غیر آنها، به جهت عموم قول خداوند که «وما علمتم من الجوارح»، و آنکه ذکر «مکلبین» به جهت دفع توهم خطر در آن است به جهت

نجاستش . و به جهت اخبار متعدده .  
و بعضی جمع نموده اند میانہ<sup>۱</sup> این دو صنف اخبار . یا به حمل اخبار رخصت  
بر تقیہ ، یا به حمل اخبار منع بر اولویت .  
و مؤید اخبار اول است صحیحہ<sup>۲</sup> حلیی ، و روایت ابان ، واحوط نیز می باشد ،  
و مخالف تقیہ ، و موافق ظاهر آیه که قید « مکلبین » شده است . و در « کلب معلم » که  
مذکور شد که وفاقی است ، فرق نمی باشد میانہ<sup>۳</sup> سگک سیاه و غیر سیاه .  
و از ابن جنید ، منقول است که : جایز نمی باشد صید نمودن بسگک سیاه . و آن  
مذهب بعض علماء عامه می باشد . و بنابر عدم جواز به غیر کلب معلم :  
مصنف تفریح فرموده است که : پس اگر شکار کند به غیر آن . مثل یوز و پلنگ  
یا غیر آنها از درندگان ؛ حلال نیست آن شکار ، مگر آنچه دریافته شود تزکیہ<sup>۴</sup> آن .  
و همچنین است اگر شکار کند بیاز و عقاب و باشه و غیر اینها از مرغهای زخم  
زننده ، خواه تعلیم داده شده باشند و خواه نشده باشند .  
مترجم گوید که : در صحیحہ<sup>۵</sup> ابی عیبة حذاء مذکور است که : عرض نمودم  
خدمت ابی عبدالله که : چه میفرمایی در شکار باز و چرخ و کلاغ ؟ پس فرمود که :  
هر گاه دریافتی تزکیہ<sup>۶</sup> آنرا ، پس بخور ؛ و اگر دریافتی تزکیہ<sup>۷</sup> آنرا . پس مخور .  
مصنف ره فرموده است که : و جایز است شکار کردن به شمشیر و نیزه .  
مترجم گوید که : خواه بزرگ باشد یا کوچک ، اگر چه به شکل عصایی باشد  
که سرش مثل سرنیزه آهن تیزی باشد .  
مصنف ره فرموده است که : و تیر کمان و هر چیزی که در آن پیکانی باشد .  
مترجم گوید که : به علاوه آنکه خلافتی در آنها نقل نشده است . دلالت می کند  
بر آن اخبار و اصالت حلیت ، مگر در چیزهاییکه حرمتش منصوص می باشد .  
مصنف ره فرموده است که : و اگر از طرف پهنا خورد و بکشد ، حلال  
است .  
مترجم گوید که : خواه جراحت بکند یا نکند ، ولیکن مشروط است بخوردن  
آهن بآن . پس شرط نمی باشد که طولاً بخورد ، چنانکه اخبار دلالت میکند بر آن .  
مصنف ره فرموده است که : و خورده می شود هر چه را بکشد معراض ، یعنی :  
تیرهای بی پر و پیکان ، هر گاه بدر گوشت را . و همچنین است حکم تیری که

پیکان ندارد ، هرگاه تیز باشد ، پس بلردگوشت را .  
 مترجم گوید که : و اگر چه اندک باشد دریدنش .  
 خلاصه آنکه مردنش مستند بلریدن باشد . و اگر نلرد اصلاً ؛ حلال نخواهد بود ، به جهت صحیحه ای عیلة از حضرت ابی عبدالله ع که فرمود که : هرگاه انداختی معراض را ، پس عرق نمود ، بخور ، و اگر خرق نمود ، و به پهنا افتاد ، مخور . و در صحیحه حلی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اگر از برای صیاد تیری بجز معراض نباشد ، و هر وقتی که معراض را می اندازد نام خدا را ببرد ؛ پس بخورد از آن . و اگر تیری غیر آن دارد ، پس نخورد .  
 و این تفصیل در کلام فقهاء نمی باشد . و همچنین آنچه صلوق از زرارة به سند صحیح روایت نموده است که : شنیدم از ابی جعفر ع که میفرمود در باره آنچه بکشد معراض که : باکی بآن نمی باشد ، هرگاه سازد آن را از برای این کار .  
 و صاحب کفایة گفته است که : وجه حلال بودن آن است نزد خرق . و بعد از آن گفته است که : اگر معراض سنگین باشد که نکشد به خرق خود ، بلکه بسنگینی خود ، مثل سنگها و بنادق ؛ حلال نیست مقتولش مطلقاً . خواه قطع کند بندقه سرش را ، یا عضو دیگرش را ، به جهت عمل کردن به اخبار بسیار .  
 و بعد از آن گفته است که : و در مثل آلتی که تازه بهم رسیده است در این زمانها که مسمی است به « تفنگک » تردد است .  
 و اگر گفته شود به حلال بودنش ؛ دور نخواهد بود ، به جهت عموم ادله حلیت و دخولش در تحت عموم قول ابی جعفر ع که فرمود که : هر آن کس بکشد که صیدی را به سلاحی ، تا آخر حدیث .  
 و اخباری که در خصوص بندقه وارد شده است ، مصروف است بآنچه در آن زمان معروف بوده است . و مؤید آن آن است که فرمودند که : بندقه صید نمیکند شکاری را ، و کفایت نمیرساند دشمنی را ، یعنی : نمی کشد آن را ، و لیکن می-شکند دندان را ، و کور میکند چشم را . و وجه تأیید آن است که « تفنگک » شکار میکند ، و می کشد دشمن را .  
 و بعد از آن گفته است که : احوط دوری است . و گفته اند که : شرط نمی باشد

در حلال بودن شکار که مردنش بیک آلت باشد. پس اگر متعدد باشد ، و آن شکار حلال باشد به جهت هر یک از آنها ، و بمیرد بهمه آنها ؛ حلال بوده باشد .  
مصنف ره فرموده است که : و شرط است در حلال بودن شکاری که سگ آن را می کشد اینکه بوده باشد معلم .

مترجم گوید : یعنی : به فتح لام و تشدید آن ، یعنی : تعلیم کرده شده باشد ، و این به جهت آیه و اخبار است .

مصنف ره فرموده است که : و متحقق می شود این معلم بودن سه شرط : این که برود رو بشکار ، هر وقت که او را بفرستد ، یعنی : صاحبش .  
مترجم گوید که : مراد آن است که هر وقت که او را اشاره کند ، و تحریر کند آن را بشکار ، او به هیجان در آید .

مصنف ره فرموده است که : و ممنوع شود هر وقت که او را منع کند .  
مترجم گوید که : کلام فقهاء در این شرط دویم مطلق می باشد چنانکه می بینی .  
ولیکن شهید اول در دروس مقید نموده است آن را با آنکه : هرگاه بشکار نرسیده باشد . ، چه اغلب آنست که در آن وقت هیچ سگی باز نایستد .

و صاحب مسالک نیکو شمرده است این تقلید را . ، و علامه در تحریر نیز سخنش نزدیک است بسخن شهیدین .

مصنف ره فرموده است که : و نخورد آنچه را که نگاه میدارد . پس اگر بخورد بر سبیل ندرت ، ضرر نرساند در مباح بودن آنچه میکشد آن را .

مترجم گوید که : در مشهور ، اعتبار نموده اند این شرط را . و جمعی که از ایشانند صدوقین ، شرط ننموده اند نخوردن را ، و اخبار بسیاری نیز دلالت بر آن مینماید .

و بعضی فقهاء ادله منع را حمل بر کراهت ، یا تقیه نموده اند . و پاره ای اخبار نیز شهادت بر این جمع میدهد .

و این جنید فرق گذارده است میانه خوردنش پیش از مردن شکار ، و میان خوردنش بعد از آن ، و اول را باعث قدح در حلیت دانسته اند ، نه دویم .

و بنابر قول مشهور است آنچه مصنف فرموده است که : و همچنین ضرر

ندارد ، اگر خون شکار را بخورد و بس .

مترجم گوید که : یعنی اصلا گوشتش را نخورد . و در خوردن آنچه در اندرون شکار می باشد ، بعضی دو احتمال داده اند .

مصنف ره فرموده است که : و ناچار است از مکرر صید کردن باو در حالی که متصف باشد باین سه شرط ، تا اینکه معلوم شود حصول این شرطها در آن ، و کافی نیست اتفاق افتادن این شرطها در یک مرتبه .

مترجم گوید که : بعد از اتفاق بر کافی نبودن یک مرتبه خلاف نموده اند .

پس بعضی تحدید نموده اند بدو بار ، و بعضی اعتبار سه بار نموده اند ، و اکثر تحدید نموده اند . و بعضی مناط را عرف دانسته اند ، به جهت عدم تحدید شرعی در باره آن به جهت نبودن نصی در این باب ، و گفته اند که : بعد از آنکه محقق شد تعلیم ، ضرر نمیرساند مخالفت یک مرتبه ، چنانکه مصنف ره اشاره بان فرمود .

مصنف ره فرموده است که : و شرط است در آنکه سگ را بشکار می فرستد ، چهار شرط :

اول : آنکه مسلمان باشد .

مترجم گوید که : چونکه صید یک نوع ترکیه می باشد ، و چنانکه صحیح نمی باشد ترکیه غیر مسلمان به ذبح نمودن ، یا تحر کردن ، همچنین صحیح نمی باشد فرستادنش سگ را بشکار . ولیکن در غیر مسلمان تفصیلی می باشد چنانکه مصنف ره عن قریب اشاره بان خواهد فرمود .

مصنف ره فرموده است که : یا در حکم مسلمان باشد مثل كودك .

مترجم گوید که : یعنی : كودك ممیز . و اما غیر ممیز و همچنین مجنون ، پس شهید اول در دروس گفته است که : حلال نمی باشد آنچه شکار مینماید .

مصنف ره فرموده است که : بنا بر اعتبار اسلام تفریح فرموده است که : پس اگر بفرستد آن سگ را گبری یا کافریت پرستی ، حلال نیست خوردن آنچه می کشد آن را .

مترجم گوید : یعنی : بدون خلاف ، ولیکن در باب ترکیه مذکور خواهد شد که در باب مجوسی خلافتی می باشد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر بفرستد آن سگک را ، یهودی یا ارمنی در آن خلاف است. اظهر اینست که حلال نیست.

مترجم گوید که : و مشهور نیز منع است.

دویم : آنکه بفرستد او را به جهت شکار کردن. که اگر از جانب خود برود، شکارش حلال نیست.

مترجم گوید که : مستند این حکم پاره اخباری است که سنداً و دلالة قاصر است از افاده مدعی ، و به علاوه معارض است به روایت قاسم بن سلیمان .

مصنف ره فرموده است که : بلی ، اگر منع کند آن را بعد از رفتن ، پس بایستد ، و بعد از آن تحریص کند آن را ؛ صحیح است ، به جهت آنکه خود رفتن بریده شد به سبب ایستادنش ، و گردید تحریص کردن فرستادنی از نو. و این چنین نیست ؛ اگر خود سر برود ، پس صاحبش تحریص کند او را.

سیم : اینکه اسم خدا را یاد کند در وقت فرستادن سگک. پس اگر ترک کند نام بردن را عمداً ، حلال نمی شود آنچه را که میکشد آن را.

مترجم گوید که : مستند این حکم آیه و اخبار است. و حکم انداختن تیر نیز چنین است ، به جهت پاره ای اخبار. ولیکن هرگاه اسم را نزد فرستادن سگک ، یا انداختن تیر برده باشد ؛ خلافی در مجزی بودنش نمی باشد. ولیکن هرگاه تسمیه میانه فرستادن و دنگدان گرفتن باشد ، یا خوردن تیر بآن ؛ دو قول می باشد. ولیکن نصوص عام می باشد ، و دلیلی بر منحصر بودن زمان آن در وقت فرستادن یا انداختن نمی باشد.

مصنف ره فرموده است که : و ضرر نمیرساند هرگاه ترك نمودن اسم خدا از روی فراموشی باشد.

مترجم گوید که : اگر این نسیان در حالت فرستادن بوده باشد ، و بعد بیاد آورد ، و تسمیه به عمل آورد ؛ خلافی نمی باشد ظاهراً در مجزی بودنش. و اما اگر بالمره فراموش کند تسمیه را ؛ باز حلال است آنچه را که سگک کشته است ، به جهت عموم خبر نبوی ص که : « رفع عن امتی الخطاء والنسیان » برداشته شد از امت من خطا و فراموشی . و در باب جاهل دو احتمال داده اند. و بعضی در آن تفصیل



داده‌اند میانه آنکه بالمره معتقد تسمیه نباشد، و میانه آنکه معتقد باشد، ولیکن در این مسأله که در وقت فرستادن سگ باید که تسمیه نمود جاهل باشد.

مصنف ره فرموده است که: و اگر یکی سگ را بفرستد، و دیگری تسمیه کند؛ حلال نمی‌شود شکار با کشتن سگ آن را.

مترجم گوید که: به جهت صحیححه محمد بن مسلم.

مصنف ره فرموده است که: و اگر یکی تسمیه کند، یعنی: در وقت فرستادن سگ خود، پس بفرستد دیگری سگ خود را، و تسمیه نکند، پس هر دو سگ شریک شوند در کشتن شکار؛ حلال نباشد.

مترجم گوید که: گفته‌اند که: معتبر در تسمیه در باب صید و ذبح و نحر، ذکر خداست که مقرون باشد به تعظیم، مثل هر یک از تسبیحات اربع. و در مثل: «اللهم اغفر لی وارحمنی، واللهم صل علی محمد و آل محمد» دو قول است. و مختار صاحب کفایة اجزاء آن است به جهت عموم ادله. و همچنین اجزاء همان «الله» فقط است، چه بر آن صدق میکند ذکر که در آیه مذکور است. و همچنین اجزاء غیر عربی، هر لغتی که باشد. مراد از «الله» در آیه ذات خداوند است، نه لفظ مخصوصی.

چهارم: آنکه، غایب نشود شکار، در حالتی که حیات آن مستقر باشد.

مترجم گوید که: معنی شرط آن است که موتش مستند به جراحت سگ، یا تیر و امثال آن باشد.

پس اگر بمیرد به صدمه دیگر، یا دریدن جانوری، یا آنکه چیزی دیگر به جز جرح شریک باشد در کشتن آن؛ حلال نباشد.

و از این جااست که مصنف ره متفرع ساخته است بر آن، و فرموده است که: پس اگر یافته شود شکار کشته یا مرده بعد از غایب شدنش؛ حلال نیست، به جهت احتمال آنکه بوده باشد کشتن نه از سگ، خواه بیابد سگ را سر او ایستاده، یا دور از او.

مترجم گوید که: و اما اگر آن شکار در وقت غایب شدن او از آن حرکت مذبوحی مینموده باشد، یا آنکه فرض شود که عالم باشد، یعنی: ظن غالب داشته



باشد که مردنش مستند بآن جراحت می باشد ؛ حلال بوده باشد، به جهت روایات عدیده .

مصنف ره فرموده است که : و جایز است شکار کردن بدامها و تله ها و شبکه ها که آن هم نوعی از دام است . لیکن حلال نیست چیزی از آن شکارها ، مگر آن چه دریافته شود ترکیه آن ، هر چند در آن دامها سلاحی بوده باشد .

و همچنین است شکاری که به تیر میکند ، هرگاه در آن پیکان نباشد ، و ندرد یعنی : گوشت را . و بعضی گفته اند که : حرام است که بزند صید را بچیزی که بزرگ تر از آن باشد .

و بعضی گفته اند که : مکروه است . و این اولی است .  
مترجم گوید که : یعنی : مثل سنگ بزرگی بزند بشکار که آن سنگ بزرگتر از آن شکار باشد .

و آنچه از ظاهر عبارت شیخ مستفاد می شود آن است که : هم عمل حرام باشد ، و هم شکار ، اگر اتفاق افتد که بآن سنگ بمیرد مثلا . ولیکن صاحب تنقیح ، به تبعیت مصنف ره ، و بعضی دیگر گفته اند که : شبه کراهت است ، به جهت اصالت حلیت .

امردویم : در احکام شکار کردن است . هرگاه بفرستند مسلمانی و بت پرستی آلت خود را بسوی شکار ، پس هر دو آلت بکشند آن را ؛ حلال نیست ، خواه متفق باشد آلت ایشان ، مثل آنکه بفرستند دو سگ را ، یا بیندازند دو تیر را ، یا مختلف باشد ، مثل اینکه بفرستند یکی سگ را ، و بنیدازد یکی تیری را ، و خواه اتفاق بیفتد رسیدن بشکار در یک وقت ، یا در دو وقت ، هرگاه اثر هر یک از دو آلت کشنده باشد . و اگر سست کند شکار را مسلمان ، پس شمرده نشود حیاتش مستقر ، و بعد از آن بسازد کار آن را دیگر ، یعنی : کافر ؛ حلال است از جهت آنکه کشنده مسلمان است . و اگر عکس فرض شود ، حلال نیست . و اگر مشتبه باشد این دو حال ؛ حرام است ، به جهت غالب کردن حرمت . و اگر بوده باشد با مسلمان دو سگ که بفرستد یکی را ، و دیگری خود سر برود ، پس بکشند آن را ؛ حلال نباشد .  
مترجم گوید که : حاصل سخن آن است که شرط است در حلیت صید مستند

بودن مو تش بسوی سببی که حلال کننده باشد.

پس اگر بمیرد بدو سببی که یکی از آن دو مباح باشد. و دیگری حرام؛ غالب گردانیده می شود جانب حرمت. و این قاعده ایست کلی.

مصنف ره فرموده است که: و اگر بیندازد تیری را. یعنی: به قصد شکاری، پس برساند آن را باد بسوی آن شکار. پس بکشد آن را؛ حلال است. و هر چند بوده باشد که اگر نمی بود باد. نمیرسید تیر.

مترجم گوید که: به جهت آنکه احتراز از وزیدن باد. ممکن نمی باشد در اغلب اوقات.

مصنف ره فرموده است که: و همچنین است؛ اگر بزند تیر بزمین؛ و بعد از آن جستن نماید. پس نکشد.

مترجم گوید که: این دو حکم مشهور می باشد میان فقهاء و دلیلی از برای آن بجز عمومات ادله حلیت نقل نشده است.

مصنف ره فرموده است که: و اعتبار در حلال بودن شکار به مرسل، یعنی: بکسی است که سگ را می فرستد. نه به معلم. یعنی: آنکه سگ را تعلیم کرده است. پس اگر فرستنده مسلمان باشد، پس بکشد؛ حلال است هر چند معلم گبر یا بت پرست باشد.

مترجم گوید که: این کلام؛ اشاره است به رد کلام شیخ در مبسوط که گفته است که: حلال نمی باشد کشته سگی که تعلیم نموده باشد آن را مجوسی. و احتجاج نموده است به قول خداوند که: «یعلمون نهن مما علمکم الله»، و به روایت عبدالرحمن بن معایه که گفت: پرسیدم از ابی عبداللہ ع، و عرض نمودم که: سگ مجوسی را من عاریه مینمایم؛ پس شکار مینمایم بآن؟ آن حضرت فرمود: مخور از شکار آن، مگر آنکه بوده باشد که تعلیم نموده باشد آن را مسلمانی. و جواب این احتجاج آنکه مفهوم آیه حجت نمی باشد، به جهت آنکه وارد شده است مورد غالب، پس مفهومش حجت نمی باشد، چنانکه در مجلس بیان شده است. و نهی در حدیث محمول است بر کراهت، به جهت جمع میان اخبار.

مصنف ره فرموده است که: و اگر بوده باشد فرستنده نامسلمان، حلال نیست

آن شکار ، هر چند معلم مسلمان باشد .  
 و اگر بفرستد سگ را بسوی شکاری ، و تسمیه به عمل آورد ، پس بکشد  
 شکاری دیگر را ؛ حلال است .  
 مترجم گوید که : به جهت عمومات ادله حلیت ، و خصوص روایت عبادبن  
 صهیب .

مصنف ره فرموده است که : و همچنین اگر بفرستد آن را بر شکارهای  
 بزرگ ، پس آنها متفرق شوند از کوچکها ، پس بکشد آنها را ، یعنی : کوچکها را ؛  
 حلال باشند آنها ، هرگاه ممتنع ، یعنی : سر باز زننده ، باشند .  
 مترجم گوید که : به جهت حصول شرایط صید در آنها ، در صورتی که ممتنع باشند .  
 چه صید وحشی است ، و ممتنع بالفعل است ، و کشته کشته است بسگ معلم یا  
 تسمیه ، زیرا که شرط نمی باشد تسمیه بر مرسل الیه ، بلکه کافی است تسمیه با ارسال  
 آن بسوی صید ، و اگر چه بکشد غیر آن را . به خلاف آنکه آن صغار ممتنع نباشند ،  
 و به حیثیتی باشند که قادر بر خواستن و دویدن یا پریدن نباشند ، و سگ آنها را  
 بکشد ، که حرام و میته میباشند ، زیرا که نه ذبح شده اند ، و نه سگ آنها را بوجه  
 شرعی کشته است .

و آنچه مذکور شد اختصاصی بسگ نمیدارد ، بلکه در آلات صید ، از نیزه  
 و شمشیر و تیر هم جاری می باشد .  
 پس اگر تیری را بیندازد بسوی صید کبار ، پس بکشد صغاری را که ممتنع  
 باشند ؛ حلال خواهند بود .

و هرگاه بکشد صغاری را که ممتنع نباشند ؛ حرام خواهد بود ، چنانکه مصنف  
 ره فرموده است که : و همچنین است حکم ، در آلت . اما اگر بفرستد سگ را ، و  
 مشاهده نکند شکاری را ، پس اتفاق افتد خوردن بشکاری ؛ حلال نیست ، هر چند  
 تسمیه به عمل آورده باشند ، خواه بوده باشد آلت سگ ، یا سلاح ، چونکه اوقصد  
 نموده است شکار را ، پس جاری مجرای رفتن خود سگ باشد .

و شکاری که حلال می شود بکشتن سگ او را ، یا کشتن آلت در غیر موضع  
 تزکیه ، هر چیزی است که سر باز زننده باشد ، یعنی : آنکه نتوان آنرا بدست آورد ،

چه وحشی باشد ، یعنی : در اصل ، مثل آهو ، یا اهلی باشد ، یعنی : و ممتنع شده باشد .  
و همچنین است آنچه حمله کند ، یا شاخ زند از حیوانات ، یا بیفتد در چاهی  
و نحو آن ، و متعذر باشد ذبحش ، یا نحرش ، پس بپرستی که کافی است مجروح  
کردنش در مباح شدنش بآن ، و مختص نمی باشد در این وقت ، زخم زدندش به  
موضعی از جسدش .

مترجم گوید که : خلافتی در میانه امامیه در آنچه گفته شد نمی باشد ، و به علاوه  
اخبار نیز فی الجملة دلالت بر آن میکند .

مصنف ره فرموده است که : و اگر تیرزند جوجه را که بر نمی خیزد ، یعنی :  
سرکشی نمیتواند نمود ، پس بکشد آن را ؛ حلال نمی شود .

مترجم گوید که : چونکه بالفعل ممتنع نمی باشد ، و اگر چه بالقوه ممتنع باشد ،

مصنف ره فرموده است که : و همچنین اگر بیندازد تیر به مرغی و جوجه ای  
که نتواند بر خیزد ، یعنی : بپرد ، پس بکشد هر دو را ؛ حلال است مرغ ، نه  
جوجه .

مترجم گوید که : این نیز بهمان جهت که مذکور شد ، و به علاوه در هیچ  
یک از این دو حکم ، خلافتی در میانه امامیه نقل نشده است .

مصنف ره فرموده است که : و اگر پاره پاره نمایند سگها شکار را پیش از در  
یافتن آن ، حرام نمی شود .

مترجم گوید که : شهید ثانی ره گفته است که : اصحاب ، این حکم را به  
عنوان اطلاق ذکر نموده اند ، و غباری بر آن نمی باشد ، هرگاه سگان آن را بیک دفعه  
پاره پاره نموده باشند . اما اگر بر سبیل تعاقب باشد ، مشروط می باشد حلال بودنش  
یکی از دو شرط : یا آنکه اول یکی از آن سگان ، او را غیر ممتنع و غیر مستقر الحیاة  
نموده باشد ، و یا آنکه در وقتی که آن دیگر بسوی او می آید ، هنوز ممتنع باشد ،  
خواه مستقر الحیاة باشد یا نباشد . و اگر بفرستد شخص شکاری سگان را ، پس پاره  
پاره کنند او را ، و معلوم نباشد کیفیت آن ؛ در این صورت دو اصل بایکدیگر  
معارضه می کند : یکی اصل عدم دفعی بودن ، و دیگر اصل نگشتنش غیر ممتنع

پیش از فعل بعضی از آنها . و بعد از آن گفته است که : وجه خوردن است به جهت آنکه ترکیه شده است به سببی شرعی ، و محتمل می باشد تحریم به جهت مجهول بودن سبب قطعی . پس غالب گردانیده می شود جانب تحریم .

مصنف ره فرموده است که : و اگر بزند شکاری را به تیر ، پس بیفتد از کوهی ، یا بیفتد در آب . پس بمیرد : حلال نیست ، به جهت محتمل بودن آنکه بوده باشد مردنش از افتادن .

مترجم گوید که : یعنی : آنکه یقین نمی باشد که مرگش مستند به سبب میسح شرعی می باشد . و به علاوه دلالت میکند بر آن حسنه حلی و روایت سماعه .

مصنف ره فرموده است که : بلی ، هرگاه بگردد حیاتش غیر مستقر ، یعنی : از آن تیر ؛ حلال است . به جهت آنکه جاری مجرای مذبوح است .

مترجم گوید که : مثل آنکه تیر در موضعی خورده باشد که اهل خبره شهادت دهند بآنکه آن تیر کشنده است . چنانکه اگر در دلش خورده باشد ، در این صورت حلال است ، و اگر چه افتاده باشد از کوهی یا در آبی .

و صدوقین گفته اند که : وقتی حلال است که مرده باشد در آب ، و سرش در بیرون از آب باشد . و این مندرج می باشد در آنچه گفته شد که معلوم باشد که موتش مستند به تیر می باشد ، و خصوصیتی از برای بودن سر در بیرون آب نمی باشد ، بلکه این مثالی است از برای آنچه ذکر شد ، اگر قرینه بر خلاف آن نباشد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر جدا کند آلت از آن شکار چیزی را ، می باشد آن قطعه جدا شده میته .

مترجم گوید که : چه صدق میکند بر آن که قطعه ایست جدا شده است از زنده پیش از ترکیه اش ، زیرا که بآن ضربتی که از آن جدا نمود این قطعه را حاصل نشد ترکیه آن ، پس چنان است که جدا شده باشد از آن ، بدون شکار کردن .

مصنف ره فرموده است که : و ترکیه می شود آنچه باقی مانده است ، اگر حیاتش مستقر باشد .

مترجم گوید : یعنی اگر آن باقی ممتنع نیز نباشد . و اگر باقی حیاتش مستقر نباشد مقتضای قواعد صید آن است که همه آن حلال باشد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر آن را دو نصف کرده باشد ، پس هیچ یک از آن دو نصف حرکت نکنند ، پس هر دو حلال است . و اگر یکی حرکت کند ، پس حلال آن است .

و بعضی گفته اند : هر دو خورده می شوند ، اگر نبوده باشد در آن که حرکت میکند حیات مستقره . و این شبهه است . و در روایتی است که : خورده می شود آن قطعه که سر در آن است .

مترجم گوید که : این روایت عمار بن اسمعیل است از حضرت صادق ع . مصنف ره فرموده است که : و در روایت دیگر است که خورده می شود قطعه بزرگتر ، نه کوچکتر .

مترجم گوید که : این روایت سکونی است از حضرت صادق ع .

مصنف ره فرموده است که : و هر دو شاذ است .

امر سیم : در لواحق است و در آن چند مسأله است .

مسأله اول : شکار کردن به آلت غضبی حرام و معصیت است ، و حرام نمی شود شکار .

مترجم گوید که : در این مسأله تفصیل می باشد ، و مبنای آن بر عدم دلالت نهی بر فساد در غیر عبادات مطلقاً ، یا بنا بر بعضی وجوه ، یا دلالتش بر آن می باشد . و موضع تحقیقش در اصول است ، و کلام مصنف ره مبتنی بر عدم دلالت مطلقاً می باشد ، و لهذا مصنف ره بر آن متفرع فرموده است که : و مالک می شود آن شکار را شکار کننده ، نه صاحب آلت ، و بر اوست ، اجرة المثل آن آلت ، خواه بوده باشد آلت سنگ یا سلاح .

مسأله دوم : هرگاه دندان گیرد سنگ شکار را ، بوده باشد موضع دندان گرفتن نجس ، و واجب است شستن آن ، بنا بر اصح .

مترجم گوید که : به جهت عموم ادله نجاست سنگ . و شیخ در خلاف و مبسوط گفته است که : پاک است ، نظر به ظاهر قول خداوند که : « فكلوا مما مسكن » یعنی : بخورید آنچه را که سگان نگاه داشته اند ، و فرموده است خداوند که : بشوید و بخورید ، و نظر بپاره ای اخبار دیگر باین مضمون ، و در هیچیک از آنها

امر فرموده‌اند بشستن. و بعضی عامه نیز قایل به قول شیخ می‌باشند. و بعضی قایل به عفو شده‌اند، به جهت احتیاج و دشوار بودن احتراز.

**مسألهٔ سیم:** هرگاه بفرستد، یعنی. صیاد سنگ خود را. یا سلاح خود را. پس مجروح کند آن شکار را.

مترجم گوید که: فقهاء گفته‌اند که: بر او است در این هنگام که مبادرت کند بسوی آن به قرینهٔ معتاد. و ظاهر کلام ایشان و جوب این مبادرت است. و بعضی در اثبات و جوب اشکال نموده‌اند.

باری، بعد از آنکه رفت بر سر شکار؛ اگر در نیابد آن را زنده. بلاخلاف حلال بوده باشد؛ و اگر دریابد آن را زنده. پس مصنف ره فرموده است که: و در یابد آن را زنده، پس اگر نبوده باشد حیاتش مستقر؛ پس آن در حکم مذبوح است. و در احادیث است که: پست تر چیزی که درك میکنی تذکیرش را این است که بیابی آن را که حرکت میکند چشمش، یا حرکت میکند پایش، یا حرکت میکنند دمش.

مترجم گوید که: در روایت لیث، از حضرت صادق مرویست که فرمود که: این، یعنی: حرکت پا و حرکت چشم و حرکت دم، آخر تذکیر است. پس بنابراین، هرگاه رفت بر سر شکار به طریق معتاد، و این امور را در آن مشاهده نموده، و واگذارد او را تا خود مرد؛ بلا اشکال حلال باشد. و هرگاه یافت این امور را در آن؛ گفته‌اند که: اولی آنست که آن را تذکیر نماید، خواه تفسیر شود حیات مستقره بآن یا نه، به جهت عمل به روایت مزبوره، و اگر چه در تفسیر حیات مستقره خلافتی می‌باشد که انشاء الله در ذبایح مذکور خواهد شد.

مصنف ره فرموده است که: و اگر حیات مستقره داشته باشد،

مترجم گوید که: ظاهر فقهاء نیز آن است که واجب باشد مبادرت نمودن بسوی تذکیرش، و گرچه بعضی در این وجوب تأملی میدارند.

باری، بعد از مبادرت نمودن بسوی تذکیر، اگر دریافت تذکیرش را؛ بلا اشکال حلال خواهد بود.

و اگر متعذر باشد تذکیرش به جهت تقصیر صیاد، مثل آنکه به همراه خود



نبرده باشد آلت تذکیه را ، و بمیرد آن شکار بآن جراحت ؛ پس مشهور چنانست که مصنف ره فرموده است که : و وقت گنجایش ذبح آن داشته باشد ، حلال نمی شود خوردنش تا ذبح شود.

مترجم گوید که : در حرمت آن در این صورت ، بعضی اشکال نموده اند نظر به عموماً ادله حلیت.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند : اگر نبوده باشد با او آنچه ذبح کند بآن ؛ واگذارد سگ را تا بکشد آن را ، و بعد از آن می خورد آن را ، اگر خواهد.

مترجم گوید که : قول این بعض موجه می باشد نظر به عموم آیه و خصوص صحیحه جمیل و عموماً اخبار دیگر.

مصنف ره فرموده است که : اما اگر وسعت نداشته باشد زمان از برای ذبح آن ، پس آن حلال است.

مترجم گوید که : مراد آن است که هرگاه تعذر تذکیه مستند به تقصیر صیاد نبوده باشد ، مثل آنکه زمان وسعت تذکیه نداشته باشد ، یا آنکه صیاد مشغول شود بگرفتن آلت ، یا کشیدن کارد و نحو آنها ، پس بمیرد صید ؛ در این صورت حلال می باشد ، هر چند حیاتش مستقر بوده باشد ، چنانکه مصنف فرموده است که : هر چند حیاتش مستقره باشد.

مترجم گوید که : این کلام مصنف ره اشاره است به رد جمعی که رفته اند به حرمت آن . نظر بآنکه حیاتش مستقر می باشد ، پس اباحتش منحصر به تذکیه می باشد . و وجه رد منع کلیت کبری است.

مصنف ره فرموده است که : و هرگاه بگرداند تیر اندازنده شکار را غیر ممتنع ؛ مالک شود آن را . و اگر چه نگرفته باشد آن را . پس اگر بگیرد آن را غیر او ؛ مالک نشود آن را دومی . و واجب است دادنش به اول .

مترجم گوید که : و همچنین آنچه در آلت صیاد ، مثل دام می افتد ، ملک بریاکننده آن آلت است . و همچنین هر آن آلتی که معتاد باشد صید نمودن بآن ، و بیرون نشود از آن ، چنانچه صید از آن ؛ ملک او بعد از افتادنش در آن آلت . و اما هرگاه معتاد



نباشد صید نمودن بآن، مالک نشود مالک آن آلت . پس مالک نشود شخص صیدی را که در زمین او بگل نشسته است . یا در خانه او آشیانه نموده است . و همچنین مالک کشتی . مالک نشود ماهی را که خود به جهد در آن کشتی .  
و اگر قصد تملک نموده باشد . مثل آنکه خود آن زمین را گل نموده باشد که صید در آن بنشیند . یا خانه را به خصوص این ساخته باشد که مرغ در آن آشیان نماید ، یا کشتی را باین خصوص ساخته باشد که ماهی در آن افتد ؛ در این صورت دو احتمال می باشد : از آنجا که آلت در معتاد آلت صید نمی باشد ، و از آنجا که ید او بر آن تعلق گرفته است با قصد ملکیت آن .

و اگر رها کند صید را از دست خود ، گفته اند که : بیرون نرود از ملک او . هر گاه قصد قطع ملکیت خود از آن نموده باشد . و هر گاه این قصد را نموده باشد . در بیرون رفتنش از ملک او یا نرفتنش دو قول می باشد . و اشهر اول است . و مصنف ره اشاره خواهد نمود بپاره ای از این احکام .  
**واما ذباحت :** یعنی : ذبح کردن ، پس نظر در آن یا در ارکان است و یا در لواحق .

اما ارکان : پس سه چیز است : ذبح کننده و آلت و چگونگی ذبح .  
مترجم گوید که : بعضی از فقهاء ارکان ذبح را چهار قرار داده اند . سه علاوه نمودن حیوانی که ذبح بر آن واقع می شود که مصنف ره آن را در خاتمه ذکر نموده است . و شک نمی باشد در اولویت و متانت آن ، چه ذبح چنانکه بدون این سه امر متحقق نمیگردد ، همچنین موقوف می باشد بر حیوان مذبوح .  
مصنف ره فرموده است که : اما ذبح کننده ، پس شرط است در آن اسلام ، یا حکم اسلام . پس مباشر نشود آن را ، یعنی : ذبح را ، بت پرست . پس اگر ذبح کند ، بوده باشد مذبوح او میت .  
مترجم گوید که : خلافتی در میان علماء اسلام نمیباشد در حرام بودن ذبیحه غیر اهل کتاب از اقسام کفار ، خواه بت پرست باشند ، یا آتش پرست ، یا مرتد ، یا نواصب ، یا غلات ، یا منکر ضروریات دین .  
خلافتی که می باشد در ذبیحه اهل کتاب میباشد ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن

فرموده است که : و در اهل کتاب ، دور روایت است.

یعنی : دو صنف روایت است ، اشهر آن دو منع است ، پس خورده نمی-  
شود ذبیحه یهودی و نه نصرانی و نه مجوسی.

مترجم گوید که : و بر این صنف روایت است عمل اکثر اصحاب ما امامیه .  
و جمعی دیگر از اصحاب که از جمله ایشانند ابن عقیل و ابن جنید و صدوق ، قابل  
به حلیت شده اند . ولیکن صدوق ره شرط نموده است شنیدن تسمیه ایشان را بر  
ذبیحه ، و فرق نگذارده است میانه مجوس و باقی اهل کتاب . و ابن ابی عقیل  
تخصیص داده است حلیت را به یهود و نصاری . و بسوی قول صدوق اشاره نموده  
است مصنف ره که فرموده است که : و در روایت سیم است که خورده می شود  
ذبیحه ذمی . هرگاه شنیده شود تسمیه او . و این روایت طرح شده است :  
مترجم گوید که : دو طریق از برای جمع میانه اخبار می باشد :

یکی : حمل اخبار حلال بودن بر تقیه . و دویم حمل اخبار منع بر رحجان و  
اولویت . و مؤید اول است شهرت حرمت آن ، و مقوی ثانی است اصل ، و اشعار  
به استحباب در پاره ای از اخبار و آنچه دلالت میکند بر منحصر بودن محرمات در  
اشیائی چند که این از آن جمله نمی باشد . و همچنین تقویت میکند آنرا ، قول ابی  
بصیر در صحیح شعیب که گفت : بخور آنها را که در گردن من باشد آنچه در آن است .  
پس به تحقیق که شنیدم از او و پدرش علیهما السلام ، یعنی : صادق و باقر که  
امر میفرمودند بخوردن آن .

مصنف ره فرموده است که : و ذبح میکند زن مسلمان و خصی ، یعنی :  
خواجه ، و جنب و حایض و فرزند مسلمان ، هر چند طفل باشد ، هرگاه نیکو  
بداند .

مترجم گوید که : به جهت ورود روایات در باره همه آنها . و صاحب مسالک  
گفته است که : از اوصاف ذبح کننده ، آنست که قصد داشته باشد به ذبح کردن .  
پس مجنون و صبی غیر ممیز و مست ، حلال نمی باشد مذبح ایشان ، چونکه آن به  
منزله آن است که در دست ما کاردی بوده باشد ، پس برگردد و ببرد حلقوم  
گوسفندی را .

بلی ، بسا باشد که بعضی از مجنونها تمیزی داشته باشند . به جهت آنکه جنون را فنون است . پس آن را مانعی از حلال بودن ذبیحه اش نمی باشد .  
و بعد از آن دو فرع ذکر نموده است :  
اول آنکه گنگ اگر صاحب اشاره مفهمه بوده باشد . حلال است ذبیحه اش  
و اگر نباشد چنین . پس او مثل بی قصد است .

**دویم :** هرگاه شخصی مجبور شود بر ذبح . پس ذبح کند ؛ پس اگر اجبار به حدی باشد که برداشته شود از او قصد ، اشکالی در حلال نبودن ذبیحه اش نمی باشد ؛ و اگر نه ، دو وجه است . و مثل این است هرگاه شخصی مجبور کند او را بر انداختن تیر . و سزاوار است که ملک جبرکننده باشد ؛ هرگاه نبوده باشد از برای جبر شده قصدی .

مصنف ره فرموده است که : و شرط نیست در ذبح کننده ایمان ، و در آن قوی است بعید به شرط بودنش .

بلی . صحیح نیست ذبح کردن کسیکه آشکارا کند عداوت اهل بیت ع را ، مثل خارجی و ناصبی . و اگر چه ظاهر کند اسلام را .

مترجم گوید که : اصحاب ما ، خلاف نموده اند در اشتراط ایمان ؛ پس اکثر چنانکه مصنف ره شرط نموده اند آن را ، و اکتفاء نموده اند در حلال بودن آن ، اظهار شهادتین بر وجهی که متحقق شود با آن اسلام ، به شرط آنکه اعتقاد ندادن باشد چیزی را که بیرون برد او را از اسلام ، مثل ناصبی .

**و قاضی ابن براج** مبالغه نموده است در منع از ذبیحه غیر اهل حق . و ابن ادریس منحصر دانسته است حلیت را به ذبیحه مؤمن و مستضعفی که نه از مباح و نه از مخالف ما . و ابوالصلاح منع نموده است ذبیحه کسی را که منکر نص بر خلافت امیرالمؤمنین علی ع بوده باشد . و علامه ره تجویز نموده است ذبح نمودن مخالف غیر ناصبی را ، به شرطی که اعتقاد داشته باشد به واجب بودن تسمیه . و مقتضای عموم ادله مذهب مصنف ره می باشد ، و توان معارض آنها را حمل بر کراهت نمود ، به جهت جمع میانه ادا . ولیکن ، وایات در باب ناصبی مختلف می باشد . و طریق - مع میانه آنها . حمل اخبار جواز است بر تقیه ، چنانکه اشعاری باین جمع

میدارد صحیحه حلی و غیر آن، پس مختار مصنف ره در باب ناصبی به حسب دلیل . اقوی می باشد.

مصنف ره فرموده است که : و اما آلت . پس صحیح نیست ذبح کردن مگر باهن .

مترجم گوید که : یعنی در حالت اختیار که قدرت بر آن بوده باشد . پس مجزی نمی باشد غیر آهن در حالت اختیار . و اگر چه از معادن باشد . مثل مس و قلع و طلا . به جهت ورود اخبار به منع .

مصنف ره فرموده است که : و اگر یافت نشود . و ترسیده شود فوت شدن ذبیحه : جایز است بآنچه قطع کند اعضای ذبح را . و هر چند بوده باشد لیطه . یعنی : پوست نی که تیز باشد . یا چوب یا سنگ تیز یا آبگینه .

مترجم گوید که : یا استخوان . و جواز ذبح بآنها در حالت ضرورت به جهت ورود نص است بآنها .

مصنف ره فرموده است که : و آیا میتوان ذبح کرد بناخن . یا دندان با ضرورت ؟ بعضی گفته اند : بلی . به جهت آنکه مقصود حاصل می شود .

مترجم گوید که : و دلالت میکند بر جواز عموم ادله جواز .

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند : نه ، به جهت بودن نهی ، هر چند ناخن و دندان منفصل و جدا باشد از عضو .

مترجم گوید که : قابل به منع ، شیخ است در مبسوط و خلاف ، و در آن ادعاء اجماع امامیه بر منع نموده است ، و استدلال نموده است بر منع بر روایتی که روایتش از عامه می باشند .

مصنف ره فرموده است که : و اما چگونگی ذبح ، پس واجب بریدن چهار عضو است :

مری . و آن محل فرو رفتن خوردنی است .

و حلقوم است ، و آن محل روان شدن نفس است .

وودجان . و آن دورگی است در دو طرف حلقوم ، یعنی : آنچه آن را شاهرگ مینامند .

و کفایت نمیکنند بریدن بعضی از آن چهار چیز . یعنی : یکک چیز یا دو چیز یا سه چیز . با ممکن بودن . یعنی : بریدن همه . و این در قول مشهور است . و در روایت است که . هرگاه برید حلقوم را . و بیرون آمد خون : پس با کسی نیست . مترجم گوید که : این روایت . صحیحه زید شحام است . و عمل نموده است بآن ، ابن جنید که کافی دانسته است در حلال بودن ذبیحه . همان بریدن حلقوم را . و حجت مشهور مفهوم قول حضرت ابی ابراهیم است در صحیحه و حسنه عبدالرحمن حجاج که : هرگاه فری شد . یعنی : شق شد اوداج : پس با کسی نمیباشد بآن . بنا بر آنکه مراد از اوداج . آن دو رگ مذکور . یا حلقوم و مری بوده باشد . و لیکن این مفهوم شرط معارضه بامنطوق صحیحه زید شحام نمی نماید . با آنکه «فری» که بر معنی شق است اعم است از قطع . چنانکه مشهور اعتبار نموده اند . چه مجرد شق . صدق نمیکنند که قطع شده است . پس دلیلی « معتدبه » از برای قول مشهور نمیباشد که اعتبار بریدن هر چهار رگ را نموده اند .

مصنف ره فرموده است که : و کافی است در نحر شده . یعنی : آنچه باید نحر کنند آن را ، فرو بردن آن . یعنی : آلت در گودی نحر . و آن گودی ما بین سینه و گردن است .

مترجم گوید که : یعنی : کافی است همان داخل نمودن کارد و نحو آن . در گودی ، بدون اینکه قطع کند حلقوم و مری را .  
مصنف ره فرموده است که : و شرط شده است در ذبح کردن . چهار شرط :

شرط اول : آنکه ذبیحه را روی به قبله کند با امکان . پس اگر اخلاص کند از روی عمد ، میباشد میتة . و اگر بوده باشد اخلاص از روی فراموشی ، صحیح است . و همچنین صحیح است ، یعنی : ساقط است اعتبار استقبال ؛ اگر نداند سمت قبله را .  
مترجم گوید که : و همچنین است حکم نحر در صورت عمد و نسیان و جهل به جهت قبله . و همچنین است در ذبح و نحر حکم کسی که اعتقاد نداشته باشد وجوب استقبال قبله را ، یعنی : جاهل مرکب . و گفته اند که : معتبر است استقبال محل ذبح ذبیحه و مقادیم بدنش ، یعنی : آنچه از بدنش پیش محسوب شود ، نه

دنباله آن، و این به جهت ظاهر حسنه محمد بن مسلم است.  
و بعضی اکتفاء نموده اند بهمان محل ذبح و نحر. و صاحب کفایه گفته است که:  
این قول بعید نمی باشد، نظر به عموم ادله حلیت، و ثابت نبودن واجب بودن امری  
زاید بر آن. و بعد از آن گفته است که: احوط آنست که ذابح خود نیز مواجه قبله  
باشد.

شرط دویم: تسمیه است، و آن اینست که ذکر کند خداوند سبحانه را.  
مترجم گوید: یعنی در وقت ذبح، یا نحر، چنانکه مقتضای آیه می باشد. و  
گذشت در کلام مترجم که: مراد از تسمیه در صید و ذبح ذکر خداوند است بهر  
نحوی که بوده باشد، و اگرچه بگفتن «الله» باشد بهر لفظی که بوده باشد، و اگرچه  
به غیر عربی بوده باشد، و اگرچه خلافی در مجزی بودن لفظ «الله» فقط بوده باشد.  
باری، مجزی می باشد بلاخلاف، گفتن: «بسم الله» یا «الحمد لله» یا «الله  
اکبر» یا «لا اله الا الله» یا «استغفر الله» یا «سبحان الله» و امثال اینها از آن الفاظی  
که فهمیده شود از آن تعظیم خداوند و تمجید او.

و اگر بگوید «اللهم اغفر لی وارحمنی»؛ گفته اند که: کافی است، و اگرچه  
طلب حاجت بوده باشد. و نیز علامه و بعضی دیگر تصریح نموده اند که: شرط نمی  
باشد عربی بودن ذکر خداوند، بلکه مجزی است غیر عربی، و اگر چه قادر بوده  
باشد بر عربی، به جهت صدق امثال. و بعضی نیز گفته اند که: اگر بگوید که:  
«اللهم صل علی محمد و آل محمد»، کافی است.

و بدانکه: خلافی نمی باشد نزد امامیه، در واجب بودن تسمیه و شرط بودنش،  
و به علاوه دلالت میکند بر آن، آیات و اخبار. پس اگر ترك کند آن را عمداً، پس  
به نحوی است که مصنف ره فرموده است که: پس اگر ترك کند آن را عمداً، حلال  
نیست ذبیحه؛ و اگر فراموش کند، حرام نمی شود.

مترجم گوید که: به جهت صحیحه محمد بن مسلم. و در روایتی دیگر به  
سند حسن از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع مرویست که فرمود که، اگر  
فراموش نموده باشد؛ تسمیه نماید وقتی که بیادش می آید، و بگوید که: «بسم الله  
علی اوله و علی آخره». و هرگاه جهلاً ترك کند تسمیه را؛ ظاهر فقهاء آن است که

حرام باشد، به جهت عموم آیه.

و هرگاه کسی معتقد نبوده باشد واجب بودن تسمیه را، ولیکن به عمل آورد آن را، آیا مجزیست، یا نه؟ نظر به عموم ادله حلیت نزد ذکر خدا، آن است که حلال باشد. و همچنین مقتضای ادله که دلالت میکنند بر حلال بودن ذبیحه مخالفین، چه در میان ایشان کسی می باشد که اعتقاد ندارد وجوب تسمیه را. و همچنین ادله ای که دلالت میکنند بر حلال بودن آنچه در سوق مسلمین می باشد، چه در میان مسلمین کسی می باشد که اعتقاد وجوب تسمیه را نمیدارد.

**شرط سیم:** مخصوص است شتر به نحر، و حیوان غیر شتر به ذبح کردن در حلق و زیر لحنین، یعنی: دو استخوان چانه که آن دو استخوان در انسان محل رویدن ریش است، و مراد ابتداء گردن است از طرف سر.

پس اگر نحر کند مذبوح را، یعنی: حیوانی را که باید ذبح کند، یا ذبح کند منحور را، یعنی: شتر را که باید نحر کند، پس بمیرد؛ حلال نیست.

مرجم گوید که: خلاقی در میانه امامیه در آنچه ذکر شد نمی باشد، ولیکن روایتی که دلالت کند بر تمام مدعی یافت نشده است.

بلی، از عامه شافعی قابل شده است به تخییر در همه حیوانات در میانه ذبح و نحر، ولیکن خواه در نحر و خواه در ذبح، لازم است که حلقوم و مری بریده شود.

مصنف ره فرموده است که: و اگر بعد از آن دریافته شود تذکبه اش، پس تذکبه شود؛ حلال است. و در این تردد است، زیرا که نیست استقراری از برای حیات بعد از ذبح یا نحر.

مرجم گوید که: قول به حلیت بعد از ادراك نحر مذبوح، یا ذبح منحور، از شیخ و جمعی دیگر از امامیه است، و شکی نیست که بعد از ذبح یا نحر، اگر از برای آن حیوان حیات مستقره بوده باشد، و بعد ذبح یا نحر به عمل آید؛ حلال می شود. و محل تردد مصنف ره در جایی است که این حیات مستقره از برای آن باقی نبوده باشد، پس تأثیر نکند ذبح یا نحر بعد در حلیت آن. و بنا بر این تردد مصنف ره به موقع می باشد. ولیکن سخن در آن جاست که مراد از حیات مستقره، آسا



حرکت نمودن بعد از ذبیح یا نحر ، و بیرون آمدن خون است ، یا کافی است بکسی از این دو ؟ و ان شاء الله تعالی عن قریب تحقیق آن خواهد آمد . پس سزاوار این است که اولاً تحقیق شود که مراد از حیات مستقره چیست ، و بعد از آن ملاحظه شود که آیا در وقتی که اراده میشود که ثانیاً بعد از ذبیح نحر شود یا بعد از نحر ذبیح شود آن حیات مستقره محقق می‌باشد یا نه ، و بنا بر گذارده می‌شود حلیت و حرمت بر آن ، فلا تغفل .

مصنف زه فرموده است که : و در جدا شدن سر ، یعنی : در وقت ذبیح مذبوح از روی عمد خلاف است ، اظهر آن کراهت است .

مترجم گوید که : و آن قول اکثر است ، و بعضی قایل به حرمت این عمل شده‌اند ، به جهت صحیحه محمد بن مسلم . و در دلالت آن بر حرمت تأمل است . و بنا بر حرمت ، آیا ذبیحه حرام می‌شود یا نه ؟ دو قول است ، و دلیل حرمت ضعیف می‌باشد . و اگر جدا کردن سر از روی عمد نبوده باشد ، پس اشکال در عدم حرمت نمی‌باشد ، و به علاوه روایت نیز دلالت بر آن مینماید .

مصنف زه فرموده است که : و همچنین پوست کندن آن ، پیش از سرد شدن ، یا جدا کردن عضوی از آن .

مترجم گوید که : در آن نیز دو قول می‌باشد :

شیخ در نهایتاً قایل به حرمت شده است ، بلکه به حرمت ذبیحه نیز ، به جهت مرفوعه محمد بن یحیی . و اکثر فقهاء قایل به کراهت شده‌اند ، به جهت ضعف دلیل ، و مسامحه در ادله کراهت . و شهید اول زه قایل به حرمت عمل شده است نه ذبیحه . اما اول ، به جهت آنچه در آن است از عذاب نمودن حیوان که نهی شده است از آن .

و اما عدم حرمت ذبیحه ، به جهت عموم قول خداوند که و فکلوا مما ذکر اسم الله علیه .

مصنف زه فرموده است که : و اگر بجهد مرغ ، جایز است که بزند او را به نیر یا نیزه یا شمشیر . پس اگر افتاد ، و درک کرد ذبیح کردن آن را ، ذبیح میکند آن را ، و اگر در نیافت و مرد ، حلال است .

مترجم گوید که : وجهش آنست که در این حال می‌گردد ممتنع ، پس معتبر



می باشد در تذکیر آن آنچه معتبر می باشد در تذکیر ممتنع ، و به علاوه تأیید میکند این مطلب را روایت حران .

**شرط چهارم :** حرکت بعد از ذبح کافی است در تذکیر . و بعضی گفته اند : ناچار است با حرکت کردن ، از بیرون آمدن خون . و بعضی گفته اند : یکی از این دو کافی است . و این اشبه است . و کفایت نمیکند بیرون آمدن خون از روی سنگینی ، یعنی : نجهد خون ، هرگاه منفرد باشد از حرکت ، یعنی : بدون حرکتی باشد که دلالت کند بر زنده بودن .

**مترجم گوید که :** کلام اصحاب در باب حیوانی که دریافته می شود تذکیر اش مختلف می باشد :

بعضی اعتبار نموده اند هم حرکت را و هم بیرون آمدن خون را ، و بعضی همان حرکت را معتبر دانسته اند ، و اکثر فقهاء یکی از این دو را اعتبار نموده اند .  
**شهید اول در دروس گفته است که :** حیوانی که مشرف بر مرگ باشد ، مثل آنکه شاخ خورده باشد ، یا درگودی افتاده باشد ، یا درنده ای خورده باشد آن را ، یا از پشت سر ذبح شده باشد ، اعتبار می شود در حلال بودنش استقرار حیات . پس اگر دانسته شد مرگش بر سبیل قطع و جزم در حال ، حرام می باشد نزد جمعی . و اگر دانسته شد زیست او ، پس آن حلال است . و اگر مشتبه باشد این دو ، امتحان می شود به حرکت و بیرون آمدن خون .

و بعد از آن گفته است که : ظاهر اخبار و عبارت قلماء اصحاب آن است که خروج دم و حرکت ، یعنی : هر دو یا یکی از آن دو ، کافی باشد ، و اگر چه نبوده باشد در آن حیات مستقره . و در آیه اشاره می باشد بآن آنجا که فرموده است که : « و حرمت علیکم المیتة و الدم » تا آنجا که : « الاماذکیتم » . و بعد از آن گفته است که : نقل شده است از شیخ یحیی که استقرار حیات از مذهب نمی باشد ، و نیکو گفته است . تمام شد کلام شهید

و بحقیق در مسأله بنا بر آنچه صاحب کلمایه گفته است ، آن است که : اعتبار استقرار حیات از شیخ ره ناشی شده است ، و مصنف ره و علامه تبعیت او نموده اند ، و تفسیرش را بآن نموده اند که مثل آن حیوان یک روز یا چند روز زیست تواند

نمود. و این امری است که نه دلیلی بر آن دلالت میکند و نه قدماء تصریحی بر آن نموده‌اند، بلکه اخبار دفع آن را مینماید. پس وجهی از برای آن نمی‌باشد.

پس حیوانی که ذبح می‌شود، هرگاه معلوم باشد که بالفعل مرده است، و حرکتش حرکت مذبوح است، مانند حرکت گوسفند بعد از بیرون آوردن آنچه در شکمش می‌باشد، و ذبح نمودنش، و همچنین مرغ، پس آن میتة است، و تزکیه بعد نفی در حلیت آن نمی‌بخشد. و هرگاه این مطلب مظنون باشد، نه معلوم؛ پس در حرمتش اشکالی می‌باشد، نظر به عموم ادله حلیت، و اگرچه معلوم باشد که بزودی خواهد مرد.

و اگر امر مشتبه باشد، و معلوم نباشد که زنده است بالفعل یا مرده؛ باید که امتحان نمود در آن وقت به حرکت، یا بیرون آمدن خون، چنانکه در اخبار وارد شده است. و اخباری که متضمن حرکت می‌باشد، بیشتر است. ولیکن خروج دم نیز در بعضی اخبار می‌باشد. پس اکتفاء بهر یک از این دو توان نمود، و اگر چه اول ارجح است.

و بعد هذا آنچه در کلام فقهاء موجود می‌باشد، آن است که معتبر حرکت نمودن بعد از تذکیه است. و اما اخبار، پس بعضی از آنها مجمل می‌باشد، و صریح بعضی و ظاهر بعضی دیگر آن است که معتبر حرکت نمودن بعد از تذکیه است. و صاحب کفایة گفته است که: اگر حیوانی ذبح شود، پس بریده شود بعضی از اعضاء ذبح، و تمام شود باقی آن در زمانی بعد از آن؛ اقرب، حلیت آن است. و مصنف ره بعد از این متعرض این مسأله خواهد شد.

مصنف ره فرموده است که: و مستحب است در ذبح گوسفند اینکه بسته شود دو دست او و یک پای، و رها شود پای دیگر، و نگاهداشته شود پشم، یا موی آن، تا سرد شود؛ و در گاو، بسته شود دو دست و دو پای او، و رها شود دم او؛ و در شتر، بسته شود دستهای او تا زیر بغلش، و رها شود دو پای او.

مترجم گوید که: صاحب مسالك گفته است که: مراد از این عبارت که در روایت حمزان بن اعین از حضرت ابی عبدالله ع مروی است. آن است که جمع شود میانه دو دستش، و بسته شود آندو میانه موزه و زانو. و شاهد آورده است

به روایت ابی الصباح .

مصنف ره فرموده است که : و در مرغ ، مستحب آن است که سرداده شود بعد از ذبح . و وقت ذبح قربانی ، میان بیرون آمدن آفتاب است تا غروب آن ، و کراهت دارد ذبح کردن در شب . یعنی : تا طلوع فجر ، مگر با ضرورت .

مترجم گوید که : به جهت روایت ابان بن تطلب .

مصنف ره فرموده است که : و در روز جمعه تا زوال .

مترجم گوید که : به جهت روایت حلّی .

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است که نخع کند ذبیحه را .

مترجم گوید که : «نخاع» به فتح و ضم و کسر نون آن ، شبیه بریسمان سفیدی

است که در جوف فقرات ظهر است ، از ابتداء گردن تا بیخ دم که در مشهور آن را

حرام مغز گویند . و در صحیحہ محمد بن مسلم از حضرت باقر ع مروی است که

فرمود که : نخع نکند ذبیحه را ، و نبرد گردن را بعد از ذبح ، یعنی : پیش از مردن ذبیحه .

و آنچه از عبارت صحاح و قاموس ظاهر میگردد ، آن است که مراد از نخع

ذبیحه ، آن است که از حد ذبح بگذرد و به نخاع برسد .

و از عبارت اکثر فقهاء ظاهر میگردد که : مراد آن است که نخاع هم بریده شود .

و بعضی از فقهاء نهی در این حدیث را حمل بر حقیقتش که تحریم بوده باشد ،

نموده اند . و ظاهر آنست که مراد ایشان و همچنین حدیث مزبور ، اگر محمول

بر حرمت بوده باشد ، معنی دویم است که حرام باشد که نخاع هم بریده شود .

و آیا ذبیحه بآن حرام می شود یا نه ؟ هرگاه بر سبیل عمد نبوده باشد ، اشکالی

در عدم حرمت ذبیحه نمی باشد . و در صورت عمد صاحب کفایة ترجیح داده است

عدم حرمت آن را .

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است که قلب شود سکین ، یعنی :

کارد ، پس بریده شود بسوی بالا . و بعضی گفته اند : در این دو ، یعنی : نخع و

قلب سکین ، که حرام است . و اول اشبه است .

مترجم گوید که : مستند در قلب سکین ، روایت حمزان بن اعین است

از حضرت صادق ع که فرمود که : قلب نشود سکین ، تا آنکه داخل کند آن را در زیر حلقوم ، و قلب کند آن را به سمت بالا . و مراد چنانکه بعضی گفته اند ، آن است که واران کند کارد را باین قسم که کارد را در زیر حلقوم گذارد ، و حلقوم را با باقی اعضا به سمت بیرون ببرد .

و بعضی چنانکه مصنف ره اشاره بآن نمود ، این حدیث را حمل بر حرمت نموده است .

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد که ذبیح شود حیوانی در حالتی که حیوانی دیگر نگاه کند بآن .

مترجم گوید که : و این قسم ذبیح را ذبیح صبر گویند . و مستند کراهت را روایت غیاث بن ابراهیم دانسته اند . و شیخ در نهایت قابل به حرمت آن شده است ، و تضعیف نموده اند آن را .

و اما لواحق : پس چند مسأله است :

مسأله اول : آنچه فروخته می شود در بازار از مسلمانان از حیوانات کشته و گوشتها ،

مترجم گوید : و پوستها ،

مصنف ره فرموده است که : جایز است خرید آن .

مترجم گوید که : و همچنین حلال و پاک است .

مصنف ره فرموده است که : و لازم نیست تفحص کردن از حال آن .

مترجم گوید که : به علاوه خلافتی در میان علماء امامیه در این باب نمی باشد ،

و اخبار نیز دلالت بر آن میدارد ، و مناط در بودن بازار بازار مسلمان ، عرف است .

و در موثقه اسحق بن عمار از حضرت کاظم ع مروی است که : فرمود که : هر

گاه غالب مسلمانان باشند ، باکی نمی باشد . و گفته اند که : فرق نمی باشد میان

آنکه آن ذبیحه ، یا گوشت ، یا پوست ، در دست معلوم الاسلام باشد ، یا مجهول

الاسلام . و نیز فرق نمی باشد در مسلمان ، میان آنکه ذبیحه اهل کتاب را حلال داند

یا نه ، به جهت عموم ادله .

و علامه در تحریر اعتبار نموده است که آن مسلمان . ذبیحه اهل کتاب را حلال نداند . و متأخرین حکم به ضعف آن نموده اند . چه غالب مخالفین ذبایح ایشان را حلال میدانند . پس باید که جایز نباشد خریدن آنها از دست مخالفین . و اخبار بر خلاف آن می باشد .

**مسأله دویم :** هر حیوانی که نتوان او را ذبح یا نحر کرد . یا به جهت سرکشیش ، یا افتادن آن در موضعی که ممکن نباشد مذکی را رسیدن به موضع تذکبه آن ، و ترسیده شود مردن آن ؛ جایز است که عقر شود . یعنی : پاره شود بشمشیر ، یا غیر آن از آنچه زخم کند . و حلال می شود ، هر چند آن زخم بر نخورد به موضع تذکبه .

**مسأله سیم :** هرگاه پیچیده و شکسته شد بدون بریدن گردن ذبیحه ، و باقی ماند اعضاء ذبح ؛ پس اگر بوده باشد حیاتش مستقر ، ذبح کرده می شود . و حلال می شود به ذبح ؛ و اگر نه ، بوده باشد میتة . و معنی حیوانی که حیاتش مستقر باشد ، آن است که ممکن باشد که زنده باشد مثل آن حیوان ؛ آن روز یا چند روز . و همچنین است حکم . هرگاه زخم زده باشد بر آن درنده .

و اگر حیاتش مستقره نباشد ، و آن چنین است که حکم می شود بمردن آن در عاجل ، یعنی : در کار جان دادن باشد ؛ حلال نمی شود به ذبح ، چونکه حرکاتش مثل حرکت مذبوح است .

مترجم گوید که : گذشت در کلام مترجم آنچه متعلق به امثال این مقام می بود ؛

فتد کر .

**مسأله چهارم :** هرگاه نذر کند قربان کردن قربانی معینی را . بر طرف می شود ملک او از آن . و اگر تلف کند آن را ، می باشد بر او قیمت آن . و اگر نذر کند قربان کردن آن را در وقتی که او بی عیب باشد ، پس عیب ناک شود ؛ نحر کند آن را با همان عیب ، و مجزی است او را . و اگر گم شود ، یا هلاک شود . یا ضایع گردد بدون تقصیری ، یعنی : از جانب او ؛ ضامن نیست .

**مسأله پنجم :** اگر نذر کند قربانی را . پس ذبح کند آن را در روز قربان

غیر او : و نیت نکند از جانب او : کفایت نمیکند از او .  
و اگر نیت کند از جانب او : کفایت کند او را ، هر چند امر نکرده باشد او را .

**مسأله ششم :** هرگاه نذر کند قربانی را ، و واجب شود : ساقط نمی شود مستحب بودن خوردن از آن .

**مسأله هفتم :** تذکیه ماهی ، بیرون آوردن آنست از آب زنده . و اگر بیرون جهد از آب ، پس بگیرد آن را پیش از مردنش : حلال است .

مترجم گوید که : یعنی تذکیه ماهی ، گرفتن آن است زنده . خواه بگیرد آن را از آب بدست ، یا آلت صید ، یا بگذارد بر آن دست خود را بیرون آب ، در حالتی که زنده باشد . خواه بیرون آورند آن از آب مسلمان باشد ، یا کافر . بعد از آنکه معلوم باشد که آن کافر بعد از آنکه از آب آن را بیرون آورده مرده است . و شرط نمی باشد در حلال شدن ماهی ، تسمیه ، و باقی آنچه در ذبح معتبر می باشد . و این همه بنا بر مشهور میانه امامیه است . و بعضی از ایشان قایل شده اند باین که آنچه کافر میگیرد حرام است . و اخبار دلالت بر قول مشهور میدارد . و شهادت کافر بآنکه زنده گرفته است آن را بکار نمی آید . بلکه باید بداند که کافر آن را زنده از آب گرفت . و بیرون آب مرد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر دریابد آن را زنده به نظر خود ، یعنی : بدون گرفتن آن ؛ در آن خلاف است ، شبه آن اینست که حلال نیست .

و اگر بیرون آورد آن را از آب گبری یا مشرکی ، پس بمیرد در دست او ؛ حلال است .

مترجم گوید که : بشرط آنکه مسلمان مشاهده نماید در وقت بیرون آوردنش از آب . نه آنکه آن گبر یا مشرک بگوید که : چنین نمودم .

مصنف ره فرموده است که : و حلال نیست خوردن آنچه یافته می شود . یعنی : از ماهی ، در دست کافر ، تا دانسته شود اینکه آن مرده است بعد از بیرون آوردنش از آب . . . . . برگرفته شود ، یعنی : ماهی ، و برگردانیده شود در آب .

پس بمیرد ، یعنی : در آب ؛ حلال نیست ، هر چند بند شده باشد در آلت صید ، یعنی : مثل دام و شبکه و نحو آنها ، به جهت آنکه آن مرده است در چیزی که در آن حیات آن است ، یعنی : آب . و آیا حلال است ماهی زنده ؟ بعضی گفته‌اند : نه . و وجه جواز است ، به جهت آنکه آن تذکیه کرده شده است ، یعنی به سبب بیرون آوردن از آب .

مترجم گوید که : این قول اشهر نیز می‌باشد . و عمومات نیز دلالت میکنند بر حلیت .

مصنف ره فرموده است که : و اگر نصف کند شبکه‌ای را ، پس بمیرند بعضی از آنچه واقع شده‌اند در آن شبکه ، یعنی : بمیرند در آب ، و مشتبه شود مرده بزنده یعنی : مشتبه شود مرده بیرون آب ، بمرده در آب در شبکه ، بعضی گفته‌اند که : حلالند همه ، تا آنکه دانسته شود مرده بخصوصه . و بعضی گفته‌اند که : همه حرامند ، به جهت غالب گردانیدن حرمت ، یعنی : بر اباحه . و اول نیکو است .

مترجم گوید که : مختار مصنف ره قول جمعی از امامیه است . و دلالت میکند بر آن صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه حلبی و اخبار دیگر . و قول دوم قول اکثر متأخرین است . و دلالت میکند بر آن روایت عبدالعزیز . و بعضی آن را تأویل نموده‌اند به جهت جمع میانه ادله .

و در مسأله قول سیمی نیز می‌باشد ، و آن قول بعضی از امامیه است به حلال بودن همه آنها ، و اگر چه ممتاز و معلوم باشد آنی که در شبکه در آب مرده است ، نظر به عموم ادله .

و شهید اول در دروس گفته است :

در اخبار صحاح تعلیل شده است حلیت بآنکه شبکه و حظیره چونکه وضعمش در اغلب از برای صید کردن است ، پس می‌باشد جاری مجرای مقبوض به بد . پس همینکه در شبکه مرد ، اگر چه در آب باشد ؛ حلال باشد .

بلی ، ظاهراً خلافتی در این نمی‌باشد که هرگاه ماهی در آب در غیر شبکه و منبیره بمیرد ، حلال نمی‌باشد . و به علاوه آنکه بعضی اخبار دلالت بر آن می‌دارد ،



میته بر آن صدق می کند.

مسأله هشتم : تذکبه ملخ گرفتن آن است.

مترجم گوید که : خلافی ظاهراً در این حکم نمی باشد ، و به علاوه دلالت میکند بر آن پاره ای از عموومات ، بلکه خلاف در آن چیزی است که :

مصنف ره فرموده است که : و شرط نیست درگیرنده آن اسلام.

مترجم گوید که : بنا بر اشهر ، و بنا بر این همین معتبر علم بهمرسانیدن است بآنکه آن زنده گرفته شده است ، چنانکه در ماهی گلشت. و گفته اند که : کافی نمی-

باشد مشاهده آن ، در وقتی که میبرد پیش از گرفتنش ، خواه بسوزانیدن مرده باشد یا از جانب خود ببرد ، و خواه قصد قتلش نموده باشد چنین یا نه ،

چنانکه مصنف ره فرموده است که : و اگر ببرد پیش از گرفتنش ، حلال

نیست. و همچنین اگر بیفتد در نی زاری آتش ، پس بسوزد آن را ، و در آن ملخی باشد ، حلال نیست ، و هر چند قصد نموده باشد آن را سوزاننده.

مترجم گوید که : ظاهراً خلافی در این نبوده باشد. و دلالت میکند بر آن روایت

عمار بن موسی .

مصنف ره فرموده است که : و حلال نیست دبا ، یعنی : بچه ملخ ، تا آنکه

خود تواند پربد. پس اگر گرفته شود پیش از آن ، خورده نمی شود ، یعنی : حلال نیست خوردن آن.

مترجم گوید که : به علاوه آنکه خلافی در آن نمی باشد ، دلالت میکند بر آن

صحیحه علی بن جعفر ع.

مسأله نهم : تذکبه جنین ، یعنی : بچه ای که در شکم باشد ، همان تذکبه

مادر او است ، اگر تمام شده باشد خلقت او .

مترجم گوید که : در تعبیر این شرط اخبار مختلف می باشد. بعضی حکم را

معلق به تمامی خلقت نموده اند ، و بعضی معلق بموی و کورک نموده اند ، و بعضی

بموی نموده اند ، و بعضی تمامی خلقت و موی نموده اند. و دور نمی باشد که میانه

موی لازم بوده باشد ، باین حاصل شود جمع میانه اخبار.



مصنف ره فرموده است که: و بعضی گفته‌اند: شرط دیگر آنکه روح در آن داخل نشده باشد. که اگر روح در آن داخل شده باشد، نمی‌باشد چاره‌ای از تذکبه آن.

مترجم گوید که: اعتبار کننده این شرط، شیخ و جمعی دیگر از فقهاء می‌باشند، و مستند ایشان شرط بودن تذکبه حی می‌باشد مطلقاً، و کلیت کبری ممنوع می‌باشد. و عامه متأخرین که از جمله ایشان است مصنف‌ره معتبر ندانسته‌اند این شرط را، و حکم به تذکبه مادرش نموده‌اند، به جهت عموم ادله حلیت بچه در شکم به تذکبه مادرش. ولیکن گفته‌اند که: اگر بچه بیرون آمد از شکم مادر، و بوده باشد حیاتش مستقر، و زمان وسعت تذکبه را داشته باشد؛ باید که تذکبه شود، نظر به شرط بودن آن در هر زنده‌ای. و ظاهر آن است که این صورت محل خلاف نبوده باشد. بلکه بعضی مثل محقق شیخ علی ره گفته‌اند که: اگر حیاتش مستقر نباشد، و زمان وسعت تذکبه را نداشته باشد؛ باید که تذکبه نمود، چونکه معتبر ندانسته‌اند حیات مستقره را در حلال بودن مذبوح. و اگر زمان وسعت تذکبه را نداشته باشد؛ در حلیت و حرمت آن، دو احتمال می‌باشد: و محقق شیخ علی گفته است که: احوط عدم حلیت است؛ و صاحب کفایه گفته است که: قول به حلیت، دور نمی‌باشد، به جهت عموم ادله آن. پس ثمره خلاف در اعتبار و عدم اعتبار این شرط در صورت عدم خروج جنین از شکم زنده، معلوم می‌شود که: اگر محقق بوده باشد که روح داخل آن شده بوده است؛ بنا بر قول شیخ باید که حرام باشد، و بنا بر قول متأخرین باید که حرام نباشد، و بنا بر قول متأخرین ظاهر آن است که واجب نباشد مبادرت نمودن بشکافتن شکم مادر زیاده از حد معتاد.

مصنف ره فرموده است که: و در این شرط اشکال است.

مترجم گوید که: وجه اشکال ظاهر است، چه شرط عدم دخول روح که شرط دوم است با شرط اول که بیرون آوردن موی و کورک بوده باشد، ظاهراً تنافی میدارد، و اخبار نیز خالی است از اعتبار این شرط.

مصنف ره فرموده است که : و اگر تمام نشده باشد خلقتش ؛ حلال نیست اصلاً.

مترجم گوید که : و اگر چه مادرش تذکبه شده باشد ، و ظاهراً خلافی در آن نباشد . چنانکه هرگاه از شکم مرده جنین مرده بیرون آید ؛ حلال نباشد ، زیرا که صدق میکند بر آن مینه که حرام است به نص .

مصنف ره فرموده است که : و با آن دو شرط ؛ یعنی ؛ تمامیت خلقت ، و داخل نشدن روح ؛ حلال می شود به تذکبه مادرش .

مترجم گوید که : خلافی در این صورت نمی باشد ، و دلالت میکند بر آن حدیث نبوی ص و امامی مشهور که « ذکاة الجنین ذکاة امه » تذکبه جنین تذکبه مادر او است . و به علاوه این حدیث ؛ صحاح محمد بن مسلم و حلبی و یعقوب بن شعب و اخبار دیگر نیز دلالت میکند بر آن .

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند که : اگر زنده بیرون آید ، و وسعت نداشته باشد زمان از برای تذکبه ؛ حلال است خوردنش . و اول اشبه است .

مترجم گوید که : مخفی نمیباشد که این قول در مقابل سخن سابق مصنف ره که فرمود : « و با آن دو شرط » تا آخر ، نمی افتد ؛ چه با حصول شرط دویم که عدم دخول روح در آن بوده باشد . چگونگی میتواند شد که زنده بیرون آید ، بلکه این قول از جمله اقوال متأخرین است که اعتبار شرط دویم را ننموده اند ، چنانکه در کلام مترجم نقل آن شد . چه حاصلش آن است که اگر روح در آن زائل شده باشد ، و مادرش تذکبه شود . و او زنده بیرون آید ؛ و حیاتش مستقر نباشد . و وقت وسعت تذکبه آن را نداشته باشد ؛ حلال است . و اگر وقت وسعت تذکبه آن را داشته باشد ، خواه حیاتش مستقر باشد ، یا نباشد ، و تذکبه نشود ؛ حلال نمی باشد . و بنابر این ، پس مختار مصنف ره که فرموده است : « و اول اشبه است » آن خواهد بود که اگر وقت وسعت تذکبه را نیز داشته باشد ، و تذکبه نشود ؛ حلال خواهد بود ، یعنی ؛ اگر حیاتش مستقر نباشد . والا که اگر

حیانش مستقر باشد ، ظاهر آنست که خلافی نباشد در حرمتش ، چنانکه گذشت در کلام مترجم. این بود غایت توجیه عبارت مصنف ره به حسب مقتضای وقت . والله ولی التوفیق.

خاتمه است که در بر دارد اقسامی چند را :

اول در چند مساله است از احکام ذبح کردن ، و این سه است :

**مساله اول :** واجب است فاصله ندادن ذبح تا آنکه تمام چهار عضو بریده شود. پس اگر ببرد بعضی از آن چهار عضو را ، یعنی : یکی یا دو یا سه را ، و رها کند آن حیوان را ، پس کارش برسد به حرکت مذبوح ، و بعد از آن از سر بگیرد بریدن باقی را ، حرام شود ، به جهت آنکه باقی مانده است در آن حیات مستقره . و ممکن است که گفته شود که حلال است ، به جهت آنکه رفتن روحش به ذبح کردن شده است نه غیر. و این قول اولی است.

مترجم گوید که : محقق شیخ علی گفته است که : این وقتی است که حیانش مستقر باشد ، یا زمان وفاء نکند. و اگر چنین نباشد ، حلال نخواهد بود.

**مساله دوم :** اگر شروع کند ذبح کننده در ذبح کردن ، پس بکند دیگری آنچه در شکم او است از اعضاء با هم ، بوده باشد میتة. و همچنین است بجا آوردن هر فعلی که با آن حیات مستقره نماند ، مثل آنکه یکی شروع کند در ذبح و یکی در دو حصه کردن آن.

**مساله سیم :** هرگاه یقین کند باقی ماندن حیات را بعد از ذبح ، پس آن حلال است. و اگر یقین کند به فوت آن پیش از ذبح ، پس آن حرام است. و اگر مشتبه باشد حال آن ، و معلوم نشود حرکت آن مذبوح ، و نه بیرون آمدن خون معتدل ؛ پس وجه غالب ساختن حرمت است.

مترجم گوید که : شکی نمی باشد در مشروط بودن حیات مذبوح در حالت ذبح ، خواه معتبر بدانیم استقرار آن را ، یا اکتفاء نماییم به فی الجملة از آن. و هم چنین شکی نمی باشد در آنکه معتبر می باشد که بعد از ذبح ، و اگر چه اندکی باشد ، حیات داشته باشد به حیثیتی که حرکت بکند بعد از آن.

پس اگر معلوم باشد وجود شرط یا عدمش ، اشکالی در حکم نمی باشد. و اگر حال مشتبه باشد به جهت وجود مانعی از برای علم ، مانند ظلمت و شبه آن ؛ پس در این صورت واقع می شود تعارض استصحابین :

یکی استصحاب بقاء حیات آن تا وقت ذبح و بعد از آن نیز ، و دیگر استصحاب حرمت ، چه پیش از آن در وقت حیات محکوم بود به حرمت ، و حال بر آن باقی می باشد تا خلافش محقق شود.

و مصنف ره استصحاب دویم را که بقاء تحریم باشد ترجیح داده است ، چه در غالب صور تعارض آن را ترجیح میدهند ، و به علاوه نصوص صحیحیه دلالت مینمایند بر آنکه دریافتن تذکبه مشروط میباشد به حرکت نمودن مذبوح بعد از آن ، و شک در شرط موجب شک در مشروط است.

قسم دویم : آنچه واقع می شود بر آن تذکبه. و آن واقع می شود بر هر حیوانی که خوردنی باشد ، باین معنی که بوده باشد پاک بعد از ذبح.

مترجم گوید که : خلافتی در این نمی باشد که تذکبه واقع می شود در حیوان ماکول اللحم ، باین معنی که تذکبه باعث می گردد طهارت و حلیت لحم ، و جواز استعمالات آن را ، مگر آنچه به دلیل بیرون رود.

مصنف ره فرموده است که : پس واقع نمی شود تذکبه بر حیوانی نجس العین مثل سگ و خوک ، باین معنی که می باشد باقی بر نجاستش بعد از ذبح کردن. مترجم گوید که : و خلافتی در عدم وقوع تذکبه بر این قسم از حیوان نمی باشد.

مصنف ره فرموده است که : و آنچه از این دو قسم حیوان بیرون باشد ، یعنی بیرون باشد از بودن ماکول اللحم و طاهر بعد از ذبح ، و از بودن باقی بر نجاست خود بعد از ذبح ، پس آن ، چهار قسم است :

قسم اول : حیواناتی که مسخ شده اند واقع نمی شود بر آنها تذکبه ، مثل فیل و خرس و میمون. و در مسوخ قولی است از برای سید مرتضی که واقع میشود تذکبه بر آنها. و اول اقوی و اشهر است .

مترجم گوید که : محقق شیخ علی در فیل گفته است که : تذکيه بر آن واقع می شود  
قسم دوم : حشرات است ، مثل موش و ابن عرس که نوعی است از موش  
که آن را راسوگویند و سوسمار ، پس در واقع شدن تذکيه بر اینها تردد است . شبه  
واقع نشدن است .

مترجم گوید که : و این قول اشهر نیز میباشد .  
قسم سیم : انسان واقع نمی شود بر او تذکيه به جهت حرمتش . و میباشد .  
میتة هر چند تذکيه شود .

مترجم گوید که : در این قسم حیوان نیز خلافي نمی باشد که قابل تذکيه نمی  
باشد ، باین معنی که پاک نمیگردد مرده اش به سبب ذبح ، و اگر چه جایز باشد  
کشتنش ، مثل کافر که پاک نمیگردد به ذبح ، بلکه باقی می ماند بر نجاستش .  
قسم چهارم : سباع ، یعنی : درندگان ، مثل : شیر و پلنگ و یوز و روباه .  
پس در واقع شدن تذکيه بر اینها تردد است .

مترجم گوید که : وجه تردد از یک طرف آنست که تذکيه حکمی است شرعی .  
و موقوف می باشد بر دلیل شرعی ، و نیست . و از یک طرف دیگر آنکه آنها پاکند .  
پس صلاحیت میدارند انتفاع بردن بپوستهای آنها .

مصنف ره فرموده است که : و واقع شدن شبه است .  
مترجم گوید : به جهت پاره ای عمومات ، و خصوص در دو موثقه **سماعه**  
و سیره مسلمین به استعمال نمودن پوست های آنها بدون منکری از برای ایشان ،  
بلکه شهید فرموده است : قول دیگر در باب سباع معروف نمی باشد قایلش در میان  
قدماء .

مصنف ره فرموده است که : و طاهر می شوند به محض تذکيه ، یعنی : موقوف  
بر دباغت نمی باشد . و بعضی گفته اند : بکار فرموده نمی شوند با تذکيه ، تا آنکه  
دباغی شوند .

مترجم گوید که : و این قول احوط است .  
قسم سیم : در مسائل چند است از احکام صید ، و اینها ده مسأله است :  
مسأله اول : آنچه بند می شود در آلت شکار کننده ، مثل تله و دام : یعنی :

از حیوانات . مالک می شود آن را نصب کننده آن آلت شکار کننده . و همچنین هر چیزیکه عادت شده است شکار کردن بآن .

و بیرون نمیرود از ملکش به برجستن آن . بعد از ثابت شدنش . بلی مالک نمی شود آن را به سبب نشستنش به گل در زمین او . و نه بآشیان گرفتنش در خانه او . و نه برجستن ماهی بسوی کشتی .

و اگر بگیرد زمین گل زاری را به جهت شکار کردن . پس بچسبید صید به مرتبه ای که ممکن نباشد او را خلاص جستن . مالک نمی شود آن را باین عمل ، چون که این آلت شکار کردن نیست به حسب عادت . و در این تردد است .

مترجم گوید که : وجهش آن است که او گردانیده است صید را بعد از امتناع غیر ممتنع به فعل خود بآنچه صلاحیت دارد که آلت باشد ، پس مالک شود آن را . ولیکن مشهور قایل به عدم ملکیت شده اند .

و محقق شیخ علی ره آن را محول به عرف نموده است ، و گذشت در کلام مترجم آنچه متعلق باین مسأله میبود در محلش ، فارجم الیه .

مصنف ره فرموده است که : و اگر بیند بر شکار در را ، و محل بیرون رفتن از برای او نباشد ، یا او را در تنگی بیندازد که متعذر نباشد گرفتنش ؛ مالک شود . و در این نیز اشکال است .

مترجم گوید که : وجه اشکال از یک طرف آنست که نگرفته است آن را به دست خود ، و نه ثابت نموده است آن را در آلت صید ، پس بوده باشد باقی بر اصل اباحت . و از طرف دیگر آنست که بر طرف نموده است امتناعش را به حبله نمودنش بانداختنش در تنگنایی که ممکن نمی باشد او را خلاصی جستن از آن . ولیکن چنانکه مصنف ره فرموده است که : و شاید که شبه آن باشد که مالک نشود مگر با گرفتن بدست یا آلت .

مترجم گوید : و آیا باین عمل او اولی از دیگران می شود بآن ، مثل تحجیر زمین یا نه ؟ شیخ فخرالدین از والد خود نقل نموده است که : بلی او اولی میگردد به آن .

مصنف ره فرموده است که : و اگر رها کند شکار را از دست خود ، بیرون

نمی‌رود از ملک او. و اگر نیت کند رهایی او را از ملک خود، و ببرد نیت خود را از ملکیت آن، آیا مالک می‌شود آن را غیر او به شکار کردنش؟ شبهه اینست که نه، به جهت آنکه بیرون نمی‌رود از ملکش به نیت بیرون کردن. و بعضی گفته‌اند: بیرون می‌رود، مثل آنکه بیفتد از او چیزی کمی، پس واگذار آن را، پس این عمل می‌باشد مثل مباح کردن آن. و شاید که در میان این دو حالت فرق باشد.

مترجم گوید که: فرق چنانکه شیخ فخرالدین در شرح قواعد بیان نموده است آنست که اصل در صید اباحت است، و او مالک شد آن را به جهت قبض آن بسا نیت به ملکیت آن. پس هرگاه رها کرد آن را، و قطع نظر نمود از ملکیت آن؛ پس بر طرف شد سبب تملک، پس بر طرف گردید ملک، و برگشت نمود به اصلش. که اباحت باشد.

و اما چیزیکه حقیر باشد، پس اصل در آن ملکیت است، چونکه مالی است مملوک در اصل، و افعال آن سبب ناقل ملکیت آن از مالکش نمی‌باشد. مخفی نماند که ظاهر سیاق عبارت مصنف ره عکس این فرق می‌باشد، فتدبر.

**مسأله دوم:** هرگاه ممکن باشد شکار را خود داری از راه پریدن، یا دویدن، به حدی که قدرت بر آن بهم نرسد، مگر به پی رفتنی که در برداشته باشد تند رفتن را؛ مالک نمی‌شود آن را اول، و بوده باشد از برای کسی که نگاهدارد آن را.

**مسأله سیم:** هرگاه تیر بزند اول صیدی را، پس ثابت گرداند آن را، و به گرداند آن را در حکم کشته، و بعد از آن بکشد آن را دومی؛ پس آن از برای اول است، و بر دومی چیزی نیست، مگر آنکه نابود کند گوشت آن را، یا چیزی از آن را. و اگر بزند آن را اول، پس ثابت نگرداند، و نگرداند آن را در حکم کشته، و بعد از آن بکشد آن را دومی؛ پس از برای او است نه اول، و لازم نیست بر اول ضامن بودن جنایتی که بر او واقع ساخته است. و اگر ثابت گرداند آن را اول، و نگرداند آن را در حکم کشته، پس بکشد آن را دومی؛ پس دومی تلف کننده است مال سر را. پس اگر آن زخم بر محل تذکیه واقع شده است، پس تذکیه نموده است آن را بوجه معتبر شرعی؛ پس آن از برای اول است، و بر دومی است ادش، یعنی: تفاوت قیمت زنده و کشته. و اگر آن زخم در غیر محل ذبح واقع



شده است ، یعنی : ذبح شرعی به عمل نیامده است ؛ پس بر دویم است قیمت آن ، اگر نبوده باشد از برای مردفاش قیمتی . و اگر بوده باشد از برای مردفاش قیمتی یعنی : مثل آنکه پری داشته باشد ، یا استخوانی که از برای آن قیمتی باشد ؛ بسوده باشد از برای او ، یعنی : اول ، ارش .

و اگر زخم زند آن را ، دویم ، و نکشد آن را ؛ پس اگر درک کرده شود تذکبه آن ، پس آن حلال است از برای اول ؛ و اگر درک کرده نشود تذکبه آن پس آن میتة است ، به جهت آنکه تلف شده است از دو فعلی که یکی از آن دو مباح است و دیگر حرام ، چنانکه بکشد آن را ' سگک مسلمان و مجوسی .

و آیا چه چیز واجب میگردد بر جراحت زننده ، یعنی : دویم ؟ و آنچه بر دویم لازم است که زخم زده است ؛ پس ظاهر این است که اول اگر قادر نباشد بر تذکبه آن ، یعنی : مثل آنکه وقتی برسد که مرده باشد ، یا آنکه این قدر فرصت نباشد که ذبح کند آن را ؛ پس بر دویم است قیمت آن به تمامی ، در حالتی که معیوب باشد به عیب اول ، یعنی : تمام قیمت معیوب به عیب اول . و اگر اول قدرت داشته باشد ، پس اهمال کرده باشد ؛ پس بر دویم است نصفه قیمت آن ، در حالتی که معیوب باشد ، یعنی : به عیب اول .

و شاید که فهم این مسأله منکشف گردد به اعتبار فرضی که ما فرض میکنیم آنرا : و این حیوانی است که قیمت آن ده است ، و جنایت نمود بر او جنایت کننده ای ، پس گردید قیمت آن مساوی نه ، و بعد از آن جنایت نمود دیگری ، پس گردید قیمت به هشت ، و بعد از آن سرایت نمودند هر دو جنایت ، یعنی : مرد آن حیوان از هر دو جنایت ؛ پس در این جا پنج احتمال است ، یعنی : غیر از احتمال مضاف ، که خالی نیست هیچیک آنها از عیبی .

و آن یا الزام کردن دویم است بهمه قیمت آن در حالتی که معیوب باشد به عیب اول ، به جهت آنکه جنایت اول را کسی ضامن نیست به تقدیر آنکه مباح باشد آن حیوان ، یعنی : مثل آنکه صید باشد ، و این ضعیف است ، به جهت آنکه با اهمال کردن تذکبه جاری مجرای شریک است در جنایتش .

مترجم گوید که : این احتمال اول است از پنج احتمال که مصنف ره اشاره



نموده است به توجیهش و وجه ضعفش ، و آن الزام نمودن دویم است به تمام قیمت معیوبی آن به عیب اول .

اما توجیهش ، به جهت آنکه گاه باشد که جنایت اول مباح باشد ، مثل آنکه صید باشد ، و جنایت دویم لامحاله جنایت ملک غیر است ، و حرام می باشد . و هر زمان که جمع شود مباح و حرام که حرام جرح دویم باشد ، او متلف خواهد بود . به جهت آنکه اوگردانیده است گوشت را بی قیمت . پس میباشد ضمان بر اونه اول ، به جهت آنکه ترک نمودن اول تذکیه را ساقط نمی نماید ضمان را از دویم . چنان که اگر کسی مجروح نماید گوسفند دیگری را ، و مالک و گذارد آن را بدون تذکیه تا بمیرد ؛ ساقط نمیگردد ضمان از مجروح کننده .

و اما وجه ضعفش ، و ضمان بودن دویم نصف قیمت معیوبی را ، به جهت آنست که آن حیوان تلف شده است از فعل هر دو باهم ، پس مخصوص نمی باشد ضمان یکی از آن دو ، به جهت محال بودن ترجیح بلا مرجع . چنانکه هرگاه گوسفندی که مملوک باشد ، آن کس آن را مجروح نماید ، و بعد از آن دیگری آن را مجروح نماید ، و بمیرد از هر دو جراحت ؛ پس ساقط میگردد مقابل جراحت مالک ، و واجب می شود بر دویم مقابل جراحت خودش از قیمت .

و این ، مذهب مصنف ره و علامه در قواعد و تحریر میباشد ، چنانکه ظاهر می شود از تأمل نمودن در قول مصنف ره که فرمود : «پس ظاهر این است» تا قولش : «و شاید که فهم مسأله» ، فتأمل .

مصنف ره فرموده است که : و یا مساوی بودن هر دو است در ضمان بودن ، و این ظلم است بر دویم .

مترجم گوید که : این احتمال دویم است از پنج احتمال ، و وجه ضعفش ظاهر است ، چه لازم می آید که دویم که حیوان معیوب را تلف نموده است در ضمانت مثل اول باشد که حیوان صحیح را تلف نموده است ، و این مستلزم ظلم است بر دویم .

مصنف ره فرموده است که : یا الزام نمودن اول است به پنج و نیم و دویم به پنج ، و آن ظلم است نیز .

مترجم گوید که : این احتمال سیم است ، و وجهش آن است که اول ضمان

می باشد جنایت خود را که یک درهم است به فرض ، و نصف سرایتش را که چهار درهم ونیم است نیز به فرض ، پس اول ضامن میباشد پنج درهم ونیم را ، و دویم نیز ضامن می باشد جنایت خود را که یک درهم است ، و نصف سرایتش را که چهار است نیز به فرض . پس دویم ضامن می باشد پنج درهم را .

و ، نصف ره این احتمال را نیز تضعیف نموده است بآنکه ظلم است نیز ، یعنی : بر دویم ، چنانکه در احتمال دویم ظلم بود بر دویم .

و منشأش آن است که جنایت همین که بدل به نفس شد ، حکمش ساقط می گردد . پس نصف ارش جنایت هر یک داخل میگردد در بدل نصف نفسی که ضامن آن می باشد . پس بر اول خواهد بود نصف درهم به ازاء ارش جنایتش ، و بر او خواهد بود نصف قیمت روز جنایتش که صحیح می بود ، و ده درهم قیمتش می بود . پس بر او خواهد بود نصف درهم به ازاء نصف ارش جنایتش ، و پنج درهم به ازاء قیمت روز جنایتش . و بر دویم خواهد بود نیم درهم به ازاء نصف ارش جنایت ، و چهار درهم ونیم به ازاء قیمت روز جنایتش که مجموع پنج درهم باشد باین تفصیل . و اینکه گفته شد که داخل می شود نصف ارش جنایت هر یک در بدل نفس ، نه همه ارش جنایت در بدل نفس ، وجهش آن است که اگر هر یک منفرد بودند در جنایت ، تمام ارش جنایت داخل بدل نفس می افتاد . و حال که دیگری به فرض شریک او می باشد ، سرایت میکند جنایت آن دیگر نیز در نصف نفس ، پس هر یک ضامن نصف بدل نفس می باشند . پس نصف ارش هر یک داخل نصف بدل نفسی می باشد که او ضامن آن می باشد ، نه آن نصفی که او ضامن او نمیشد ، پس داخل نمی شود ارش جنایت او در بدل نفسی که دیگری ضامن آن می باشد . چنانکه اگر کسی قطع کند دست آزادی را ، و دیگری آن را بکشد ، داخل نمی شود دیه<sup>۱</sup> بد در دیه<sup>۲</sup> نفس . پس بنابراین نصف ارش جنایت دویم داخل نصف بدل نفسی می افتد که خود ضامن آن می باشد ، و نصف دیگر ارش او در مقابل آن نصفی می افتد که اول ضامن آن می بود ، به جهت آنکه او ، یعنی : دویم ، جنایت نموده است بر چیزی که داخل ضمان اول بود .

و هر آنکس که خیانت نماید بر آنچه ضامن میباشد آن را غیر او ، ضامن

خواهد بود از برای آن غیر. پس هرگاه مالک رجوع نماید بر اول به پنج ونیم ؛ باید که رجوع نماید بدویم بچهارونیم که به تمام حق خود رسیده باشد ، و اول نیز رجوع میکند بدویم به نصف.

و اگر رجوع کند مالک به اول به پنج ؛ رجوع مینماید بدویم نیز به پنج ، و دیگر اول رجوع بدویم نمی نماید . و مصنف ره متعرض رجوع اول بدویم نشده است ، لکن مراد اومی باشد قطعاً ، چه معنی ندارد که مالک زیاده از حق خود که ده باشد ببرد ، و مفروض آن بود که الزام می شود اول به پنج ونیم ، و بدویم به پنج ، پس نصف زیاده خواهد بود. پس بنابراین ظمی که بر دویم لازم می آید در احتمال دویم ، در این احتمال نیز بر دویم آن ظلم لازم می آید ، چه هر یک پنج داده خواهند بود ، با آنکه دویم جنایت نموده است بر چیزی که قیمتش کمتر از آنچه بوده است که اول بر آن جنایت واقع ساخته بود.

مصنف ره فرموده است که : یا الزام اول است به پنج ، و دویم بچهار ونیم ، و این تفسیح بر مالک است.

مترجم گوید که : این احتمال چهارم است که هر یک ضامن بوده باشند قیمت روز تلف را بدون ارش جنایت . و چون اول که تلف نمود قیمت آن به فرض ده بود ، آن نصف آن را که پنج است ضامن بوده باشد ، و دویم که تلف نمود قیمت آن نه بود ، پس چهارونیم را ضامن باشد.

و ضعف این قول ظاهر است ، چه نصف از کیسه مالک رفته خواهد بود ، و نه ونیم هاید او خواهد شد ، و وجهی از برای سقوط این نصف نمی باشد.

مصنف ره فرموده است که : یا الزام کردن هر یک از آن دو است به نسبت قیمت آن حیوان در روزیکه جنایت بر او شده است ، و بر رویهم گرفتن هر دو قیمت ، و بسط دادن ده بر آن دو قیمت ، پس می باشد بر اول ده سهم از نوزده سهم از ده . و این نیز الزام کردن دویم است به زیادتی که وجهی از برای آن نمی باشد.

مترجم گوید که : این احتمال پنجم است که اختیار نموده است آن را شیخ ، و قریب شمرده است آن را علامه در قواعد و تحریر . و مبنای آن بر داخل شدن ارش جنایت هر یک است در بدل نفس ، و بر واجب بودن بر مالک است رجوع به کمال قیمت.

و مصنف ره بر این وجه نیز اعتراض نموده است که الزام ثانی است به زیادتى که وجهی از برای آن نمی باشد ، چه قیمت روز تلف اول ده است ، و قیمت روز تلف دویم نه ، و هرگاه این دو جمع شود ، نوزده می شود . پس بنابراین ده درهم که قیمت آن حیوان میبود ، هر درهمی را باید که نوزده قسمت نمود ، ده قسمت آن را اول غرامت کشد ، و نه قسمت آن را دویم . پس باید که ده که عدد دراهم است در نوزده که عدد اجزاء دراهم است ضرب شود ، و حاصل شود یکصدونود ، و بر اول الزام شود صد که پنج درهم و پنج جزو و از نوزده جزو درهم باشد ، و بر ثانی الزام شود نود که چهار درهم و چهارده جزو از نوزده جزو درهم [باشد] ، و حال آنکه آن نصف نه درهم را که چهار درهم ونیم بوده باشد ، بیش تلف ننموده است که عبارت از چهار درهم و نه جزو ونیم بوده باشد ، پس چهار جزو ونیم زیاده از تلفش الزام می شود بدون سبب . بلکه توان گفت که : بر اول هم زیاده الزام شده است ، چه او بیش از نصف ده تلف ننموده است که پنج درهم بوده باشد ، و حال آنکه الزام شده است پنج درهم و پنج جزو از نوزده جزو یکدرهم ، پس پنج جزو از نوزده جزو درهم زیاده الزام شده است بدون سبب ، پس زیادتى لاحق هر دو می شود .

مصنف ره فرموده است که : واقرب آن است که گفته شود که لازم است اول را پنج ونیم ، و دویم را چهار ونیم ، به جهت آنکه ارزش داخل است در قیمت جان . پس داخل می شود نصف ارزش جنایت اول در ضمان نصف ، و باقی میماند بر او نصف ارزش که علاوه می شود بر ضمان نصف قیمت . و این نیز خالی نمی باشد از ضعفی .

مترجم گوید که : این احتمال ششمی است که ، اضافه نموده است آن را مصنف ، و آن مبنی می باشد بر داخل بودن نصف ارزش جنایت اولی در بدل نفس ، چون او ضامن نصف قیمت نفس است ، نه کل ، پس نصف ارزش او نیز داخل می شود ، نه تمام ارزشش . به خلاف دویم که مجموع ارزشش داخل قیمت نفس می شود ، بد جهت آنکه او منفرد در جنایت نمی باشد . چه او وقتی جنایت را به عمل آورده است که پیش از دیگری ، یعنی : اول ، جنایت را به عمل آورده بوده است . پس بنا بر این هرگاه داخل شد نصف ارزش اولی در بدل نفس ، باقی ماند بر او نصف دیگر

ارش که نیم درهم بوده باشد، به انضمام نصف قیمت نفس در روز جنایت او که عبارت از پنج درهم بوده باشد، پس لازم شود او را پنج ونیم و هرگاه مجموع ارش دویم داخل شود در بدل نفس، باقی ماند بر او همان قیمت نصف نفس در روز جنایتش که چهار درهم ونیم بوده باشد، پس لازم است که همین بوده باشد. و وجه ضعفی که، مصنف ره اشاره بآن نموده است، آن است که: اول و دویم هر یک مختص میباشند به تلف نمودن به قدر یک درهم، و ایشان مشترک میباشند در تلف نمودن به قدر هشت درهم. پس هرگاه نصف ارش جنایت اول داخل در بدل نفس بیفتد، باید که از دویم نیز نصف ارش جنایتش داخل بدل نفس بیفتد. و اگر مجموع ارش جنایت دویم داخل بدل نفس می افتد، باید که از اول هم بدین منوال بوده باشد بدون فرقی میانه ایشان، پس بر این احتمال ظلم بر اول خواهد شد.

ولکن بعضی توجیه نموده اند این احتمال را بآنکه: اگر اول منفرد بود در جراحت، و سرایت مینمود؛ الزام میشد بده. پس حال که دیگری شریک او شده است منقطع نمیگردد از اول، مگر به قدریکه لازم ثانی می شود. و ثانی جنایت نموده است چیزی را که قیمت آن نه بوده است، پس غرامت نباید بکشد، مگر نصف نه را که چهار ونیم باشد. و هرگاه آن وضع شود از ده، تنه آن لازم اول می باشد که پنج ونیم باشد.

ولیکن این بعض اسم این نهم زاید بر پنج را ارش نگذارده؛ و از اصل نفس دانسته است.

و بعضی دیگر که خواسته اند تصحیح ارش نمایند فرق گذارده اند میانه جنایت اول و دویم: بآنکه جنایت اول بالاستقلال مستلزم تفویض یک درهم میباشد. پس هر گاه نصفش که داخل بدل نفس میافتد، نصف دیگر آن را باید که از عهده بر آید. به خلاف دویم که اگر چه به اعتبار جنایت او یک درهم نیز تفویض شده است، ولیکن علت آن دو چیز است: سرایت اول و جنایت دویم، نه همین جنایت دویم فقط، لهذا ارش او ساقط میباشد. به خلاف ارش اول.

و این فی الحقیقه توجیه وجیهی می باشد. و بنابر این توجیه این احتمال اسلم احتمالات میباشد. مگر آنکه گفته شود که ارش مطلقاً داخل نفس میافتد، پس بعد از ضمان

نفس اعتبار ارش صحیح نمی باشد. و بنا بر توجیه بعضی سابق که اعتبار ارش می شده از این حرازت نیز سالم می باشد، پس این احتمال بنا بر این توجیه اسلم احتمالات می باشد. والله تعالی يعلم بحقائق الامور.

مصنف ره فرموده است که: و اگر یکی از این دو جنایت از مالک باشد؛ ساقط می شود آنچه در مقابل جنایت او است، و می باشد از برای او مطالبه کردن از جنایت کننده دیگر به رسد جنایتش.

مترجم گوید که: و همچنین اگر جنایت اول مباح بوده باشد، چنانکه اگر بر صیدی واقع شده باشد.

**مسأله چهارم:** هرگاه صیدی باشد که امتناع او، یعنی: بدست نیامدن آن به دو چیز باشد، مثل: کبک و دراج، که ممتنع می باشند بیال داشتن و پریدن و به دویدن، و تیر اندازی بشکند بال آن را، پس دیگری بشکند پای آن را؛ بعضی گفته اند: از هر دو است، و بعضی گفته اند: از دویم است، به جهت آنکه به فعل او اثبات و دفع امتناع حاصل شد، و قول دویم قوی است.

**مسأله پنجم:** اگر تیر بزنند صیدی را دو کس، پس مجروح کنند آن را، و بعد از آن یافته شود مرده؛ پس اگر بر خورده است، یعنی: تیر، به محل ذبح او، و ذبح نموده است آن را، یعنی: به ذبح شرعی، پس آن حلال است. و هم چنین اگر در یابند هر دو آن را، یا یکی از ایشان، پس ذبح کنند آن را؛ یعنی: حلال است. پس اگر در کت نشود ذبح آن، و یافت شود مرده؛ حلال نیست، به جهت احتمال اینکه اول او را باز داشته باشد، و در حکم کشته اش نگردانیده باشد، پس کشته باشد آن را دویم، در حالتی که امتناع کننده نباشد.

مترجم گوید: یعنی: و هر حیوانی که امتناع نکند، محتاج است به ذبح آن، و همین که احتمال حرمت و حلیت در چیزی بهم رسید، تغلیب می شود جانب حرمت چنانکه مکرر گذشت.

**مسأله ششم:** آنچه بکشد آن را سنگ بزخم زدن و دریدن، خورده می شود. و خورده نمی شود آنچه بکشد آن را به صدمه زدن، یا فرو گرفتن، یعنی: بر روی او انداختن خود، یا به تهب و مشقت انداختن و هلاک کردن.

**مسأله هفتم:** اگر تیر زند شکاری را، پس گمان کند آن را، خوک، یا



سگ ، یا غیر این دو از آنچه خورده نمی شود ، پس بکشد آن را ؛ حلال نیست ، یعنی : هرگاه ظاهر شود که حلال گوشت است . و هم چنین اگر بیندازد تیری را بالا پس برسد بشکاری . و هم چنین ؛ اگر بگذرد بسنگی ، پس برگردد ، پس تیری بس آن زند بگمان باقی بودنش ، پس ظاهر شود شکار . و هم چنین اگر بفرستد سگی را در شب ، پس بکشد شکاری ، به جهت آنکه قصد نموده است فرستادن را ، پس در حکم این است که سگ خود رفته باشد .

**مسأله هشتم :** مرغ . هرگاه شکار شود بال چیده ، مالک نشود آن را شکار کننده . و همچنین با هر اثری که دلالت بر مالک کند .

و اگر بال خود را داشته باشد ؛ آن از شکار کننده آنست ، مگر آنکه بوده باشد از برای آن مالکی . و بنابراین اگر منتقل شوند مرغان ، یعنی : مثل کبوتران ، از برجی به برج دیگر ؛ مالک نشود آنها را صاحب برج دوم .

**مسأله نهم :** آنچه جدا شود از ماهی بعد از بیرون آوردنش از آب ؛ ذکی است ، یعنی : حلال است و پاک ، چه بمیرد یا بیفتد در آب ، در حالتی که حیات مستقر داشته باشد ، به جهت آنکه آن جدا شده است بعد از تذکبه اش ، یعنی : تذکبه شرعی آن .

**مسأله دهم :** هرگاه دو کس برخوردند بشکاری بیک دفعه ، پس هر دو باز دارند آن را از سرکشی ؛ آن از برای هر دو است . و اگر یکی زخم زنده باشد ، و دیگری باز دارنده ، یعنی : از امتناع ؛ پس آن از برای باز دارنده است ، و نیست ضمانی بر زخم زنده ، به جهت آنکه جنایت او بر نخورده است ملک غیرش را . و اگر مجهول باشد که کدام باز دارنده اند ، پس شکار در میان هر دو مشترک است . و اگر گفته شود که این بیرون آورده می شود ، یعنی : باز دارنده ، به قرعه ؛ بوده باشد بیکو .

## کتاب اطعمه و اشربه است

یعنی : خوردنیها و آشامیدنیها ، و نظر در آن استدعاء مینماید بیان نمودنشش  
قسم را :  
قسم اول : در حیوان دریا است . و خورده نمی شود از آن مگر آنچه ماهی  
باشد.

مترجم گوید که : صاحب مسالک ادعاء عدم خلاف میانه امامیه نموده است  
در حرمت آنچه از حیوانات دریایی به صورت ماهی نبوده باشد.  
و صاحب کفایه گفته است که : دلیلش بر من ظاهر نشده است . بلکه عموم  
آیات و اخبار بر خلاف می باشد . و نیز مترجم گوید : از آیات مثل : « و احل لکم  
صید البحر و طعامه » ، و از روایات مثل صحیح زرارة که گفت : پرسیدم  
از حضرت ابی جعفر از جری . فرمود که : چیست جری ؟ پس من وصف نمودم  
از برای آن حضرت ، پس این آیه را خواند که : « قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً  
علی طاعم یطعمه » تا آخر آیه . و بعد از آن فرمود که : حرام نموده است  
خداوند چیزی از حیوان را در قرآن ، مگر خوگ را بخصوصه . و مکروه است  
هر چیزی از دریا که نیست از برای او پوستی ، مثل ورق ، و نیست آن حرام ، جز  
این نیست که مکروه است آن . و مثل صحیح محمد بن مسلم که گفت : پرسیدم  
از ابی عبدالله ع از جری و مار ماهی و زمیر ، و آنچه نیست از برای آن پوستی از  
ماهیها ، آیا حرام است آن ؟ پس آن حضرت ع فرمود : ای محمد ، بخوان این  
آیه را که در سوره انعام است که : « قل لا اجد » تا آخر آیه باشد . پس گفت  
که : خواندم آن را تا فارغ شدم از آن ، پس فرمود که : جز این نیست که حرام  
آن چیز است که حرام نموده است خداوند و رسولش در کتابش ، ولیکن بودند که  
مکروه داشتند پاره ای چیزها را پس ما نیز مکروه داریم آنها را . و اخبار دیگر  
باین مضمون بسیار است.

مصنف ره فرموده است که : آن را فلس ، یعنی : پولک باشد.



مترجم گوید که : در میانه علماء اسلام خلافتی در حلیت ماهی که فلس داشته باشد نمی باشد ، و به علاوه عموم آیات و اخبار نیز دلالت بر آن میکنند .  
 مصنف ره فرموده است که : خواه باقی مانده باشد آن فلس بر آن ، مثل شوط یعنی : ماهی سر و دم باریک میان پهن نرم ملمس . و بیاح . یعنی : به کسر باء و تخفیف یاء ، و بعضی آن را به فتح باء و تشدید یاء نیز خوانده اند . آن یک نوع از ماهی است که آن را سفید ماهی گویند ، یا آنکه باقی نمانده باشد فلس مثل کنعت .  
 مترجم گوید که : کنعت بر وزن جعفر به تاء . و بعضی به دال خوانده اند و آن ، یکنوع ماهی که فلس ضعیفی دارد ، و از کثرت حرارت خود را باریک می مالد ، پس فلسش میریزد و باز بیرون می آورد .  
 مصنف ره فرموده است که : اما آنچه نباشد آن را فلسی در اصل مثل جری . یعنی : به کسر جیم و تشدید راء بی نقطه و تشدید یاء که نوعی است از ماهی بسی فلس ، پس در آن دو روایت است ، اشهر آن دو تحریم است .  
 مترجم گوید که : از نسبت دادن این روایت به شهرت ، اشعاری دارد به عدم صحت آن ، و چنین است ، به جهت آنکه اخبار حرمت ، متصف نمی باشد به صحت ، لهذا صاحب کفایه گفته است که : مسأله مشکل است ، و مقتضای قواعد استدلال ، حلیت است .  
 مصنف ره فرموده است که : و همچنین است ذمار ، یعنی : به کسر ذال نقطه دار و تشدید میم و راء بی نقطه بعد از الف که ماهی است شبیه به خسوک و مار ماهی که عجمی است و معرب ، اصلش حیه السمک بوده است ، و زهر به فتح زاء نقطه دار و هاء ساکن در وسط که ماهی درخشنده ایست ، و ثابت نیست که بی فلس باشد ، لکن اشهر در روایت در این جا کراهت است .  
 مترجم گوید که : مشهور میانه امامیه ، حرمت است . و شیخ و جمعی دیگر قایل به کراهت شده اند ، و آن نزدیکتر است به جمع میانه اخباری که دال بر حرمت است ، و اخباری که نافی حرمت است ، به انضمام عموم ادله ، چنانکه معلوم شده . و صاحب مسالک گفته است که : شیخ در نهایت کار غریبی نموده است در حکم مار ماهی ، چه در کتاب مکاسب آن را از جمله مکاسب محظوره دانسته است ، مثل جری و غیر آن از ماهیهایی که حلال نیست خوردنش . و در باب اطعمه آن را مکروه

دانسته است. و در باب حدود گفته است که : تعزیر می شود خورنده جری و مار ماهی و غیر اینها از محرمات. پس اگر عود کند بان ، در مرتبه دویم ، تأدیب می شود. پس اگر حلال داند چیزی از آنها را ، بر او است قتل . و عجب تر از این اختلاف فتوایش ، حکمش میباشد به قتل حلال داننده مار ماهی ، به جهت آنکه همه مخالفین امامیه اجماع دارند بر حلال بودنش ، و امامیه خلاف دارند در آن ، حتی خود شیخ در نهایت و تهلیل و استصبار قابل به حلیت آن می باشد . و حال آن که وقتی شخص کشته می شود که حلال داند چیزی را که حرمتش اجماعی مسلمین باشد ، بلکه همین قدر هم کافی نمی باشد ، و باید که حرمتش ضروری دین اسلام باشد ، مثل حرمت خمر و مینه ، این کجا و حرمت مار ماهی کجا ، که اکثر مسلمین قابل به حلیت آن شده اند ، حتی خود شیخ.

مصنف ره فرموده است که : و خورده می شود ماهی ریثا و ظمزانی ، یعنی به کسر ظاء نقطه دار و میم ساکن و زاء نقطه دار ، و طبرانی ، یعنی : به فتح طاء بی نقطه و فتح باء که یک نقطه از زیر داشته باشد و فتح راء بی نقطه ، و ابلامی . مترجم گوید که : ابلامی به کسر همزة و سکون باء که یک نقطه از زیر دارد . مصنف ره فرموده است که : و اول مایل است بزردی ، و دویم خاکستری رنگ است ، و سیم ماهی مرغوبی است که اندک میل بسیاهی دارد ، و چهارم سیاه است ، و همه اینها صاحب فلس اند.

و خورده نمی شود سنگ پشت و نه وزغ و نه خرچنگ و نه چیزی از حیوان دریا مثل سگ آبی و خوکش . و اگر بیابد در شکم ماهی ماهی دیگر را ، حلال است اگر از جنس حلال باشد . و اگر نه ، حرام است . و به خصوص این حکم چنین ماهی دو روایت است که در طریق یکی سکونی است و دیگر مرسل است .

مترجم گوید که : مرسله ابان است ، و عمومات آیات و اخبار نیز مؤید این دو روایت است . و روایت سکونی آنست که سؤال شد از حضرت صادق ع از ماهی که شکافته شد شکمش ، پس یافته شد در آن ماهی دیگر . آن حضرت فرمود که : خورده میشوند هر دو .

مصنف ره فرموده است که : و از جمله متأخرین کسی است که منع کرده است ، به دلیل یقین نبودن باینکه زنده از آب بیرون آمده است ، و بسا باشد که روایت

ارحج از این دلیل باشد ، به جهت استصحاب حال حیات .  
 مترجم گوید که : این بعض متأخرین ابن ادریس است که منع نموده است  
 اطلاق این دو روایت را ، و شرط نموده است حلایش را با آنکه زنده بیرون آید از  
 شکم ماهی دیگر . و صاحب تنقیح گفته است که : حق قول او است ، به جهت  
 اجماع بر آنکه شرط می باشد در مباح شدن ماهی آنکه زنده از آب بیرون آید ، ولیکن  
 مصنف ره اکتفاء نموده است به ظن بقاء حیات که حاصل می شود از استصحاب .  
 مصنف ره فرموده است که : و اگر یافت شود ماهی در شکم ماری ؛ خورده  
 می شود ، اگر پوستش کنده نشده است ؛ و اگر کنده شده است ، حلال نیست . و  
 وجه این است که حلال نیست ، مگر آنکه بیرون اندازد آن را درحالی که آن ماهی  
 مضطرب و متحرک باشد .

و اگر اعتبار شود با وجود این شرط گرفتن آن زنده ، به جهت محقق شدن  
 تذکیر شرعی ؛ بوده باشد نیکو .

مترجم گوید که : حاصل آن است که مناط حلیت زنده از آب بیرون آمدن  
 آن است .

مصنف ره فرموده است که : و خورده نمی شود طافی ، و آن ماهی است  
 که در آب میمیرد . و تفاوتی نیست که مرده باشد به سببی مثل ضرب علق ، و آن در  
 دردی است که میمیرد ماهی بان ، یا گرمی آب ، یا بدون سبب . و همچنین آنچه  
 میمیرد در دام شکارکننده در آب ، یا در حظیره ها ، یعنی : گودها که در کنار  
 آب میسازند ، و آب در آنها می ایستد . و اگر مزوج شود مرده بزنده به حدی که  
 امتیاز نتوان داد ، بعضی گفته اند : حلال است همه ماهیها . و دوری کردن از آنها  
 اشبه است .

و خورده نمی شود ماهی عنبره خوار تا آنکه استبراء شود ، باین نحو که قرار  
 داده شود در آب ، به قدر یک شبانه روز ، و خورانیده شود چیز پاک . و تخم  
 ماهی حلال حلال است . و همچنین تخم ماهی حرام حرام است . و هرگاه بیسک  
 دیگر مشتبه شوند ؛ خورده می شود آنچه زبر است ، نه آنچه نرم است .

مترجم گوید که : چنین گفته اند مشهور ، و بعضی از امامیه اختصاص نداده اند  
 آن را به حالت اشتباه . و از ابن ادریس منقول است که : گفته است که : خلافی  
 نمی باشد در آنکه هر آنچه در شکم ماهی میباشد پاک است . و علامه نیز در مختلف

متابعت او نموده است. پس همین که ماهی حلال شد، آنچه در شکمش میباشداز تخم و غیره پاک است، خواه نرم باشد و خواه زبر، پس راهی نمیباشد از برای قول این بعض.

### قسم دوم: در حیوانات است.

و خورده می شود از حیوانات انسی، یعنی: حیواناتی که انس دارند به انسان: شتر و گاو و گوسفند.

مترجم گوید که: شک و خلافتی در مباح بودن خوردن گوشت این سه نمی باشد، و به علاوه ادله بسیار بر آن میباشد.

مصنف ره فرموده است که: و کراهت دارد اسب و استر و الاغ اهلی. مترجم گوید که: معروف میانه امامیه کراهت می باشد، و عموم آیات و خصوص اخبار نیز دلالت میکند بر آن. ولیکن از ابوالصلاح منقول است که قایل به حرمت اینها شده است، به جهت ظاهر این آیه: وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوهُنَّ، که لام را لام غایت گرفته است. پس بنابراین منفعت اینها منحصر در سواری آنها میباشد. و مشهور جواب داده اند که: چونکه سواری در آنها اعظم منافع آنها است در غالب، لهذا تخصیص به ذکر یافته است.

مصنف ره فرموده است که: با تفاوتی میانه آنها در مکروه بودن. مترجم گوید که: خلاف شده است در آنکه کراهت کدام یک از این سه شدید تر میباشد، بعضی کراهت استر را شدید تر دانسته اند، و بعضی کراهت خر اهلی را.

مصنف ره فرموده است که: و گاه هست که عارض میگردد حرمت از برای حیوان حلال گوشت از راههایی چند:

یکی از آنها جلال شدن است، و آن اینست که بخورد عذره انسان را نه غیر، پس حرام میشود تا آنکه استبراء کرده شود.

و بعضی گفته اند: مکروه است، و جرام بودن اظهر است.

مترجم گوید که: مشهور نیز قول به حرمت است. و شیخ و ابن جنید قایل به کراهت شده اند. و کلام شیخ در مبسوط، اشعاری به اتفاق امامیه بر کراهت

میدارد . و بعضی به تفصیل قایل شده‌اند که : اگر غذایش منحصر به عنبره باشد ، حرام است ؛ و اگر غالب غذایش عنبره باشد ، مکروه است . و مستند در این باب اخباری است که بیش از رحجان ترک از آن چیزی مستفاد نمی‌شود ، و عمومات نیز در طرف حلیت است ، پس قول به کراهت خالی از قوتی نمی‌باشد . و مشهور چنانکه مصنف ره ، مناط جلال شدن را خوردن عنبره آدمی دانسته‌اند ، نه غیر آن . و ابوالصلاح سایر نجاسات را ملحق بآن نموده است ، و دلیلی از برای آن بجز قیاس نمی‌باشد .

و در تعیین مدتی که بآن ، حیوان جلال می‌شود خلاف است : بعضی تقدیر آن را بان نموده‌اند که عنبره باعث نموبدنش و جزء آن گردد ، و بعضی بیک شبانه روز تقدیر نموده‌اند ، و بعضی گفته‌اند که : بوی نجاست در گوشت و پوستش ظاهر شود . و نصوص معتبره و فتاوی اکثر خالی است از تعیین آن . و از بعضی اخبار ظاهر می‌گردد که معتبر در این باب آنست که عنبره غذای او شود . و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که خلط موجب جلال بودن نمی‌شود . و شیخ در مبسوط و خلاف گفته است که : جلال آن است که اکثر علفش عنبره باشد که معتبر ندانسته‌است که غذایش عنبره خالص باشد . و بعضی آن را محول به عرف نموده‌اند ، و آن به غایت مشکل است . و بعد هذا مشهور طهارت جلال را قایل شده‌اند به جهت عموم ادله . و بعضی آن را قابل تذکیر دانسته‌اند نیز به جهت عموم ادله .

مصنف ره فرموده است : و در استبراء اختلاف است .

مترجم گوید : یعنی : آنکه حرمت یا کراهت حیوان جلال بالذات نمی‌باشد ، بلکه عارضی است که منقطع می‌شود به انقطاع غذا خوردنش از آن ، و ثابت گردد اغتدایش به غیر آن ، به حیثیتی که بر طرف گردد از آن اسم جلال بودن . و مدت حصول این معنی را استبراء گویند . و نصوصی که در تعیین این مدت وارد شده چندان به حسب سند معتبر نمی‌باشد ، و فتاوی فقهاء در این باب مختلف می‌باشد در بعضی ، و متفق در بعضی دیگر ، چنانکه اشاره بهریک خواه شد ان شاء الله .

مصنف ره فرموده است که : و مشهور استبراء شتر است بچهل روز .

مترجم گوید که : این اتفاقی است ، و اینکه مصنف ره فرموده است که :

مشهور به اعتبار همه آنها است ، فلا تغفل .

مصنف ره فرموده است که : وگاو به بیست روز .  
 مترجم گوید که : دلالت میکند بر این قول روایت سکونی .  
 مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند : متساوی است گاو و شتر در  
 چهل روز . و اول اظهر است .

مترجم گوید که : دلالت میکند بر قول دویم ، روایت مسمع . و در باب گاو قول  
 به سی روز نیز می باشد ، و دلالت میکند بر آن مرفوعه ' یعقوب و روایت یونس .  
 مصنف ره فرموده است که : وگوسفند بده روز .  
 مترجم گوید که : دلالت میکند بر این قول روایت سکونی و مرفوعه ' یعقوب  
 و روایت مسمع .

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند : به هفت روز .  
 مترجم گوید که : و بعضی گفته اند : به پنج روز . و روایت یونس وارد شده  
 است چهارده روز . و در باب مرغ آبی و مرغ خانگی در روایت مسمع وارد شده  
 است که : مرغ آبی جلال خورده نمی شود گوشتش ، تابسته شود پنج روز ، و مرغ  
 خانگی سه روز . و روایت سکونی باین مضمون است . و صدوق در مقنع اکتفاء  
 سه روز از برای مرغ آبی نموده است ، و روایت نموده است آن را از قاسم بن  
 محمد جوهری ، و بعضی امامیه در مرغ خانگی پنج روز گفته اند ، و بعضی بیشتر  
 نیز گفته اند . و مستند همه ضعیف است ، و مراعات عرف اولی است ، و احوط  
 مراعات اکثر امرین است ، یعنی : زوال عرفی ، یا اکثر این مقدرات شرعیه .  
 مصنف ره فرموده است که : و اول اظهر است . و چگونگی استبراء ایسن  
 است که بسته شود ، و علف داده شود به علف پاکی در این مدت .

مترجم گوید که : این سخن مصنف ره دلالت دارد که معتبر در جلال آنست  
 که مطلق نجاست را بخورد ، و این منافی آن چیز است که خود معتبر دانست در  
 جلال چنانکه گذشت . و بعضی گفته اند که : طاهر بالاصالة کافی است در استبراء ،  
 و اگر چه بالفعل طاهر نباشد . و در روایاتی که در باب استبراء وارد شده است ،  
 اعتبار حبس آن حیوان را نموده اند ، نه علف دادن به طاهر . و ظاهر آنست که  
 مقصود رفع این اسم است از آن ، و موقوف نباشد نه بر حبس و نه بر علف دادن



به ظاهر ، بلکه توان گفت که هر چه غیر حلزونه بخوراند آن را ، کافی باشد در رفع این اسم . ولیکن قول مشهور به احتیاط اقرب است . و مذکور شد در کلام مترجم که ماهی جلال استبرایش بیک شبانه روز میباشد نزد اکثر ، و مستند ایشان روایت یونس از حضرت رفیع می باشد ، و صدوق ره اکتفاء نموده است بآن روز تا شب ، و مستندش روایت قاسم بن محمد جوهری است .

دویم : آنست که بیاشامد ، یعنی : حیوان حلال گوشتی شیر خوک را . پس اگر محکم نشود ، یعنی : نروید بر آن گوشت ، و سخت نشود استخوانش ، و زیاد نشود قوتش ؛ مکروه می شود . و مستحب میباشد استبرایش به هفت روز ، یعنی : اگر شیر خوار نمی باشد ، علف داده شود به غیر آن ؛ و اگر شیر خوار است ، شیر داده شود به غیر شیر خوک . و اگر محکم شود ؛ حرام می شود گوشت آن حیوان ، و گوشت نسل آن .

مترجم گوید که : مستند حرمت ، اخباری چند است که خالی از ضعف سند نمی باشد . ولیکن اصحاب عمل نموده اند بانها . ولیکن تعدی به غیر خوک نمی شود . مصنف ره فرموده است که : سیم : هرگاه وطی کند انسانی حیوان ماکسول اللحم را ؛ حرام می شود گوشت آن و گوشت نسل آن ، یعنی : آنچه بعد از وطی بهم رسیده باشد .

مترجم گوید که : این حکم مشهور میانه فقهاء می باشد . و نیز مشهور است که : اگر مقصود از آن حیوان سواری نباشد ؛ باید که آنرا ذبح نمود ، و گوشتش را با آتش سوزانید .

مصنف ره فرموده است که : و اگر مشتبه شود آن حیوان به غیر این حیوان ، مثل آنکه در گله یا رمه باشد ؛ قسمت کرده می شود بدو فرقه ، و قرعه زده می شود بر آن یکبار ، بعد از آن بار دیگر ، تا آنکه یکی بماند .

مترجم گوید که : هرگاه فرد باشد در هر بار ، بودن یکی در یک طرف مغتفر است . و این حکم بنا بر مشهور است ، و مستند ایشان روایت مسمع از حضرت صادق ع ، و روایت محمد بن عیسی است . و در باب او کلامی می باشد . ولیکن مورد دو روایت مزبور بهیچ می باشد ، نه هر حیوان حلال گوشتی . لهذا علامه

این حکم خلاف اصل را مخصوص به مورد روایت نموده است. و هرگاه غسل بدو روایت مزبور نشود، مقتضای قواعد آنست که در شبهه غیر محصور جایز است خوردنش، تا آنکه یکی باقی ماند.

مصنف ره فرموده است که: و اگر بیاشامد شراب را، حرام نمی شود گوشت آن، بلکه شسته می شود و خورده می شود. و خورده نمی شود آنچه در شکم آنست یعنی: از جگر و دل و روده ها و غیر آنها.

مترجم گوید که: چنین گفته اند مشهور، و نیز گفته اند که: واجب است شستن گوشت. و مستند ایشان در این حکم روایت زید شحام است، و آن با آنکه ضعیف است و فاء به تمام مدهای ایشان نماید، لهذا ابن ادریس مخالفت نموده است ایشان را، و قابل به کراهت شده است.

مصنف ره فرموده است که: و اگر بیاشامد، یعنی: حیوان ماکول اللحم بول را، حرام نمی شود، و شسته میشود آنچه در شکم آن است، و خورده می شود. مترجم گوید که: این حکم نیز مشهور می باشد، ولیکن مستندش نیز روایت بسیار ضعیفی می باشد. اما کسی از امامیه آن را رد ننموده است، یعنی: منجبر است به عمل اصحاب. و بعضی گفته اند: این در وقتی است که فی الحال بعد از شرب کشته شود، به خلاف آنکه بعد از خوردن کشته شود، به حیثی که بول جزء بدنش شده باشد، و بر ظاهر اعضایش نبوده باشد. و هم چنین در باب خمر، مراد همان وقت است. اما بعد از استحاله حرام نمی باشد. و بواطن هرگاه متمیز نباشد عین نجاست، نجس نمیشود. و بعد هذا، فرق میانه خمر و بول در آنکه در اول حکم شده است به حرمت آنچه در اندرون آن می باشد، و وجوب شستن گوشت، و در دویم همین حکم شده است بشستن آنچه در اندرون است، آنست که، خمر لطیف است، و صلاحیت غذائیت را میدارد. پس اگر خورده شود، و فی الحال کشته شود، چون سریع النفوذ است، و اعضاء آن را به جهت غذائیتش جذب میکند، نجس میشود گوشت آن، به خلاف بول که اعضاء آن را جذب نمی کند، بلی، چون که باندرون رسیده است آنها را می شویند.

مصنف ره فرموده است که: و جرام است سگ و گربه، چه اهلی باشد و چه وحشی.



مترجم گوید که : اولی این بود که مصنف ره بعد از سگک به عوض گربه ،  
خوک را ذکر کند ، به جهت نص و وفاق بر حرمت این دو ، و گربه را در ذیل  
سباع ذکر کند ، چنانکه ظاهر است .

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد اینکه ، ذبح کند بدمت خود  
آنچه پروریده است آن را از حیوان .

مترجم گوید که : مخفی نمیباشد علم مناسبت ذکر این مسأله در این کتاب ،  
بلکه موضع آن کتاب ذباحه بود ، چه کراهت تعلق میگیرد به فعل شخص ، نه  
بگوشت آن حیوان که مقصود در این کتاب آن می باشد .

مصنف ره فرموده است که : و خورده میشود از حیوانات وحشی گاو و قوچ  
کوهی و گورها و آموها و بجمورها .

مترجم گوید که : در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که : آن حیوانی  
است که دو شاخ بلند دارد که شیهند به اره که میرد بآنها درخت را . هرگاه  
تشنه شود ، و بر سر آب آید ، و به بیند که درهم پیچیده اند و نمیتواند که وارد شود  
بر آب ؛ میرد درختان را ، و وارد میشود بر آب . و شاخهای او مثل شاخ گاو کوهی است  
که هر ساله میاندازد آنها را .

مصنف ره فرموده است که : و حرام است از حیوانات وحشی ، آنچه سباع  
باشد ، و آن چیز است که بوده باشد از برای آن چنگالی ، یا نیشی که بلرد بآن ،  
چه قوی باشد مثل شیر و پلنگ و یوز و گرگ ، یا ضعیف باشد مثل روباه و کفتار  
و شغال .

مترجم گوید که : و مثل گربه ، فلائفل . و در حرمت آنها خلافتی نمیباشد ،  
و به عذوه دلالت میکند بر آنها اخبار متعدده ، مثل صحیحہ داود بن فرقد و حسنہ  
حلبی و غیر آنها . ولیکن پاره ای اخبار دلالت بر حلیت سباع می کند ، مثل خبری  
که شیخ از محمد بن مسلم به سند صحیح از ابی جعفر روایت نموده است که  
دلالت میکند بر انحصار حرمت در آنچه در کتاب الله حرام شده است ، و فرمود  
که : بخوان این آیه را که « قل لا اجد فیما اوحي ، الی آخره . و شیخ آن را حمل  
نموده است بر آنکه : آنچه حرمتش غلیظ و شدید بوده باشد ، منحصر در آنست

که در کتاب الله حرام شده باشد . و احادیث دیگر باین مضمون یا قریب بآن وارد شده است ، مثل صحیحہ زرارہ از ابی عبد اللہ ع ، و مثل صحیحہ زرارہ نیز از ابی جعفر ع ، و صحیحہ محمد بن مسلم ، و حسنہ زرارہ ، و محمد بن مسلم از ابی جعفر ع ، و صحیحہ زرارہ از احمدیما . و شناختن راه تأویل این همه اخبار خالی از اشکالی نمیباشد ، والله یعلم حقایق احکامه .

مصنف ره فرموده است که : و حرام است : خرگوش و سوسمار و حشرات همه آنها ، مثل مار و موش و عقرب و موشهای بزرگ صحرائی و جعل و زنجره و سوسک حمام که در این بلاد آن را خروسک گویند ، و کبکها و شپش . و همچنین حرام است موش دشتی و خار پشت و وبر ،

مترجم گوید : به فتح و او وسکون باء یک نقطه از زیر دار جانور کی است بزرگتر از گربه ، و سیاه رنگ است و کوچکتر از ارنب است ، و از برای آن دم نمیباشد .

مصنف ره فرموده است که : و خز ،

مترجم گوید که : آن جانوری است کوچک که بیرون میآید از دریا شبیه بروباه ، و میچرد در بیابان ، و میرود در دریا ، و از برای آن کرکی است که ساخته میشود جامهها .

مصنف ره فرموده است که : و فنک ،

مترجم گوید : به فتح فاء و نون ، حیوانی است که پوست آن پاکیزه ترین اقسام پوستهاست ، و شریفترین آنها و معتدلترین آنها .

مصنف ره فرموده است که : و سمور و سنجاب ،

مترجم گوید که : این دو معروف میباشند .

مصنف ره فرموده است که : و چلباسه و لحکه .

مترجم گوید : مثل حمزه .

مصنف ره فرموده است که : و این جانوری است کوچک که در ریک فرو میرود که تشبیه میشود بآن انگشتان دختران باکره .

مترجم گوید که : آنچه مصنف ره ذکر فرموده از حرمت این حیوانات معروف

و مسفور در کتب فقهاء میباشد ، ولیکن دلیل وفاء به اثبات تمامی آنها نمی کند .  
بلی از پاره‌ای اخبار کراهت بعضی از آنها میرسد ، و شاید که از بعضی از آنها  
حرمت بعضی از این حیوانات نیز مستفاد شود ، فتبع .  
و نیز مترجم گوید که : در حرمت مسوخات اختلافی نمی باشد ، و به علاوه  
اخبار نیز دلالت بر آن میکنند .

قسم سیم : در مرغهاست . و حرام از آنها چند صنف است :  
اول : آنکه صاحب چنگالی باشد که قوی و غالب باشد بآن بر مرغان ، مثل  
باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه ، یا آنکه ضعیف باشد مثل نسر ، یعنی : کرکس  
و زخمه ، یعنی : لاشخور و بغاث .  
مترجم گوید : بهر سه حرکت باء و غین ، نزدیک لاشخور است ، و بعضی گفته اند  
هر مرغ شریری که صلاحیت شکار کردن نداشته باشد . و در حرمت آنچه مذکور  
شد خلافتی نمیباشد .

مصنف ره فرموده است که : و در کلاغ دو روایت است .  
مترجم گوید که : دو قول است : جمعی به حرمت قابل شده اند ، و برخی  
به کراهت ، بلکه سه قول است :  
چنانکه ، مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته اند : حرام است سیاه و  
سفید آن که در این بلاد آن را کلاغ کاشی گویند ، و حرام است کلاغ بزرگی که در  
کوهها مسکن میگیرد ، و حلال است زاغ و آن را کلاغ زرع گویند که در زرعهها  
میباشد ، و غداب بکسر غین و فتح دال اول با نقطه و دویم بی نقطه ، و آن کلاغی  
است کوچکتر از زاغ ، و میل دارد به خاکستری ، و نیست خاکستری .  
مترجم گوید : این قول به تفصیل قول مشهور است ، و محقق شیخ علی ره  
گفته است که : و احوط تحریم غداف است . و بعد از آن گفته است که : استنباط  
این قول خالی از تکلفی نمیباشد ، و اجتناب از کل احوط است . و ابن ادریس  
غیر از زاغ را حرام دانسته است ، به جهت صحیحه علی بن جعفر از برادرش .  
ولیکن این خبر معارض است به صحیحه زراوة از اجماع که هیچ کلاغی حرام  
نیست . و در خبر غیاث است که مکروه است کلاغ ، چونکه فاسق است . و شیخ

این خبر را مستند جمع خود دانسته است که حمل بر کراهت نموده است صحیحه علی بن جعفر راع .

دویم : هر مرغی که صغیف او ، یعنی : بال بهم زدن آن ، وقت پریدن بیشتر باشد از صغیف ، یعنی : بال بهم زدن او در وقت پرواز ، حرام است . و اگر مساوی باشند آن دو ، یا بوده باشد بال بهم زدن او بیشتر از بال بهم زدن او ؛ حرام نیست .

مترجم گوید که : این حکم معروف از مذهب امامیه میباشد ، و مستند آن اخبار متعدده است . و لیکن در اخبار صورت تساوی مذکور نمیشد . و لیکن دلالت میکند بر آن عموم آیات و اخبار .

مصنف ره فرموده است که : میم : هر مرغی که سنگدان و چینه و خار عقب پا هیچیک ندارد ، پس آن حرام است . و هر نوعی که یکی از آنها را دارد ، پس حلال است مادام که تصریح نشده باشد به حرمت آن .

مترجم گوید که : این قاعده نیز منصوص در اخبار و معروف از مذهب اصحاب میباشد ، و این قاعده و همچنین قاعده سابقش فرق نمیشد میان مرغ صحرائی و مرغ آبی ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن خواهد فرمود .

مصنف ره فرموده است که : چهارم : آنچه شامل باشد او را تحریم به خصوصه ، یعنی : تنصیف بر حرمت آن بخصوصه شده باشد در احادیث [مانند] خفاش ،

مترجم گوید که : آن را خشاف و وطواط نیز گویند ، و آن را بزبان فارسی شب پره گویند ، و آن مرغی است که در شب چشمش می بیند و می پرد ، و در روز نمی بیند و نمی پرد ، و حرمت آن معروف و مسطور در کتب میباشد . و دلیل ایشان بر حرمت آن ، بودن آن از خبائث ، و پاره ای روایاتی که دلالت میکند بر بودن آن از جمله مسوختات میباشد .

مصنف ره فرموده است که : وطاوس .

مترجم گوید که : حرمت طاوس نیز معروف در میان امامیه ، و مسطور در کتب ایشان میباشد ، و مستند ایشان روایت سلیمان بن جعفر است که دلالت میکند بر بودن آن از جمله مسوخ ، و نیز روایت آن دلالت میکند بر حلال نبودن خوردن آن و تخمش میباشد .

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است هدهد.  
 مترجم گوید که : کراهت هدهد نیز معروف در میان امامیه میباشد ، ولیکن آنچه از اخبار ظاهر میگردد ، کراهت قتل و اذیت رسانیدن آنست .  
 مصنف ره فرموده است که : و در خطاف ، یعنی : پرستوک ، دو روایت است .

مترجم گوید که : بلکه دو قول است : حرمت و کراهت . و دلیل کراهت نبودن دلیل صالحی از برای حرمت ، به علاوه آنکه عمومات دلالت بر حلیت میکند ، و آنچه روایت شده است از ابی عبدالله ع که فرمود که : خبر داد مرا پدرم از جدم که نهی فرمود رسول خدا ص از شش چیز : مگس عسل و مورچه و بک و سرد و هدهد و خطاف .

ولهذا مصنف ره فرموده است که : و کراهت اشبه است . و کراهت دارد فاخته .

مترجم گوید که : به جهت آنچه روایت شده است که طایر شومی است . و در دلالت این بر کراهت خوردن آن تأمل است ، بلکه دال است بر کراهت عمل .  
 مصنف ره فرموده است که : و قبره .

مترجم گوید که : آن ، مرغی است تاجدارخاکستری ، و آن را هوجه گویند . و دلیل بر کراهت آن نیز روایت است .

مصنف ره فرموده است که : و جباری که ، فارسی آن ، شواظ است .  
 مترجم گوید : و در طبایع الحیوان مذکور است که آن شدیدترین مرغان است از حیث پریدن ، و دورترین مرغان است از حیث شوط بزرگ کردن ، و خاکستری رنگ ، و بزرگترین مرغانست از حیث حبله در تحصیل روزی ، و مع ذلک از گرسنگی میبرد . و کراهت آن نیز معروف و مسطور است در کتب . و علامه در تحریر گفته است که : روایت شاذی دلالت بر کراهت آن میکند ، ولیکن پاره‌ای اخبار نیز دلالت بر عدم کراهت آن میکند .

مصنف ره فرموده است که : و غلیظ تر از آن از حیث کراهت سرد است و صوام و شقراق ، و اگر چه حرام نباشند .

مترجم گوید که : سرد به ضم صاد و فتح زاء ، مرغی است بزرگ سر که

صید میکند عصفورها را ، و آن اول مرغی است که روزه شد به جهت خداوند تعالی .

و صوام مرغی است که رنگش رنگ غبار است ، و دراز گردن است ، و واكثر اوقات بیتوته میکند در درخت خرما .

و شقراق برون قرطاس . مرغی است که بالهای سبز دارد . و کراحت این سه نیز مشهور و معروف میباشد ، ولیکن مستند ایشان بر کراحت دلالت نمیکند بر کراحت خوردن آنها . بلکه [بر] کراحت کشتن و اذیت نمودن ایشان بیش دلالت ندارد .

مصنف ره فرموده است که : و باکی نیست به حمام ، یعنی : کبوتر ، همه آن .

مترجم گوید که : حمام ، جنس است از برای هر مرغی که طوق داشته باشد مثل قمری ، یعنی : فاخته طوق گردن که رنگش کبود است ، یا آنچه بیاشامد آب را بدون مکیدن .

و آن شامل میباشد آنچه شمرده است آنها را مصنف ره : و دبسی یعنی : دو شابی رنگ که رنگش سرخ است ، و ورشان که سفید رنگ است . و همچنین باکی نیست به حجل ، یعنی : آنچه که منقار و پاهای آن سرخ است ، و به قنبر کبوتری است . و بعضی گفته اند : کبک ماده است ، و دراج مشهور است ، یعنی : تذر و و کبک و قطاء که آن را اسفروود و برف چینه گویند . و طیهوج ، یعنی : آنچه شبیه است به کبک ، وزیر بالش سیاه و سفید است ، و پاها و گردنش دراز است ، و گفته اند که : از مرغان آبی است . و دجاد ، یعنی : مرغ خانگی . و کردان یعنی : آنچه شبیه است به مرغ آبی . و بعضی گفته اند که : قاز است ، و مشهور است که در شب نمی خوابد از احتیاط . و کرکی ، یعنی : کلنک ، و صعوه ، یعنی : آنچه بعضی باز یار گویند ، و به قدر گنجشگی است مایل بسفیدی و دم درازی دارد ، و دایم آن را حرکت میدهد ، و بر لب آب می نشیند .

و معتبر است در مرغ آب ، آنچه معتبر است در مرغی که مجهول باشد ، یعنی از مرغ بیابان ، از غالب بودن دفیف ، یعنی : زدن بال بهم وقت پریدن ، یا مساوی بودن آن با صفیف ، یعنی : راست کردن بال ، و بهم نزدن آن وقت پریدن ، یا



داشتن یکی از این سه نشان که سنگدان و چینه دان و خار پا باشد. و خورده میشود مرغ یا این نشانها ، هر چند بخورد ماهی را .  
و اگر بخورد یکی از این مرغها محض عنبره انسان را ، ملحق گردد آن را حکم جلال ، و حلال نیست تا استبراء کرده شود ، پس باید که استبراء شود : و مرغ آبی و آنچه شبه آن باشد ، یعنی : در جثه ، پنج روز ؛ و مرغ خانگی و آن چه شبیه آن باشد ، یعنی : در جثه ، سه روز ؛ و هر مرغی که بیرون باشد از این دو ، یعنی : به حسب جثه ، استبراء کرده میشود بآنچه بر طرف گردد از آن حکم جلال بودن ، زیرا که در سایر قرار داد معینی نمیشد . و حرام است زنبورها و پشه و مگس .

مترجم گوید که : حرمت این سه نیز معروف و مشهور میانه امامیه میباشد . و مستند حرمت زنبور را دلالت پاره ای روایات بر بودن آن از مسوخ دانسته اند ، و صاحب مسالک ، دلیل حرمت همه را بودن آنها از خبائث دانسته است ، و محقق اردبیلی آن را انکار نموده است .

مصنف ره فرموده است که : و تخم هر چه خورده میشود حلال است . و هم چنین تخم آنچه حرام است حرام است . یعنی : تخم هر حیوانی تابع آن میباشد در حلیت و حرمت ، هرگاه آن حیوان معلوم باشد . و با اشتباه خورده میشود هر آنچه مختلف باشد دو طرف آن ، یعنی : سر آن باریکتر باشد از ته آن ، نه آنچه متفق یعنی : مساوی ، باشد دو طرف آن .

و مجشمه حرام است ، و آن هر حیوانیست از پرند و غیر آن که قرار دهد آن را نشان ، وزده شود تیر تا آنکه بمیرد .

و مصبوره حرام است ، و آن هر حیوانیست که مجروح ساخته شود ، و حبس شود تا آنکه بمیرد .

مترجم گوید که : عبدالعظیم بنی عبدالله حسنی که مشهور است به شاه عبدالعظیم از ابی جعفر محمد بن علی ع روایت نموده است که ، گفت : پرسیدم از آن حضرت از : « ما اهل لغیر الله » . فرمود : آنچه ذبح میشود به جهت صنمی یا وثنی یا شجری حرام نموده است خداوند آن را ، چنانکه حرام نموده است میتة و دم و لحم خنزیر را ، بعد از آن فرمود که : « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه ان یاکل

المیته یعنی : پس کسی که مضطر باشد درحالی که باغی و عادی نباشد، پس گناهی بر او نیست که بخورد میته را . پس گفت : عرض نمودم که یابن رسول الله ص چه وقت حلال میشود از برای مضطر میته ؟ فرمود که : حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش که رسول خدا ص سوال شد ، پس عرض شد که : یا رسول الله ص ، ما میباشیم در زمینی کسه میرسد بما مخمسه و تنگسی ، پس چه وقت حلال است از برای ما میته ؟

پس فرمود کلامی که حاصل معنی آن آنست که : مادامی که بر عادت مترفین که غذا را از روی سیری میخورند ، نخورید ، توانید خورد .

پس عبدالعظیم گفت که : عرض نمودم یابن رسول الله ، چیست معنی قول خداوند « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد » ؟

فرمود که عادی سارق ، یعنی : دزد است ، و باغی آنی است که طلب صید میکند به جهت لهو و فخر به ، نه به جهت آنکه صرف عیالش کند ، این دو نتوانند در حالت اضطرار میته را بخورند ، چنانکه در حالت اختیار بر ایشان حرام است ، و نیست از برای این دو کسه تقصیر کنند در روزه و نه در نماز در سفر .

گفت که : پس عرض نمودم : پس قول خداوند که : « والمنخنقة والموقوذة والمتردية و النطیحة و ما اکل السبع الا ما ذکیم » چه معنی دارد .  
فرمود که : منخنقة آن است که خفه کرده میشود .  
و موقوذة آن است که از مرض ، از حرکت بیفتد .  
و متردیه آن است که از مکان بلندی بیفتد پایین ، یا از کوهی بیفتد ، یا بیفتد در چاهی ، پس بمیرد .

و نطیحه آنست که ، حیوان دیگر شاخ زند آن را ، پس بمیرد .  
و « ما اکل السبع » آنست که سبع از آن بخورد ، پس بمیرد ،  
و « ما ذبح علی النصب » آنست که کشته شود از برای معبودین غیر از خداوند از سنگ یا صنم ، مگر آنچه را که دریابی تذکیرش را .

من عرض نمودم که : « ان تستمسروا بالازلام » چه معنی دارد .  
فرمود که : بودند در زمان جاهلیت که می خریدند شتری را در میان ده نفر ، و قسمت مینمودند به تیرها ، و بود تیرها ده . هفت تیر از برای آنها حصه بود . و



سه تیر از برای آنها حصه نبود . اما آنها یکیه حصه داشتند ، پس : قد و توام و نافس و حنس و المسیل و معلی و رقیب بود . و اما آنها یکیه حصه نداشتند ؛ سفیح و منبج و وهدو بودند . که جولان میدادند تیرها را در میانه ده نفر . پس هر آنکس که بیرون می آمد بنامش تیرهایی که حصه از برای آنها نبود ، الزام میشد ثلث قیمت شتر . و چنین میکردند ، تا آنکه واقع میشد سهامی که نصیب از برای آنها نبود ، همه می افتاد در دست سه نفر ، پس الزام مینمودند ایشان را قیمت شتر . بعد از آن نحر میکردند شتر را ، و می خوردند آن هفت نفری که قیمت آن را نداده بودند ، و بان سه نفری که قیمت آن را داده بودند چیزی از آن شتر را نمیدادند . پس چون که اسلام آمد . حرام نمود خداوند جل ذکره این را در آنچه حرام نمود ، و فرمود خداوند عز و جل : **و ان تستقسموا بالازلام ، ذلکم فسق .**

**قسم چهارم :** در جامدات است ، یعنی : چیزهایی که روان نباشد . و بشماره و ضبط در نمی آید حلال از آنها ، پس باید که ضبط و حصر کنیم آنچه حرام است . و به تحقیق که گنشت پاره ای از آن در کتاب مکاسب و تجارات ، و ذکر میکنیم در این جا پنج نوع را :

**اول :** مرده هاست ، و آنها حرامند به اجماع .

**مترجم گوید که :** به علاوه دلالت میکند بر آن آیه و اخبار .

**مصنف ره فرموده است که :** بلی حلال است از آنها ، آنچه حیات ، یعنی :

**روح ، در آن حلول نموده باشد ، و صدق نماید بر آن مرگ ، و آنها :** پشم و مو و کرک و پر است .

**و آیا شرط است در آنها بریدن ؟ وجه ، این است که آنها اگر بریده شوند پس آنها پاکند . و اگر کنده شوند ، شسته شود موضع اتصال آنها . و بعضی گفته اند :** حلال نیست آنچه کنده میشود از آنها . و اول اشبه است .

**مترجم گوید که :** به جهت عیوم ادله ، و تناولش آنها را .

**مصنف ره فرموده است که :** و شاخ و سم و دندان و تخم ، هرگاه پوشیده

باشد پوست بالا را .

**مترجم گوید که :** مشهور این قید را نموده اند . و بعضی این قید را نموده اند ،

چنانکه اکثر روایات نیز مطلق میباشد، بلی در بعضی از روایات قید شده است چه پوشیدن جلد غلیظ.

مصنف ره فرموده است که: وانفعه، به کسر هیزه و فتح لاء، یعنی: مایه پنیر. و در شیر دو روایت است: یکی حلال بودن، و این صحیح تر آن دو است از جهت سند. و شبه حرام بودن است، به جهت نجس بودن آن به ملاقات بامیته پنیر، مترجم گوید که: بلکه در شیر دو قول است: قول اکثر مفسرین حرمت است، به جهت روایت صحیح و غیر صحیح به علاوه عمومات، پس میباشد این استناد از قاعده کلی که مایع هرگاه ملاقات کند نجس را نجس میشود، چنانکه اتفاق نیز مستثنی شد. و قول اکثر متأخرین حرمت است، به جهت اطراء آن قاعده بر عدم تخصصش.

مصنف ره فرموده است که: و هرگاه مزوج شود آنچه تذکیر شوعی شده است بامیته، واجب است دوری از آن، تا دانسته شود آنچه تذکیر شده است بیه خصوصه.

مترجم گوید که: این قول مشهور است میانه متأخرین. و مستند ایشان در این باب قاعده ایست که مطردمی دانند آن را، و آن این است که در مشبه حرام غالب میآید بر حلال، و پاره ای روایات عامیه نبوی صی که فرموده که: جمع نشد حلال و حرام، مگر آنکه غالب شود حرام حلال را. ولیکن این در محصور است، و جهش را چنین گفته اند که: واجب است اجتناب از میته، و تمام نمیگردد آن مگر به اجتناب از جمیع.

و جوابش آنست که وقتی اجتناب از میته لازم است که معلوم باشد. و اگر معلوم نباشد، اجتناب از آن لازم نمیشد، و به علاوه صحیحاً عبدالله بن مسنان از حضرت صادق ع که فرموده که: هر چیزی که در آن حلال و حرام باشد آن حلال است تا آنکه شناسی آن حرام را بخصوصه، پس واگذاری آن را. و همچنین اخبار دیگر همه دلالت بر حرمت میکنند.

مصنف ره فرموده است که: و آیا این مزوج را میتوان فروخت بکسی که حلال داند میته را؟ بعضی گفته اند: بلی. و بسا باشد که نیکو باشد اگر قصد کند فروختن تذکیر شده تنها را.

مترجم گوید که: این کلام توجیهی است از مصنف ره بر اشکال این ادریس بر مشیح و حسن حلی که دلالت میکنند بر جواز بیع آن، و اشکال مزبور اینست که این روایت مخالف اصول مذهب است از جواز بیع میته. و مصنف ره این اشکال را دفع نموده است بآنکه بیع میته نمی باشد، بلکه مقصود بیع آن چیز است که تذکیر شده است فقط. ولیکن بر توجیه مصنف ره نیز اشکال وارد می آید که چونکه مبیع متمیز نمی باشد، پس مجهول باشد، پس ممکن نباشد اقباضش؛ پس صحیح نباشد بیعش به عنوان انفراد. و هرگاه منضمماً فروخته شود لازم می آید جواز بیع میته.

و بعضی از این اشکال که بر مصنف ره وارد می آید، جواب داده اند که این بیع حقیقی نمی باشد، بلکه صورت بیع است، و وسیله است از برای استخلاص مال از دست کافر. و چون شبیه مبیع است از حیثیت دادن عوض، و گرفتن ثمن به ازاء آن، آن را بیع گفته اند.

و بر این جواب نیز وارد می آید که هر کس که بیع میته را حلال میداند، لازم نیست که مالش مباح باشد، بسا باشد که ذمی باشد.

و شهید ره در دروس میل نموده است بآنکه عرض شود بر آتش، و امتحان شود به انبساط و انقباض. و این قیاس است و مع الفارق، چه مورد نص گوشتی است که معلوم نباشد که میته است یا نه، و در ما نحن فیه قطعاً مشتمل بر میته می باشد. مصنف ره فرموده است که: و هر چیزی که جدا شود از زنده؛ پس آن چیز میته است، حرام است خوردن آن، و بکار فرمودن آن. و همچنین است آنچه جدا میشود از دنبه های گوسفند، پس بدرستی که خورده نمی شود، و جایز نیست چراغ افروختن بان. به خلاف روغنی که نجس شده باشد به ملاقات به نجاست.

مترجم گوید: یعنی: نجاستش عارضی باشد. و بالذات نجس نباشد. و آنچه مصنف ره فرموده است، معروف میانه امامیه می باشد، و مستندش بجز پاره ای اخبار ضعیفه در دویم نمی باشد.

دویم: آنچه حرام است از ذبیحه پنج چیز است: سپرز و ذکر و سرگین و خون و دو خصیه.

مترجم گوید که: آن، قول سید مرتضی است. و بعضی گفته اند که خلافی نمی باشد در حرمت چهار چیز از این پنج چیز که غیر از سرگین باشد.

و از مفید و سلار منقول است که خورده نمی‌شوند سیرز و ذکرو دو خصیه. و ظاهر این است که خون را به وضوح واگذارده. چه در حرمت آن خلافی نمی‌باشد. و شیخ صدوق پنج دیگر بر این پنج افزوده است که: نخاع و غدد، یعنی: دشبیل، و رحم و حباء و اوداج بوده باشد. و در حدیثی بجای حباء جلد مذکور است. و فرق میان حباء و رحم آن را گفته‌اند که: مراد از حباء، ظاهر فرج است، و رحم باطن فرج، و در روایتی بدل اوداج عروق است.

مصنف ره فرموده است که: و در بول دان و زهره و بچه دان تردد است. شبه آن حرام بودن است. به جهت آنکه آنها خبیث شمرده میشوند. اما فرج و حرام مغزوی گردن و دشبیل و بیخ انگشتان و نحرزه دماغ، یعنی: خزف کله و دیده، پس بعضی از اصحاب کسی است که حرام دانسته‌است آنها را.

مترجم گوید که: اشاره است به قول شیخ و جمعی دیگر که محرمت را چهارده چیز گفته‌اند: پنج اول و دو چیز از سه چیز بعد که مراره و مشیمه بوده باشد. با این هفت چیز که افزوده است در این مقام.

و ابن ادریس، مثانه را نیز افزوده است، و مجرمات را پانزده گفته است: پنج اول، و سه بعد از آن، و هفت چیز آخر. و بعضی مجرمات را هفت گفته‌اند: یعنی: پنج اول، و از سه امر وسط دو امر غیر از مثانه را.

و از ابن جنید حرمت این هفت چیز منقول است: طحال و مثانه و غدد و نخاع و رحم و قضیب و انثین.

و از ابی‌الصلاح منقول است که: مکروه است نخاع و عروق و مراره و مردمک دیده و خرفک.

و چنانکه اقوال فقهاء در این باب مختلف است، اخبار نیز مختلف می‌باشد با یکدیگر: بعضی مشتمل است بر پاره‌ای امور که کسی قایل به حرمت آنها نشده است، و به علاوه من حیث السند والدلالة قاصر می‌باشند از افاده تحریم. بلکه قابل حمل بر کراهت می‌باشند، با آنکه عمومات قرآن اقتضاء مینمایند حرمت را، مگر آنچه به دلیل ثابت شود حرمتش. و آن عمومات مثل قول خداوند: و فکلوا مما ذکر اسم الله علیه، و مثل:

« و مالکم ان لانا کلو اما ذکر اسم الله علیه » و مثل قوله : « احلت لکم بهیمة الانعام ». و همچنین عدومات اخبار دلالت بر حلیت آنها می نمایند ، مگر آنچه دلیل دلالت کند بر حرمتش ، مثل : خون ، که ، به نص و اجماع ، حرام است . و اما باقی ، پس آنچه بخصوصه حرمتش اجماعی باشد ، یا ثابت باشد خبیث بودنش حرام باشد ، والا ، باقی باشد به حلیت . و در دم و طحال و قضیب و انثین ادعاء اجماع شده است ، و در باقی ادعاء اجماع نشده است ، بلکه خلاف در آنها نقل شده است ، و باوجود خلاف ادعاء خبیث بودنش هم مسلم نمی باشد ، لهذا :

مصنف ره فرموده است که : و وجه کراهت است . و مکروه است گرده و دو گوش دل و رگها . و اگر بریان شود سپرز با گوشت ، و سورش نباشد ؛ حرام نمی شود گوشت . و همچنین است ، اگر گوشت در بالا باشد . اما اگر سوراخ باشد ، و گوشت در زیر باشد ؛ حرام میشود .

مترجم گوید که : چنین مشهور شده است در میانه فقهاء ما . ولیکن مستند آن اخباری چند است که صریح در حرمت صورت آخر نمی شود .

سیم : اعیان نجسه است ، مثل : عنبره های نجس . و همچنین هر خوردنی که مزوج شده باشد به شراب ، یا نبیذ مست کننده ، یا فقاع هر چند کم باشد ، یا افتاده باشد در آن نجاستی .

مترجم گوید : یعنی : نجاست در آن واقع شود . نه آنکه بر نجاست ، و به عبارتی دیگر حکم شود به نجاست آن .

مصنف ره فرموده است که : در حالی که روان باشد . یعنی : آن نجاست ، مثل بول ،

مترجم گوید که : و همچنین هرگاه آن طعام روان باشد ، به خلاف آنکه طعام و نجاست هر دو جامد باشند ، که نجس نمی شود غیر از آنچه مخلوط به نجاست شده است ، پس حرام نشود .

مصنف ره فرموده است که : یا برسد بان بدن کافرها ، هر چند از اهل ذمه باشند ، بنا بر اصح .

مترجم گوید : و تفصیلش در کتاب طهارت مذکور است ، فارجم الیه .

چهارم : گل است .

مترجم گوید: در آنکه گل حرام میباشد، بجز آنچه استثناء شده است، خلافی نمی باشد، و به علاوه اخبار نیز دلالت بر آن میکنند، ولیکن سخن در حقیقت گل است که به عربی آن را طین گویند. موافق لغت و عرف خاکی است که ممزوج به آب باشد. و بعضی کلوخ را نیز در حکم آن دانسته اند، چنانکه صاحب مسالک.

و محقق اردبیلی گفته است که: مشهور میانہ متفقہ آنست که خاک و زمین همه اقسامش، حتی سنگ و ریگ، حرام است.

و آنچه در اخبار است، لفظ طین است، پس در تعمیم حکم اشکال است. مصنف ره فرموده است که: و حلال نیست هیچ گلی، مگر تربت حضرت امام حسین ع، پس بدرستی که جایز است خوردن آن از بران طلب شفاء، و در نه گذرد به قدر نخودی.

مترجم گوید که: اخبار در جواز خوردن خاک قبر حضرت امام حسین ع به قصد استشفاء بسیار است، و به علاوه اتفاق امامیه بر آن حاصل است. صاحب تنقیح گفته است: به جهت آنکه ائمه طاهرین علیهم السلام از ذریه اومیاشند، و دعاء تحت قبش مستجاب است، و معلوم شده است به تجربه معتقدین از امامیه، چنان تجربه ای که مفید علم میباشد که، شفاء در تربت آن حضرت ع میباشد، پس می باشد جایز. تمام شد کلام او.

بلی سخنی که هست اینست که مراد از تربت قبر چیست؟ مقتضای عرف بر خاکی است که مجاور قبر شریف آن حضرت باشد. و در بعضی روایات خاک قبر مذکور است. و در بعضی دیگر طین حابر مذکور است، و در بعضی دیگر چنین است که گرفته میشود خاک قبر حسین ع از نزد قبر تا هفتاد ذراع، و در پاره ای دیگر از اخبار این عبارت است که تربت قبر حسین بن علی ع، تا ده میل. و جمع میانہ این اخبار حمل آنهاست بر مراتب فضل، هر آنچه اقربست افضل است، چنانکه خواندن دعاء ماثور و سوره «انا انزلناه» و سایر شرایط و آداب ماثور همه به جهت فضیلت است. و اما هرگاه نه به قصد استشفاء بوده باشد، آیا جایز است خوردنش یا حرام میباشد؟ دو قول است: اشهر حرمت است. و همچنین در جواز و عدم آن در بعد از عصر روز عاشورا، یا افطار بان در روز عید، دو قول است. مصنف ره فرموده است که: و در گل ارمنی روایتی است به جواز، و این



نیکوست ، یعنی : هرگاه ضرورت داعی باشد ، به جهت آنکه آنچه در آن است از منفعت از برای مضطر بسوی آن .

مترجم گوید که : و همچنین کل مختوم . و از کلام بعضی ظاهر میگردد که گل مختوم همان گل ارمنی است که مهر شده است .

پنجم : زهرهایست که کشنده است کم آن و بسیار آن . اما آنچه نمی کشد که کم آن مثل تریاک و سقمونیا ، در خوردن یک قیراط و دو قیراط تا ربع دینار در جمله حوایج سهل ، پس باکی باین نیست ، چون غالب سلامتی است . و جایز نیست درگذشتن تا موضع خطر و هلاکت از آن ، مثل یک مقال از سقمونیا ، و بسیاری از شحم الخنظل ، یا شوکران ، پس بدرستی که جایز نیست ، به جهت آنچه متضمن میباشد از نقل مزاج ، یعنی : از اعتدال ، و تباه کردن آن .

مترجم گوید که : حاصل سخن قوم آن است که مناط حرمت ، ضرر به بدن است ، خواه ضرر به حد قتل برسد یا نرسد ، بلکه مزاج را فاسد کند ، و خواه قلیل و کثیر آن مضر باشد ، یا همان کثیرش مضر باشد . پس هر چه قلیل و کثیرش مضر باشد ، مطلقاً حرام میباشد . و هرگاه کثیرش مضر باشد ، تحریمش به قدر ضرر می باشد . و همین که ظن غالب بهر سید به ضررش ، حرام میشود ، از هر راهی که حاصل شود آن ظن کافی است ، خواه به تجربه باشد ، یا خبر دادن شخصی که وثوق به قولش بوده باشد .

قسم پنجم : در چیزهای روان است ، و آنچه حرام است پنج است :  
اول شراب .

مترجم گوید : یعنی : از انگور ، و حرمت آن وفاقی مسلمین ، و از ضروریات این دین است . و در حکم شراب دانسته اند ، یعنی : در تحریم ، هر مسکری ، چنان که روایات متظافرة بر آن دلالت میکند ، یعنی : هر آنچه کثیرش مسکر باشد ، مطلقاً حرام میباشد .

و تفصیل مسکرات به نحو است که مصنف ره فرموده است که : و هر مست کننده ای مثل : نید ، یعنی : شرابی که از تمر ، یعنی : خرما خشک است ، و بتع که از عسل است ، و فضیح که از رطب و بسر است که خرما ی تازه و غوره خرماست ،

و نقیع که از مویز است ، و مرز که از ذرت است ، و فقاع که از شیره جو است ، کمش و بسیارش .

مترجم گوید که : یعنی : فقاع مطلقاً حرام است ، خواه مسکر باشد یا نباشد ، به جهت ورود نص مطلقاً به حرمتش ، بدون تقیید به اسکار . و از جمله اخباری که در باب فقاع وارد شده است آنست که خمر مجهولی است . و اینکه آن خمر است بعینها ، و اینکه حد آن حد شارب الخمر است . و به علاوه اخباری ، در میان امامیه خلافتی در حرمتش نمی باشد . و در روایت عبدالرحمن بن حجاج از ابی عبدالله ع مرویست که فرمود که : فرمود رسول خدا ص که : خمر از پنج چیز است : عصیر از کرم ، و نقیع از زیب ، و بتع از عسل ، و مرز از شعیر ، و نیله از تمر . و این خلاف آن چیزی است که اصحاب گفته اند که : مرز از ذرت است . و آنچه از جو میباشد ، فقاع است .

باری ، اطلاق خمر بر این امور یا از بابت استعاره است ، به جهت مشابهت در اسکار ، یا به جهت مشارکت در فعل و اثر با خمر ، یا از بابت حقیقت است که خمر در اصل به معنی ستر است ، چونکه این امور می پوشانند عقل را ، و این معنی در همه امور حاصل است . و فقهاء گفته اند که : معتبر در تحریم اسکار کثیر آنهاست . پس هر آنچه کثیرش مسکر است ، قلیلش حرام است ، به جهت قطع و قلع ماده فساد ، چنانکه حرام شده است خلوت با آن اجنبیه ، به جهت کشانیدنش به فساد . ولیکن این در مایعات است ، پس وارد نمی آید زعفران و امثال آن از چیزهایی که کثیرش مسکر است ، و قلیلش حرام نمیشد .

مصنف ره فرموده است که : و حرام است آب فشرده شده از انگور ، هر گاه بجوش آید ، چه از جانب خود و چه بآتش . و حلال نمی شود تا برود دو ثلث آن ، یعنی : هر نوع رفتن که باشد ، اگر چه هوا آن را بر چیند یا منقلب به سرکه شود .

مترجم گوید که : مراد از عصیر عنبی ، آب انگور است که فشرده شده باشد از انگور . و خلافتی در حرمت آن در میانه امامیه نمی باشد . و به علاوه اخبار بسیار دلالت بر آن میکنند به شرط غلیان و جوش آمدن ، یعنی : پایین آن ، بیلا آید چنانکه



این تفسیر مستفاد میشود از پاره‌های اخبار . و بعضی به علاوه غلیان شرط نموده‌اند شدت ، یعنی : غلیظ شدن ، و به قوام آمدن را . و این امریست زاید بر غلیان ، و دلیلی از برای اعتبار آن در تحریم نمیباشد .

بلی بعضی از قائلین به نجاستش ، آنرا اعتبار نموده در نجاستش . و این قول از اصل بی اعتبار است ، و محل تفصیلش کتاب طهارت است . و بعضی ملحق به عصیر نموده‌اند آب انگوری که در انگور میباشد ، هرگاه بجوش آید . و آن ضعیف است . چه عصیر به تفسیری که مذکور شد بر آن صدق نمیکنند ، پس بیه مقتضای عموم ادله باید که حلال بوده باشد . و همچنین آب زیب ، چه آن نه عصیر است و نه عنب ، پس به مقتضای عموم ادله حلیت ، باید که حلال باشد ، و اگر چه بعضی در این باب خلاف نموده‌اند ، و تجویز نمی‌نمایند خوردن مویزی که در طعام عجم می‌پزند ، بلکه آن طعام را نیز بلکه بعضی آنرا نجس نیز میدانند ، و همه اینها از وسواس است ، اعاذنا الله من امثال هذا .

و همچنین است در عصیر تمر . و در کتب استدلالی وجه همگی مشروعاً آمده کور است باوجه خلاف ، و تعرض بان خارج از مقصود است که ترجمه عبارت مصنف ره بوده باشد ، یا آنچه متعلق بان میباشد ، هر آنکس که طالب باشد رجوع به مطولات نماید .

مصنف ره فرموده است که : و هر چیز که مزوج شود باینها یا بیکی از اینها یعنی : از محرّمات ، یا آنچه واقع شود در آن از چیزهای روان ، حرام . مترجم گوید که : یعنی : حرام است . و این حکم مشهور میان فقهاء میباشد ، و شکالی نمی‌باشد در آن ، هرگاه آن چیز که آن حرام در آن افتاده است ، نجس شود ، چه نجس حرام میباشد ، و یا آنکه امتزاج به نحوی باشد که خوردن بعضی از آن موجب علم بخوردن حرام باشد . و اما اگر هیچیک از این دو نبوده باشد ، مثل آن که خاک بسیار کمی در آب بسیاری بیفتد ؛ قطع حاصل نمیشود از خوردن بعضی از آن آب بخوردن حرام ، یعنی : خاک . پس حکم به حرمت مطلقاً چنانکه می‌بینی در کلام قوم خالی از اشکالی نمی‌باشد ، خصوصاً آنکه عنومات و خصوص صحیحہ عبدالله بن سنان و غیر آن ، دلالت بر حلیت امثال آنچه مذکور شد می‌کند . بلی در مسکری که قایل به طهارت آن باشیم این حکم بعید نمی‌باشد ، چه

از بعضی اخبار توان استفاده نمود، لیکن هرگاه مستحیل یا مستهلک یا منقلب نشود.  
دویم : خون مسفوح نجس است ، پس حلال نیست خوردن آن.

مترجم گوید که : سفح به معنی صب ، یعنی : ریختن است . و خون مسفوح خونی است که به قوت بیرون آید نزد قطع رگ حیوانی که خون جهنده داشته باشد . و حرمتش به نص کتاب و سنت ثابت است . و همچنین شکی در نجاستش نمی باشد . مصنف ره فرموده است که : و آن خونیکه مسفوح نباشد ، مثل خون حیوانی که خون جهنده ندارد ، مثل خون وزغ و کنه و نحو آنها ، هر چند نجس نباشد ، حرام است ، به جهت خبیث شمردن آن.

مترجم گوید که جمعی ادعاء اجماع بر طهارت این قسم خون نموده اند ، و سخن در حرمت و حلّیتش مبتنی بر خیانت و عدم آن است .

مصنف ره فرموده است که : و آنچه بیرون نیندازد آن را حیوان ذبح شده ، یعنی : ماکول اللحم ، و بماند در گوشت آن ، پاک است نه نجس و نه حرام .

مترجم گوید که : خلافتی در میانه امامیه در حلّیتش نمی باشد . و علامه نقل اجماع بر آن نموده است . و به علاوه آنچه از آیات دلالت بر حصر محرمات می کند دلالت بر حلّیت آن میکند ، ولیکن آنچه را که حیوان جذب میکند به باطن خود به نفس کشیدن در حکم متخلف در حلّیت و طهارت نمی باشد . و در آنچه در کبد و قلب می ماند دو احتمال میباشد . و نظر به ظاهر دور نیست حلّیتش ، نظر به عدم صدق دم مسفوح بر آن ، مگر ثابت شود خیانتش . و اما خونی که باقی میماند در حیوان غیر ماکول اللحم که ذبح میشود ، پس تابع آن حیوان خواهد بود در حرمت . و ظاهر فقهاء نجاست آن می باشد ، و از بعضی متأخرین نقل شده است توقف در آن . و هر خونیکه غیر از اقسام مذکوره بوده باشد که به قوت از عرق بیرون نیاید ، و از برای آن کثرت و ریختنی نبوده باشد ، لیکن نفس سابل داشته باشد ، از بعضی اخبار مستفاد میشود نجاستش . و ظاهر مصنف ره در معتبر و علامه در تذکرة اجماع بر نجاست است ، پس حرام نیز باشد .

و در خون ماهی ظاهر آ خلافتی در طهارتش نباشد . و شیخ و مصنف و علامه و شهید و غیر ایشان ، اجماع بر طهارت نموده اند . و علامه در مختلف و منتهی و نهایت ، قابل به حلّیت آن نیز شده است . و همچنین ابن زهرة و ابن ادریس .

مصنف ره در معتبر نیز این است. و ظاهر بسیاری از عبارات فقهاء آن است که حلیت مخصوص بخونی باشد که در ذبیحه باقی می ماند ، و باقی خونها حرام باشد. و بعضی نص بر حلیت خون ماهی نیز نموده است. و ظاهر اینست که از برای ایشان حجتی سوای خبائث نبوده باشد. و آن محل تأمل است ، خصوصاً باخلاف در بعضی. و هرگاه ثابت نباشد خبائثش ، پس به مقتضای ظاهر آیه باید که حلال باشد. این است بیان اقسام خون.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بیفتد اندکی از خون به قدر اوقیه که چهل درهم است یا کمتر از آن در دیگری ، در حالی که می جوشد بر سر آتش ؛ بعضی گفته اند : حلال است شوربا و آب گوشت آن ، هرگاه برود خون بجوشیدن.

مرجم گوید که : قایل به حلیت مرق شیخین میباشند ، و مستند ایشان ، صحیحه سعید اعرج ، و روایت زکریا بن آدم میباشد.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی از اصحاب ، کسی است که رد کرده است روایت را ، و این نیکو است.

مرجم گوید که : رد کننده روایت ابن ادريس است و متأخرین که از جمله ایشان است مصنف ره . و مستند ایشان آن است که این آب قلیل است که ملاقات با نجاست نموده است . و هر چنین آبی نجس میشود . و بعد از نجاست ، غلیان و جوشیدن مطهر نمی باشد . و این سخن بعد از ثبوت روایت ممنوع است . و اگر چه روایت زکریا ضعیف باشد ، با صحیحه اعرج چه توان نمود.

بلی بعضی آن را حمل نموده اند که آن خون مجهول بوده است ، و خون مجهول حکم به طهارت است ، نظر به اصل « کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر » . پس هیچ چیز حتی خون حکم به نجاستش نمی شود ، مگر آنکه نجاستش معلوم باشد ، چنانکه شهید در ذکری تصریح نموده است . و لیکن این قاعده را در باب نجاست آب قلیل در خصوص مرغی که در منقارش خونی باشد ، مرعی نداشته اند.

مصنف ره فرموده است که : اما آنچه جامد است ، و روان نیست مثل گوشت و اسبابی که در آن است از برنج و نخود و نحو آن ، پس باکی بآن نیست ، هرگاه شسته شود.

سیم : هر چیزی که بیفتد در آن چیزی از نجاسات ، مثل خون یا بول یا عذره ،

پس اگر آن چیز روان است ؛ حرام است ، هر چند بسیار باشد ، و راهی به پاک شدن آن نیست . و اگر از برای آن چیز حالت بستگی باشد ، پس نجاست در آن بیفتد در حالت بستگی مثل دوشاب بسته و روغن و عسل بسته ؛ انداخته میشود آن نجاست ، و دور کرده میشود آنچه احاطه به نجاست کرده ، و باقی حلال است .  
مترجم گوید که : چنانکه اخبار دلالت میکند بر آن .

مصنف ره فرموده است که : و اگر آن چیز روان روغن باشد ؛ جایز است چراغ افروختن بآن در زیر آسمان ، یعنی : بلاخلاف ، و جایز نیست در زیر سقف .  
مترجم گوید که : بعضی تجویز نموده اند آن را ، به جهت اطلاق ادله و عدم مانعی .

مصنف ره فرموده است که : و آیا این به جهت نجس بودن دود است ؟ اقرب آنست که نه ، بلکه آن تعبد است ، یعنی : راهش بر ما معلوم نیست .  
مترجم گوید که : شیخ در مبسوط به جهت نجاست دود دانسته است ، و آن بعید است ، به جهت استحاله که مقتضی طهارت است .

مصنف ره فرموده است که : و دودهای اعیان نجسه در نزد ما پاک است . و همچنین است هر چه آن را مستحیل کند آتش ، پس بگرداند آن را خاکستر ، یا دود ، بنا بر ترددی . و جایز است فروختن روغنهای نجس ، یعنی : بالعرض ، و حلال است ثمن آن ، لکن واجب است خیردار نمودن مشتری به نجاست آن .

مترجم گوید که : این حکم مشهور میانه فقهاء میباشد ، ولیکن معلوم است که در روغنهای نجس بالذات مثل دنبه های میتة حرام است فروختن آنها ، و صاحب مسالک ادعاء اجماع بر حرمت بیع آنها نموده است .

مصنف ره فرموده است که : و همچنین نجس میشود هر چیز روانی که بمیرد در آن حیوانی که خون جهنده داشته باشد . اما آن حیوان که خون جهنده ندارد مثل مگس و جمل ، پس نجس نمیشود آنچه در آن بمیرند .

و کفار نجسند ؛ و نجس می شود چیز روان برسدن بدن ایشان بآن ، چه کافر حربی باشد و چه اهل ذمه ، بنا بر اشهر روایتین . و همچنین جایز نیست بکسار فرمودن ظرفهای ایشان که بکار فرموده اند آنها را در مایعات . و روایت شده است

که هرگاه کسی خواسته باشد هم خوراکی با گبر ، امر کند او را بشستن دست خود ، و این شاذ است .

و اگر بیفتد مینته‌ای که خون جهنده دارد در دیگری ؛ نجس میشود آنچه در آن است ، و ریخته می‌شود آنچه روان است ، و شسته میشود آنها که روان نیست ، و خورده می‌شود . و اگر خمیر کرده شود بآب نجس خمیر ؛ پاک نمیشود بآتش ، هرگاه پخته شود ، بنا بر اشهر .

مترجم گوید که : اشاره است به خلاف شیخ در نهایت که قایل به طهارت آن شده است ، به جهت روایتی که سنداً و دلالتاً هر دو ضعیف می‌باشد . و محقق شیخ علی گفته است که : هرگاه آن خمیر نازک شود ، و در آب گذارده شود که آب در خلل و فرج آن برود ؛ پاک میشود . و همچنین ، هرگاه پخته شود و در آب کثیر گذارده شود . و همچنین گندم و برنج که نجس شده باشد ، هرگاه گذارده شوند در آب کثیر .

چهارم : اعیان نجسه است ، مثل بول از حیوانی که خورده نمی‌شود گوشت آن ، چه نجس باشد آن حیوان مثل سگ و خوک ، یا پاک باشد مثل شیرو پلنگ . مترجم گوید که : چه بول همه نجس است ، پس حرام است ، و به علاوه در آن خلافتی نمی‌باشد .

مصنف ره فرموده است که : و آیا حرام است آن ، یعنی : بول ، از حیوان *مأکول اللحم* ؟ بعضی گفته‌اند : بلی .

مترجم گوید که : این قول جمعی از امامیه است . و دلیل ایشان ظاهراً محصر است در خبیث بودن آنها ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن می‌فرماید . پس مندرج می‌شود در تحت عموم « و حرم علیکم الخبائث » . و جوابش منع صدق خبیث است بر آنها ، چه خبیث را حقیقت شرعیه نمی‌باشد که رجوع شود بان ، و صدق معنسی عرفی نیز معلوم نمی‌باشد . و وجهش در *مسالك* مذکور است ، و از اینکه بعضی طباع از آن نفرت میکنند ، کافی نمی‌باشد در خبیث بودن ، چه بسیاری طباع از بسیاری حلالها تنفر میدارند .

باری ، قائلین به حرمت استثناء نموده‌اند بول شتر را ، به جهت استشفاء بآن .

چنانکه مصنف ره فرموده است که : مگر بول شتر که جایز است از برای طلب کردن شفاء.

مترجم گوید که : به جهت آنکه ثابت شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود قومی را که عتی برداشتند در مدینه که بیاشامند بولهای شتران را ، پس شفاء یافتند. و بعضی در این استثناء اقتصار در موضع حاجت نموده‌اند ، و بعضی مطلقاً حلال دانسته‌اند.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته‌اند : همه حلالند ، چون پاکند. مترجم گوید که : این قول سید مرتضی است . و این جنید و مصنف وه در نافع نیز آن را اختیار نموده است . و دلیل ایشان بعد از منع خبیث بودن آنها عمومات حلیت است. و از آنچه مذکور شد از کلام طرفین معلوم میشود حکم آب دهان ایشان . و آب دماغ و عرق آن ، و پاره‌ای فضلات حیوانات دیگر ، با آنکه در باب آب دهان زن و و دختر نصوصی چند وارد شده است. و از آنچه مذکور شد ، ظاهر شد قوت قول به حلیت به حسب دلیل . و لیکن مصنف ره اختیار حرمت نموده است ، چنانکه فرموده است که : و اشبه حرام بودن است ، به جهت آنکه خبیث شمرده میشود.

پنجم : شیرهای حرام گوشت ، مثل شیر شیر و گریگ و گربه.

و مکروه است شیر آن حیوان که گوشتش مکروه است ، مثل شیر الاغ ، چه روان آن و چه بسته آن ، و حرام نیست.

مترجم گوید که : چنین مشهور شده است در میانه فقهاء که : لبن هر حیوانی تابع آن حیوان می باشد در حرمت و کراهت و اباحت ، ولیکن دلیلی از برای ایشان در این باب یافت نشده است . بلکه در پاره‌ای اخبار حسنه امر بخوردن شیر ماده الاغ با وجود کراهت گوشتش شده است. و در بعضی دیگر مذکور است که باکی از شرب آن نمی باشد. و در پاره‌ای اخبار صحیحه در باب شیر از ماده الاغ وارد شده است که : اگر دوست داشته باشی که بخوری ، بخور.

قسم ششم : در لواحق است ، و در آن چند مسأله است :

مسأله اول : جایز نیست بکار فرمودن موی خوک از روی اختیار . پس

اگر ناچار شود بکار فرماید آنچه چربی در آن نباشد ، و بشوید دست خود را.



مترجم گوید که: بدانکه مشهور آنست که موی خوگت نجس میباشد. و سید مرتضی قایل به طهارت آن شده است. پس بنا بر قول اول جایز است استعمال آن مطلقاً. اگر چه ضرورتی بان نباشد. و بنا بر قول به نجاست، خلاف است در جواز استعمالش: مشهور چنانکه مصنف ره فرموده است آن است که بدون ضرورت جایز نمی باشد. حتی آنکه ابن ادریس ادعاء تواتر اخبار در این باب نموده است. و بسیاری گفته اند که: در این باب روایتی نمی باشد. چه جای آنکه متواتر باشد اخبار. و لهذا جمعی مثل علامه در مختلف قایل به جواز استعمال آن مطلقاً شده اند. و اصل به انضمام اخبار دال بر جواز استعمال آن با ایشان است، و معارضی از برای آنها نمی باشد که صلاحیت معارضه داشته باشد.

مصنف ره فرموده است که: و جایز است آب کشیدن بپوست میت، هر چند نجس باشد، و نماز کرده نمی شود از آن آب، و آب نکشیدن افضل است. مترجم گوید که: در مسأله دو قول است:

یکی جواز آب کشیدن بانهادر آنچه طهارت در آن شرط نمی باشد مثل زراعت، به جهت اصل و عدم شمول ادله تحریم این صورت را. قول دوم: منع از آب است، به جهت عموم ادله تحریم میت، و اگر چه مسأله خالی از اشکالی نیست، مقتضای اصل جواز آنست.

**مسأله دوم:** هرگاه یافته شود گوشتی، و معلوم نباشد که آیا ذبح شرعی شده است یا میت است؟ بعضی گفته اند: انداخته می شود در آتش: پس اگر جمع شد، تذکیه شده است؛ و اگر پهن شد، پس آن مرده است.

مترجم گوید که: این حکم مشهور است، بلکه بعضی نقل اجماع بر آن نموده اند، و مستندش روایت شعیب است از ابی عبدالله در باب مردی که داخل قریه شد، پس یافت در آن گوشتی را، و نداند که آیا تذکیه شده است یا مرده است؟ آن حضرت ع فرمود که: بینداز بر آتش: پس هر آنچه منقبض شد، آن ذکونی است، یعنی: تذکیه شده است؛ و هر آنچه منبسط شد، پس آن مرده است. و ظاهر این روایت آنست که حکم نشود به حلیت و حرمت گوشت، به سبب امتحان نمودن پاره‌های از آن، بلکه هر قطعه را جداگانه باید که امتحان نمود، و لازم می شود هر یک حکم خود را.

و شهید در نکت الارشاد گفته است که : نمیدانم کسی را که مخالفت نموده باشد در این حکم ، مگر محقق در شرایع ، و مصنف ، یعنی : علامه . که به لفظ « قبل » ، یعنی : بعضی گفته اند . تعبیر نموده اند که مشعر به ضعف آن می باشد . و بعد از آن گفته است که : مستند حکم روایت شعیب است . و بعد از نقل روایت مزبور گفته است که : گویا کسی که توقف نموده است در حکم ، نظر به ضعف سند روایت مزبور نموده است ، و آنکه اصل عدم تذکیر است ، تا آنکه ثابت گردد تذکیر . چنانکه مشهور شده است در میانه جمعی از متأخرین ، چه ایشان میگویند که : اصل در حیوان حلال بودن ، و ذبح نکردن و میته بودن است . چه مذبح بودن یا منحور بودن بوجه شرعی موقوف بر اموری چند میباشد و جودی . و اصل عدم تحقق آن امور می باشد .

و صاحب کفایه این اصل را بی اصل و ضعیف دانسته است . چه وارد شده است در بسیاری از اخبار اذن در نماز در آنچه معلوم نباشد که میته است . و در پاره ای اخبار صحیحه دلالت بر این مطلب میباشد که نماز در پوستهاییکه نمی باشد از زمین مسلمانان جایز است . و عبدالله بن سنان به طریقی صحیح از حضرت صادق ع روایت نموده است که فرمود : هر چیزی که میباشد در آن حلال و حرام . پس آن از برای تو حلال است همیشه . تا آنکه بشناسی حرام را بعینه . پس واگذاری آنرا . و نزدیک باین روایت است موثقه سماعة . و در روایت مسعدة بن صدقه است که هر چیزی آن از برای تو حلال است . تا بشناسی حرام را بعینه . پس واگذاری آنرا . و شیخ از سکونی و او از ابی عبدالله روایت نموده است که : از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال شد از سفره ای که یافت شد که در راه افتاده است که بسیار است گشت و نان آن و پنیر و تخم آن . و در آن کاردی گذارده ؟ حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که : قیمت میشود آنچه در آنست . پس خورده می شود . چون که فاسد میشود . و نیست از برای آنها بقائی . پس اگر آمد طلب کننده آن . غرامت کشند از برای او قیمت را . عرض شد یا امیر المؤمنین ع . معلوم نیست که سفره مسلمان است یا مجوسی ؟ فرمود که : مردم در وسعتند . تا ندیدند ، و محملاً این اخبار دلالت بر حلیت در موضع اشتباه میکنند .





خود ، یا آنچه مالک باشد کلیدهای آن را ، یا رفیق خود ، نیست بر شما باکی که بخورید با هم جمع ، یا متفرق .

و آنچه معروف است از مذهب امامیه ، آنست که شرط است در جواز خوردن عدم علم به عدم رضای ایشان . و در ظن دو احتمال است ، و نظر بسه عموم آیه باید که ظن معتبر نباشد . و این ادویس شرط نموده است که دخول خانه به اذن ایشان بوده باشد . و این تقییدی است مر اطلاق آیه را بدون دلیلی بر آن .

و مراد از خانه های خود خانه های خود خورنده است ، چنانکه ظاهر آیه است . و بعضی گفته اند که : مراد ازواج و عیال است . و بعضی گفته اند که : خانه اولاد است . و علی ای تقدیر اولاد نیز داخل این حکم نیز می باشند ، بلکه به طریق اولی . و در روایت زواره است که : همچنین بخورد زن بدون اذن شوهرش . و در روایت جمیل است که از برای زن است که بخورد و تصدق کند . و از برای صدیق و دوست است که بخورد از منزل برادرش ، یعنی : دوستش ، و تصدق کند . ولیکن این روایت ضعیف است .

و آبا آباء ، یعنی : پدران ، شامل اجداد می باشد ، و همچنین امهات ، یعنی : مادران ، شامل جده ها می باشد ، یا نه ؟ دو احتمال است .

و گفته اند که : در برادر فرق نمیباشد میانه برادران پدر و مادری ، یا یکی فقط به جهت عموم آیه ، و همچنین اعمام و احوال و غیر ایشان .

و در مرسله ابن ابی عمیر تفسیر شده است این فقره که « آنچه مالک باشد کلیدهای آن را ، بانکه مرد می باشد از برای او و کیلی که می ایستد در میانه مال او و می خورد آن را بدون اذن او . و بعضی تفسیر نموده اند به مملو ک و به صاحب منزل . و ظاهر آنست که مراد از صدیق همانی است که در عرف آن را صدیق و رفیق میگویند . و روایت شده است که ، صدیق آنست که قادر باشی که برداری از جیب او در همها را و بیرون آوری بدون اذن او . و از مفهوم موافقه آیه توان که قابل شد به جواز تصرف در مال این اشخاص ، هرگاه کمتر از خوردن باشد ، مثل نشستن در خانه های ایشان ، و نماز نمودن بر فرشهای ایشان و در لباس ایشان ، و وضو ساختن بآب ایشان . و صاحب مسالک گفته است که : تعدی به غیر خانه از مالهای دیگر نمی نماید ، به جهت توقف در حکم خلاف اصل بر مورد رخصت دادن .

ولیکن بعضی ملحق باین نموده اند شرب از قناتی را که مملوک باشد ، و همچنین از دولاب مملوک ، و وضو ساختن و غسل نمودن ، به جهت عمل نمودن به شاهد حال ، و صاحب کفایه نیز میلی بآن دارد.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین هر آنچه بگذرد بان انسان از نخل و زراعت و درخت : بنا بر ترددی.

مترجم گوید که : این موضع دویم است از آن دو موضع که استثناء شده است ، و آن مشهور میانه امامیه است ، بلکه شیخ در خلاف ادعاء اجماع بر آن نموده است . و مستند ایشان در این حکم مرسله ابن ابی عمیر و روایت محمد بن مروان میباشد . و بعضی منع نموده اند نظر به صحیحہ علی بن یقطین که گفت : پرسیدم از حضرت ابی الحسن ع از مرد که میگذرد به ثمره نخل و زرع و انگورو شجر و خربزه و غیر آنها از میوه ، آیا حلال است از برای او که تناول نماید از آن ، و بخورد بدون اذن صاحبش ، پس چگونه است حال آن مرد اگر نهی کند او را صاحب ثمره ، یا امر کند او را آن کس که متوجه و قیم امر آن ثمره است ، و حال آنکه نیست از برای او که امر کند ، و چه قدر است حدی که جایز است او را که تناول کند از آن ؟ آن حضرت ع فرمود که : حلال نیست از برای او که بر دارد از آن چیزی را .

و بعضی گفته اند که : مراد از این حدیث آن است که بردارد ، و بعد از آن چه را که برداشته است بخورد ، به جهت آنکه در آن سوال شده است که تناول نماید و بخورد ، یعنی : بردارد و بعد از آن بخورد ، نه آنکه در آنجا بخورد . و به این قسم جمع میانه اخبار نموده اند . و نظر به اشتهار قول اول شاید که ارجح باشد . باری ، قائلین باین قول مقید نموده اند آن را بانکه فاسد نکند . و همراه خود بسر ندارد ، و علم یا ظن به کراهت صاحب آن نداشته باشد .

**مسأله چهارم :** هر کس بخورد شرابی را ، یا چیز نجسی را ، پس آب دهان او پاک است . مادام که برنگ نجاست نباشد . و همچنین است اگر بچشم کشد دمای نجس را ، پس اشک او پاک است . مادام که برنگ نجاست نباشد . و اگر نداند رنگ شدنش برنگ نجاست . پس آن بر اصل طهارت است .

مترجم گوید که : وجه اصل حکم ظاهر است . چه بواطن بدون تغیر نجس نجس نمی شوند . و در صورت جهل به تغیر ، باید که حکم به طهارت نمود نظر

به مضمون ، کل شی طاهر حتی تعلماته قنره . و نیز تأیید میکند آن را روایت ابی الیظم که در باب خمر وارد شده است ، بنا بر آنکه نجس باشد ، چنانکه فرموده است .

مسأله پنجم : هرگاه فمی فروشد ، شرابی را یا خوکی را ، و بعد از آن مسلمان شود ، و قیمت آن را ننگرفه باشد ، پس از برای او است گرفتن آن .

مسأله ششم : حلال میشود شراب ، هرگاه منقلب به سرکه شود .

مترجم گوید : به جهت تابع بودن احکام اسماء را ، و حال اسم خمر بر آن صدق نمیکند ، و به علاوه اخبار نیز دلالت میکنند بر حکیت آن .

مصنف ره فرموده است که : خواه بوده باشد انقلابش بپاره و علاج ، یا از جانب خود شراب باشد ، و خواه آنچه بآن علاج مینمایند عینی باشد باقی یا منهلک شود .

مترجم گوید که : چنین مشهور شده است میان فقهای ما ، و متشعش عموم اخبار است ، و خصوص روایت عبدالعزیز مهدی که گفت : نوشتم خلعت حضرت رفاع که ، به فلای توگردم ، عصیر میگردد خمر ، پس ریخته میشود بر آن سرکه و چیزیکه تغیر میدهد آن را ، تا آنکه میگردد سرکه ؟ آن حضرت ع فرمود : باکی نیست . و خصوص موقه ابی بصیر که گفت : پرسیدم از حضرت ابی جلیع از خمر که صنعی میشود در آن بچیزی ، تا آنکه سرکه میشود ؟ آن حضرت ع فرمود که : هرگاه بود باشد آنچه قرار داده میشود در خمر آن چیز غالب ، پس با کسی نیست . و بعضی از فقهاء گفته اند که : شرط است که برود عین آنچه علاج شده است پیش از آنکه سرکه گردد ، چونکه نجس میگردد به قرار دادنش در خمر ، و پاک نمی شود به جهت عدم انقلاب در آن .

و این سخن بنا بر قول به طهارت خمر تمام نمیشود ، و بنا بر قول به نجاست هم ممکن است که مغز باشد مثل ظرف خمر ، چنانکه در صورتی که خود خمر منقلب شود ظرفش نیز پاک میگردد به تبعیت ، نظریه دلیل . پس همچنین توان گفت که : آن سرکه یا چیز دیگر که در خمر می نهند به جهت علاج یا غیر علاج ، اگر چه عینش باقی باشد ، نجاستش مغز میباشد ، و حکم می شود پاک و حکیت آن . پس بنا بر این قوت با مشهور است .

مصنف ره فرموده است که : هر چند چاره کردن مکروه باشد .  
 مترجم گوید که : مشهور حکم به کراهت آن در این صورت نموده اند ، به  
 جهت موثقه ابی بصیر ، و روایت محمد بن مسلم و ابی بصیر .  
 مصنف ره فرموده است که : و کراهتی نیست در آنچه از جانب خود میگردد .  
 و اگر انداخته شود در شراب سرکه ، تا آنکه مستهلک کند آن شراب سرکه  
 را ، حلال و پاک نشود ، یعنی : سرکه ، بعد از انقلاب و پاک شدن شراب .  
 و همچنین ، اگر انداخته شود در سرکه شراب ، یعنی : شراب کمی در سرکه بسیار  
 ریخته شود ، پس مستهلک کند آن را سرکه . و بعضی گفته اند : حلال میشود ، اگر  
 واگذارده شود ، تا بگردد شراب سرکه . و نیست وجهی از برای آن .

مترجم گوید که : توضیح مسأله آنکه فرض میکنیم دو ظرف را که در یکی  
 سرکه باشد ، و در دیگری شراب ، پس واقع شود قدری از شراب در سرکه ،  
 پس مقتضای اصل آنست که سرکه حرام باشد به جهت نجاستش به ملاقات خمر .  
 پس هرگاه فرض کنیم که آن خمر خالص که در ظرف خودش باقی مانده است  
 مستحیل به سرکه شود ، بالا جماع آن پاک میشود به جهت انقلابش . و آیا آن سرکه  
 که شراب در آن ریخته است پاک می شود ، یا نه ؟ سه قول است :

قول مشهور میانه متأخرین که از جمله ایشان است ابن ادریس و مصنف ره  
 و علامه در بسیاری از کتابهای نجاست است ، نظر بآنکه خمر به استحاله و انقلاب  
 پاک میگردد ، نه آنچه نجس میگردد به خمر ، چه دلیلی بر طهارت آن نمی باشد .  
 و شیخ در نهاییه و تهذیب در هر دو مسأله قابل به طهارت شده است ، هرگاه  
 آن ظرفی که در آن شراب خالص میباشد منقلب شود شرابش به سرکه ، در آن وقت  
 این سرکه مخلوط به شراب ، و شراب مخلوط به سرکه نیز پاک میگردد . و علامه  
 نیز در مختلف قول شیخ را تقویت نموده است ، نظر بآنکه اصلش پاک شده است ،  
 پس فرعی نیز پاک شود ، چه نجاست این تابع نجاست اصل می باشد ، پس  
 به زوال آن زایل میگردد .

و قول سیم در مسأله قوی است که نسبت داده اند آن را به ابی علی ، و آن  
 آنست که هرگاه بگذرد بر آن آن قدر از زمان که تواند در آن شراب سرکه شود ، آن  
 سرکه مخلوط به شراب ، یا شراب مخلوط به سرکه نیز پاک شود . و تحقیق در

مسأله آنست که بنا بر پاک بودن شراب ، اشکالی در طهارت آن سرکه نمیباشد ، و همچنین در حلش . و هرگاه قایل به نجاست خمر بوده باشیم ، هرگاه اختلاط سرکه و شراب بر سبیل علاج بوده باشد ، آن نیز پاک و حلال است . و همچنین در صورت غلبه سرکه بر شراب ، نظر به عموم موثقه ابوبصیر که مذکور شد ، اشکالی در طهارت و حلش نیست . والله یعلم حقایق الامور .

مسأله هفتم : انواع ظروف شراب از چوب و کلبه و کوارهای که رنگ زده باشد ، جایز نیست بکار فرمودن آن ، به جهت مستبعد بودن خلاصی آن . و اقرب جواز است بعد از بر طرف کردن عین نجاست ، و شستن آن را سه مرتبه .

مترجم گوید که : محقق شیخ علی گفته است : بلکه هفت مرتبه .

مسأله هشتم : حرام نیست چیزی از ربها و شرتها ، هر چند بویده شود از آن بوی مست کننده ، مثل رب انار و رب سیب ، به جهت آنکه مست نمیکند بسیار آنها .

مترجم گوید که : عدم حرمت به جهت اصل و عمومات و خصوص پاره‌های روایات است ، مثل روایت جعفر بن احمد مکفوف از حضرت ابی الحسن اول ، و روایتی دیگر از آن حضرت ، و نیز دلالت میکند بر آن حصر محرمت در اشیاء مخصوصه که اینها از آن جمله نمیباشند .

مسأله نهم : مکروه است خوردن آنچه بدن جنب و حیض بآن رسیده است ، هرگاه خاطر جمعی از ایشان نباشد . و همچنین مکروه است خوردن آنچه میسازد آن را کسی که از نجاست پرهیز نمیکند .

مترجم گوید که : چنین مذکور است در کتب فقهاء و نقل نشده است از برای این کراهت دلیلی ، مگر روایتی که مختص به حیض میباشد . بلکه مقتضای پاره‌های اخبار که دلالت میکند بر طهارت ظروف مشرکین که استعمال نموده باشند ، و نماز نمودن در جامه‌هاییکه میبافند و میدوزند ، یا عاریه میکنند ، عدم کراهت است ، خواه ظن غالب به نجاست بهم رسد ، یا نه .

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد که بدهد به حیوان چه از مست کننده‌ها را .

مترجم گوید که : به جهت روایت ابی بصیر از حضرت صادق که گفت



پرسیدم از آن حضرت ع از تبیبه گاو یا غیر آن ، که آیا آشامیده شود ، یا خورانیده شود چیزی که حلال نمی باشد از برای مسلمان خوردن و آشامیدنش ، آیا مکروه است این ؟ فرمود : بلی مکروه است ، و همچنین روایت غیاث . ولیکن جایز است خورانیدن مسکر بلکه سایر حرامها و نجسها ، به جهت اصل و عدم تکلیف ، و قاضی حکم نموده است به حرمتش . و مشهور در باب اطفال آن است که حرام است آشامانیدن اطفال مسکر را ، به جهت روایت عجلان که فرمود که : هر آن کس بیاشاماند مولودی را مسکری ، بیاشاماند او را خداوند از حمیم .  
مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد پیش خرکردن در شیره انگور ، و کراهت دارد که امین کنند بر پختن آن کسی را که حلال میداند آشامیدن آن را پیش از آنکه برود دو ثلث آن ، هرگاه مسلمان باشد . و بعضی گفته اند : جایز نیست مطلقاً . و اول اشبه است .

مترجم گوید که : در باب بختج که ، معرب و پخته ، میباشد ، یعنی : دوشاب ، شیخ در نهایت و ابن ادریس و علامه و شیخ فخرالدین ولدش ، قایل شده اند به حرمت مباشر گردانیدن کسی که حلال میداند شرب آن را پیش از رفتن دو ثلث ، به جهت روایت معاویه بن عمار که گفت : پرسیدم از ابی عبدالله ع از مردی که از اهل معرفت به حق میباشد ، میآورد مرا بختج ، و میگوید که : پخته شده است بر ثلث ، یعنی : دو ثلثش رفته است و یک ثلث باقی مانده است ، و من میشناسم او را که میآشامد بر نصف ؟ آن حضرت ع فرمود که : خمر است ، میاشام آنرا ! من عرض نمودم که : پس مردی از غیر اهل معرفت که نمی شناسم او را که میآشامد بر نصف ، و حلال نمیداند آن را بر نصف ، خبر داد ما را که نزد او بختجی میباشد بر ثلث ، بیاشامیم از آن ؟ آن حضرت فرمود : بلی . ولیکن مصنف ره نهی را حمل بر کراهت نموده است ، به جهت اصل عمومات ، و حصر محرمات ، و امکان طعن در سند و روایت مزبور ، و عموم آنکه صاحب ید قولش مقبول میباشد در باب طهارت و نجاست آنچه در دست او می باشد .

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد طلب شفاء کردن از آبهای کوهستان که کرم است .

مترجم گوید که : به جهت روایت مسعدة بن صدقه که فرمود که : آن بیرون

میآید از نسیم جهنم . و نظر باین تعلیل دور نیست که استفاده شود کراهت مطلق نشستن در آن.

و از جمله لواحق است نظر نمودن در حال اضطرار ، یعنی : ملجاشدن و چاره منحصر شدن است . هر چیزی که قابل شدیم به منع از خوردن آن ، پس سخن در آن با حال اختیار است . و با ضرورت و ناچاری ، جایز است خوردن آنها ، به جهت قول حق تعالی « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه . » یعنی : هر کس ناچار شود در حالی که باغی و عادی نباشد ، پس گناهی بر او نیست . و قول حق تعالی که : « فمن اضطر فی مخصصة غیر متجانب لائم » ، پس هر کس ناچار شود در در تنگی ، و میل بگناه نداشته باشد ، تا آخر آیه ، و قول حق تعالی « و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم . » و به تحقیق که بیان نمود خداوند از برای شما به تفصیل آنچه حرام نموده بود بر شما ، مگر آنچه ناچار شوید بآن.

مترجم گوید : در تفسیر باغی و عادی که مذکور است در آیه خلاف است . بعضی گفته اند که : باغی آنست که بر امام زمان خود خروج کرده باشد .

و بعضی گفته اند که : باغی آنست که گرفته باشد چیزی را از مضطری مثل خود ، یعنی : مضطر دیگر چیزی داشته باشد که سد رمق او را کند ، باغی از او بگیرد ، و این عدل جایز نمیباشد ، بلکه باید که واگذارد خود را ، تا بمیرد و نمیراند غیر خود را .

و جمعی دیگر گفته اند که : عادی طلب کننده میده است .

و در تفسیر « عادی » بعضی گفته اند : آنست که قطع طریق کند ، و بعضی گفته اند : آن است که تجاوز کند از قدر ضرورت .

و بعضی گفته اند : آنست که تجاوز کند از مقدار سیر شدن .

و از حضرت صادق مروی است که فرمود که : باغی آنست که خروج کند بر امام ، و عادی آن است که قطع طریق کند .

از برای هیچیک از این دو حلال نمی باشد میده ، و گفته اند که : سند این روایت ضعیف است .

و نیز در روایت حماد بن عثمان از ابی عبدالله مرویست در تفسیر قول خداوند عز وجل که : « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد » فرمود که : باغی آنست که باغی



در صید باشد ، و عادی دزد است ، نیست از برای این دو که بخورند میتہ را ہر گاہ مضطر شوند ، و نیستند مثل سایر مسلمانان کہ میتہ بر ایشان حلال باشد ، و نیست از برای این دو کہ نماز را قصر کنند .

و شاہ عبدالعظیم از حضرت ابی جعفر در معنی « فمن اضطر غیر باغ و لاعادہ » روایت نموده است کہ : فرمود کہ عادی دزد است ، و باغی کسی است کہ طلب میکند صید را از روی بطر و لہو ، نہ بہ جهت نفقہ بر عیالش ، نیست از برای این دو کہ بخورند میتہ را ہر گاہ مضطر شوند ، و حرام است بر این دو .  
و در طریق این روایت نیز ضعف است .

و در آہ دوم کہ فرمودہ است خداوند کہ « غیر متجانف لائم » یعنی : میل بگناہ نداشته باشد ، گفتماند کہ : مراد آن است کہ میل بخوردن زیادہ بر قدر حاجت نداشته باشد ، یا بہ جهت تلذذ ، یا از روی تعبد نبودہ باشد ، و حلال نداند آن را ، یا فرمان نابرندہ ، و باغی بر امام ، یا تجاوزکنندہ از قدر ضرورت ، یا از آنچه خداوند مشروع نموده است از برای او ، باینکہ قصدش لذت باشد ، نہ سد رمق . این است آنچه مفسرین و فقہاء در تفسیر این آیات گفتماند . و مصنف رہ بسہ بعضی از اینہا اشارہ خواہد فرمود .

مصنف رہ فرمودہ است کہ : پس باید کہ بودہ باشد گفتگو و سخن مادر شخص مضطر و چگونگی مباح شدن .

امام مضطر ، پس آن کسی است کہ بترسد تلف شدن را اگر نخورد .  
مترجم گوید کہ : آیا شرط است حصول ظن بہ تلف ، یا مجرد و خوف کافی است ؟ دو احتمال است .

مصنف رہ فرمودہ است کہ : و همچنین است اگر بترسد بیماری را بہ خوردن .

مترجم گوید کہ : و همچنین زیادتی ، یا طول مرض را .  
مصنف رہ فرمودہ است کہ : و همچنین اگر بترسد وضعی و سستی را کہ بکشاند او را بہ پس افتادن از رفقاء با ظهور علامت ہلاکت .  
مترجم گوید : یعنی : در تنہایی بر جان خود ، یا عرض خود ، یا مال خود در بعضی صور . و شیخ در نہایہ گفتماند کہ : جایز نمیباشد اکل میتہ مگر آنکہ بترسد

تلف جان را. پس اگر بترسد آن را ، بخورد آنچه نگاهدارد بآن رمق را ، و پسر نکند شکم را از آن. و جمعی دیگر متابعت شیخ نموده‌اند.

مصنف ره فرموده است که : یا بترسد از ضعف از سواری که بکشاند به خوف تلف شدن . پس در این هنگام حلال میشود از برای او خوردن آنچه بر طرف کنی این ضرورت را ، و اختصاص ندارد حلال شدن به نوعی از محرّمات ، مگر آنچه زود باشد که ذکر کنیم آن را .

مترجم گوید : یعنی : از مقدم بودن پاره‌های محرّمات بر پاره‌های دیگر . و گفته‌اند که : واجب نمیباشد امتناع از خوردن حرام ، تا آنکه مشرف بر موت شود ، چه خوردن آن وقت نفی نخواهد بخشید ، و مقصود که حفظ نفس محترم بوده باشد ، به عمل نمی‌آید.

مصنف ره فرموده است که : و اذن و رخصت داده نشده است از بسرای باغی ، و آن کسی است که خروج کند بر امام ع ، و بعضی گفته‌اند : آن کسی است که طلب کند میت و مرده را ، و نه عادی ، و آن قاطع الطریق است ، یعنی : آنکه راه میرد ، و بعضی گفته‌اند : کسی است که درگذرد از سیری خود.

و اما چگونگی مباح شدن ، پس آنچه اذن داده شده است در آن ، نگاهداشتن رمق است ، یعنی : جان ، و تجاوز از آن حرام است ، به جهت آنکه مقصود حفظ نفس است.

مترجم گوید که : در آنکه جایز نمی‌باشد که زیاده بر سیر شدن بخورد وفاقی است ، ولیکن آیا جایز است زیاده از سد رمق تا مرتبه سیر شدن ؟ ظاهر عبارت اکثر فقهاء آن است که : نه . و آن موجه است ، اگر دفع حاجت بان بشود. اما اگر ضرورتی داعی باشد بسیر نمودن خود ، چنانکه در بیابانی باشد بترسد که اگر خود را سیر نکند نتواند آن بیابان را قطع کند ، یا محتاج باشد ، براه رفتن یا دویدن ، و موقوف باشد بر سیر شدن ؛ جایز است که به قدر ضرورت از حرام بخورد ، بلکه توشه‌ای از آن بر دارد ، هرگاه بترسد که به حلال نرسد.

مصنف ره فرموده است که : و آیا واجب است خوردن به جهت حفظ جان؟ بعضی گفته‌اند : بلی واجب است ، و این حق است . پس اگر اراده کند تتره واجتناب

از آن را ، و حال آنکه حال حال خوف تلف باشد ؛ جایز نیست .  
 مترجم گوید که : به جهت آنکه ترک خوردن اعانت بر قتل نفس محترم است  
 که به نص کتاب و سنت از آن نهی شده است .

مصنف ره فرموده است که : و اگر مضطر شود ، به طعام غیر ،  
 مترجم گوید که : پس اگر آن غیر ، خود نیز محتاج باشد مثل او بان طعام ،  
 پس در آنکه به عنوان ظلم نمی توان از او گرفت ، شبهه ای نمی باشد . بلکه اگر از او  
 بگیرد ، باغی خواهد بود ، چنانکه گذشت در معانی باغی که این یک معنی آنست . و  
 آیا به طریق رضا از او میتوان گرفت ، یا نه ؟ اگر چه دو احتمال میرود ، ولیکن این  
 عمل به منزلهٔ هلاک نمودن غیر به جهت باقی گذاردن خود می باشد که جایز نمی  
 باشد . و آیا آن غیر در صورت احتیاج خود بان طعام ، می تواند ایثار کند دیگری را  
 بر خود ، هرگاه موجب هلاک نفس خودش باشد ؟ به مضمون آیهٔ « ولا تلقوا  
 بایدیکم الی التهلكة » باید که جایز نباشد ، ولیکن بعضی تجویز نموده اند ، نظر به  
 مضمون « و یوثرن علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » ، ولیکن این قول ضعیف  
 است ، به جهت آنکه این در شأن اهل بیت عصمت و طهارت ع بود ، و جاری  
 نمودنش در غیر محتاج به تأمل است .

و اگر مالک ، خود مضطر بان طعام نباشد ، و دیگری مضطر بان باشد ؛ پس  
 اگر آن غیر مسلمان باشد ، بدون شبه باید که مالک باو بدهد . و همچنین است ، اگر  
 از اهل ذمه ، یا امان مسلمانان باشد ، چنانکه مشهور میان فقهاء می باشد . و اگر  
 مالک فی الحال مضطر بان نباشد ، ولیکن مظنهٔ احتیاج بان را بعد از حال داشته  
 باشد ؛ دادنش به مضطر فی الحال واجب باشد ، تأمل است .

بعد هلا مصنف ره فرموده است که : و نبوده باشد او را قیمت آن ؛ واجب  
 است بر صاحب طعام بخشیدن آن ، به جهت آنکه در امتناع نمودن از دادن امدادی  
 است بر کشتن مسلمان .

و آیا تواند ، یعنی : صاحب طعام ، که مطالبهٔ قیمت آن را کند ، یعنی : [بعد] از  
 قدرت یافتن مضطر بر آن ؟ بعضی گفته اند : نه ، به جهت آنکه دادن آن واجب بود ،  
 پس لازم نمی شود عوض .

مترجم گوید که : این ، یک قول در مسأله است ، و حاصل دلیلش آنست که دادن بر مالک در آن وقت واجب بود ، پس نمی باشد عوضی بر آن ، چونکه واجب نمی باشد عوض بر فعل واجب . چنانکه هرگاه خلاص کند کسی را که مشرف بسر هلاکت باشد ، واجب نمی شود بر آنکس از برای آن خلاص کننده اجرتی . ولیکن کلیت کبری ممنوع است ، چنانکه بر محتکر لازم است که طعام خود را در وقت احتیاج بدهد ، و قیمت بگیرد .

و قول دیگر در مسأله آنست که واجب است دادن عوض ، چونکه عصمت مال غیر مثل عصمت نفس او است ، چنانکه این باید که محفوظ شود از هلاکت ، آن نیز باید که محفوظ باشد از دادن و عوض نگرفتن ، پس دادن عوض جمع میانه دو حق است .

مصنف ره فرموده است که : و اگر قیمتش در نزد مضطر موجود باشد ، و صاحب طعام طلب کند ثمن المثل آن را ، واجب است دادن ثمن المثل . و واجب نیست بر صاحب طعام بخشیدن آن ، هرگاه شخص مضطر امتناع نماید از دادن عوض ، به جهت آنکه ضرورتی که باعث جبر او بود بر دادن آن بمقت ، بر طرف شد به تمکن از دادن عوض . و اگر طلب کند صاحب طعام زیاده از ثمن المثل را ، شیخ گفته است : واجب نیست ، یعنی : بر خریدار مضطر زیادتی . و اگر گفته شود که واجب است ؛ می باشد نیکو ، به جهت رفع ضرورت به تمکن ، یعنی : از دادن زیاده . و اگر امتناع کند صاحب طعام ، یعنی : از دادن طعام ، و حال آنکه این حال باشد ؛ یعنی : آنکه آن شخص مضطر باشد بخوردن آن ؛ جایز است از برای مضطر ، مقاتله با صاحب طعام به جهت دفع کردن ضرورت هلاکت . و اگر موافقت کند مضطر صاحب طعام را ، پس بخرد طعام را به زیاده از ثمن المثل از جهت ناخوش داشتن ریختن خونها ؛

مترجم گوید که : اگر مضطر تواند که در این صورت حيله بنماید ، و به عقد فاسدی آن طعام را از مالک بگیرد که لازم نشود بر او زیاده از ثمن المثل ؛ بکند . و اگر صاحب طعام حيله بردار نباشد ، پس در این صورت دو قسبول است : چنانکه مصنف ره اشاره بآن فرموده است که شیخ گفته است : لازم نیست او

را مگر ثمن المثل ، به جهت آنکه راضی بدادن زیاده نشده است از روی اختیار .  
و در این اشکال است ، از جهت آنکه ضرورتی که مباح کننده بود از برای گرفتن  
به جبر ، رفع میشود به ممکن بودن گرفتن از روی اختیار .

و اگر مضطر بیابد مینه و طعام غیر را ، پس اگر بدهد صاحبش آن طعام را بی  
عوض ، یا به عوضی که او قادر باشد بر آن ، یعنی : اگر چه زیاده بوده باشد آن  
از ثمن المثل ؛ حلال نیست مینه . و اگر صاحب طعام غایب باشد ، یا حاضر باشد ، و  
ندهد ، و تواند آن صاحب که او را منع کند از طعام خود ، یعنی : مضطر نتواند  
بزور از او بگیرد ؛ بخورد مینه را . و اگر صاحب طعام ضعیف باشد که نتواند او را  
منع کند ؛ بخورد آن را ، و ضامن شود ، و حلال نیست مینه . و در آن تردد است .  
مترجم گوید که : اولاً : حق عبارت این بود که گفته شود که : اگر صاحب  
طعام حاضر باشد ، و ندهد ، و تواند آن صاحب که او را منع کند از طعام خود ،  
یعنی : مضطر نتواند بزور او بگیرد ؛ بخورد مینه را . و اگر صاحب طعام غایب  
باشد ، یا ضعیف که نتواند او را منع کند ؛ بخورد آن را ، و ضامن شود ، و حلال  
نیست مینه . و در آن تردد است .

و ثانیاً گوید که : وجه تردد در این صورت آنست که از یک طرف صادق است  
که متمکن است از غیر مینه ، پس حلال نیست . و از طرف دیگر آنست که قهراً  
مال غیر را گرفتن مشروط میباشد ، و با تمکن از مینه متحقق نمی باشد ضرورت .  
لهذا در مسأله سه احتمال میباشد : خوردن مینه ، و خوردن مال غیر ، و تخییر  
میان این دو .

مصنف ره فرموده است که : و اگر نیاید مضطر مگر آدمی مرده را ؛  
حلال است از برای او نگاهداشتن رمق ، یعنی : جان ، از گوشت آن مرده .

مترجم گوید که : در صورت جواز اکل مینه آدمی ، بعضی گفته اند که : باید  
که اقتصار نماید بر خوردن خام آن ، به جهت آنکه ضرورت بآن دفع میشود . و در  
پختن و کباب کردن و امثال آن ، هتک حرمت آدمی است . و در صورتی که میت  
مسلمان باشد ، و مضطر از اهل ذمه ؛ در جواز خوردن دو احتمال می باشد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر زنده ای باشد که خونس محفوظ باشد .

یعنی : حلال نباشد ؛ حلال نیست . و اگر خونش حلال باشد . یعنی : مثل حربی ، حلال است از برای او از آن زنده ، آنچه حلال است از مرده . یعنی به قدر حفظ رمق .

مترجم گوید که : بعضی گفته اند که : اول بکشد آن کافر را ، و بعد از آن به خورد . و همچنین مرتد و تارک الصلاة و غیر آنها از کسانی که مباح است قتل ایشان . و گفته اند که : جایز نمی باشد خوردن آقا بنده اش را ، و خوردن پدر فرزندش را . و گفته اند که : زن حربی و اطفال ایشان در جواز قتل و اکل ایشان ، دو احتمال دارد ، و بعضی اصح جواز را دانسته اند .

مصنف ره فرموده است که : و اگر نیابد مضطر آنچه نگاهدارد جان او را مگر خودش ، بعضی گفته اند : میخورد از جاهای گوشت دار مثل ران . و این سخن چیزی نیست ، به جهت آنکه در این دفع کردن ضرر است به ضرر ، یعنی : ضرری دیگر . و این چنین نیست جایز بودن بریدن موضعی که آکله افتاده است ، به جهت آنکه جواز در آنجای ، یعنی : در آکله ، بجز این نیست که از جهت منع سربستی است که حاصل است ، و در این جا حادث کردن سربست است .

مترجم گوید که : حق در مسأله چنانکه محقق شیخ علی و دیگران گفته اند ، آنست که ملاحظه صرفه و غبطه را نباید دست برداشت : اگر ضرری که از خوردن گوشت خود حاصل می شود ، مثل ضرر نفس ، و اشد باشد ؛ جایز نمی باشد خوردن ، به جهت آنچه مصنف ره فرموده است که : دفع ضرریست به ارتکاب مثل آن ، یا اشد از آن . و اگر از خوردن آن ، امید سلامتی بوده باشد ؛ در این صورت جایز می باشد خوردن ، به جهت دفع ضرر اشد به ارتکاب ضرر ادون . و گفته اند که : جایز نمی باشد آدمی را که قطع کند جزئی از بدن خود را از برای مضطری ، مگر آنکه آن مضطر پیغمبر باشد .

مصنف ره فرموده است که : و اگر مضطر شود شخص بسوی شرابی و بولی ، بخورد بول را . و اگر نیابد مگر شراب را ؛ شیخ گفته است در مبسوطه که : جایز نیست دفع ضرورت بان ، و در نهایت جایز میدانند . و این شبهه است .  
مترجم گوید که : به جهت حفظ نفس محترمه ، و به علاوه مرسله محمد بن عبدالله .

مصنف ره فرموده است که : و جایز نیست مداوا کردن به شراب و نه بچیزی



از نپیذها و نه بچیزی از دواها که با آنها چیزی از مست کننده باشد، نه بخوردن و نه باشامیدن . و جایز است نزد ضرورت ، مداوا نمودن بآن از برای چشم .  
 مترجم گوید که : در باب تداوی و علاج نمودن به شراب ، خلاف عظیمی است مباحه امامیه . و قول به منع ، مطلقاً ، چنانکه مصنف ره اختیار نموده است ، اشهر است . و شهید اول در دروس گفته است که : مثل تریاق است در آنکه جایز است خوردنش به جهت علاج مطلقاً . و ابن ادریس نیز در یک قولش تجویز تداوی بان نموده است . چنانکه ابن براج نیز گفته است که : هرگاه چاره منحصر بان باشد ، جایز است تداوی بان بهر نحوی که باشد و شهید ثانی ره نیز گفته است که : اقوی جواز است با خوف تلف بدون آن . و آن ، قول علامه است در مختلف . و صاحب کفایه نیز گفته است که : اقوی جواز است نزد اضطرار و چاره منحصراً بودن ، به جهت قول خداوند که : « ولاتلقوا باید یکم الی التهلكة » ، و به جهت نفی ضرر و اضرار و نفی حرج و وجوب حفظ نفس از هلاکت و مضرت عقلا و نقلا . پس بنابراین اخباری که در منع وارد شده است باید که حمل نمود بر غیر حالت ضرورت ، به جهت جمع میانه ادله . و معتمدترین این اخبار به اعتبار سند ، حسنه عمر بن اذینه است که گفت : نوشتم خدمت حضرت صادق ع از مردی که فرستاده میشود از برای او دواء از بادبواسیر ، پس آشامید به قدر سکرجه از نپیذ که قصدش از آشامیدن لذت نمی باشد ، بلکه قصدش دواء است ؟ آن حضرت فرمود : نه ، و نه یک جرعه . و فرمود که : خداوند عز وجل قرار نداده است از آنچه حرام نموده است دوائی و نه شفائی . و صحیححه حلبی است که گفت : پرسیدم از ابی عبدالله ع از دوائی که سرشته شده باشد به شراب ؟ فرمود که : بخدا سوگند که دوست نمیدارم که نظر کنم بسوی آن ، پس چگونه تداوی کنم بان ، آن به منزله شحم خزیر است ، به درستی که گروهی تداوی میکنند بان . و ابن خیر چنانکه می بینی ، دلالت میکند بر جواز در حالت اضطرار ، و اخباری که دلالت بر منع میکنند من حیث السند ضعیف میباشند . و قابل تأویل میباشند .

و در باب سرمه کشیدن به شراب نیز خلاف نموده اند : اکثر قایل به جواز در حالت ضرورت شده اند ، و ابن ادریس مطلقاً منع نمود است ، یعنی : در حالت اختیار و اضطرار . و حسنه هارون بن حمزه از ابی عبدالله ع دلالت بر جواز در

حالت ضرورت میکند ، و در روایت دیگر دلالت بر منع ، و آنها را به جهت جمع میانه اخبار حمل بر حالت اختیار نموده اند.

خاتمة : در آداب خوردن . مستحب است شستن دست پیش از خوردن ،

مترجم گوید که : در روایت است که بر طرف میکند فقرا . و اطلاق نص و فتوای اصحاب ائمه ضاء میکند که فرق نبوده باشد میانه آنکه طعام مایع باشد یا جامد ، و نه آنکه بدست بخورد طعام را یا به مثل قاشق و نحو آن بخورد.

مصنف ره فرموده است که : و بعد از آن ،

مترجم گوید که : در حدیث است که باعث صحت میشود.

مصنف ره فرموده است که : و مالیدن دست به دستمال .

مترجم گوید که : شهید اول در دروس گفته است که مستحب است شستن دو دست پیش از طعام ، و مسح نکردن آن دو ، یعنی : به دستمال . و مستحب است شستن دو دست و مسح نمودن آنها بعد از طعام . و در حدیث است که باقی می ماند برکت در طعام ، مادام که باقی ماند بلل در دست .

مصنف ره فرموده است که : و « بسم الله » کردن در وقت شروع کردن و حمد کردن در وقت فارغ شدن .

مترجم گوید که : از صحیحہ عبدالرحمن بن حجاج مستفاد میشود که کافی است « بسم الله » یکی از اشخاص که بر سر سفره جمع میشوند .  
مصنف ره فرموده است که : و اینکه « بسم الله » بگوید بر هر رنگی از طعام جداگانه ، یعنی : نزد شروع در خوردن آن رنگ .

مترجم گوید : و همچنین است تکرار حمد در اثناء طعام خوردن .

مصنف ره فرموده است که : و اگر بگوید « بسم الله علی اوله و آخره » ، کفایت کند ، یعنی : از گفتن « بسم الله » نزد شروع در خوردن هر رنگ از طعام .  
و مستحب است خوردن بدست راست با اختیار و توانایی ، و اینکه ابتداء کند صاحب طعام ، و اینکه بوده باشد او آخر کسی که دست میکشد ، و اینکه ابتداء کند بشستن دست کسی که در طرف راست او است ، و بعد دور زند برایشان تا آخر .

مترجم گوید که : یعنی : بعد از شستن خود ، ابتداء کند بشستن دست کسی که در طرف راست او نشسته است ، و این در شستن قبل از شروع در خوردن است .



و در شستن بعد از فراغ مستحب است که اول دست کسی را بشوید که بر طرف چپ او نشسته است ، و خود در آخر بشوید.

مصنف ره فرموده است که : و اینکه جمع کند آب دست شور را در یک ظرف ، و مستحب است که بر پشت بخوابد خورنده بعد از خوردن ، و بگذارد پای راست خود را بر پای چپ. و کراهت دارد چیز خوردن در حال تکیه کردن، و پر کردن شکم از خوردنی، و بسا باشد که زیاد خوردن حرام باشد، چونکه باعث ضرر است. مترجم گوید که : همه این احکام به جهت ورود روایات است بر آنها.

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد چیزی خوردن در حال سیری. مترجم گوید که : در روایتی وارد شده است که آن موجب پستی است. مصنف ره فرموده است که : و خوردن بدست چپ با اختیار.

مترجم گوید که : و همچنین آشامیدن و داد و ستد نمودن بان به جهت ورود روایت. مصنف ره فرموده است که : و حرام است چیز خوردن از خوان و سفره‌ای که شراب آشامیده میشود بر آن ، یا چیزی از مست کننده‌ها، یا فقاع.

مترجم گوید که : این حکم مشهور میان فقهاء است ، و مستندش روایت جراح مدائنی است از حضرت صادق ع که فرمود که : پیغمبر ص فرمود که : هر آنکس که ایمان بخدا و روز آخر آورده است ، نخورد بر مائده‌ای که آشامید. میشود بر آن خمر . و نیز قول پیغمبر ص است که : ملعون است کسی که بنشیند بر مائده‌ای که آشامیده می‌شود بر آن خمر. ولیکن روایات مخصوص به خمر میباشد. ولیکن مشهور ملحق نموده‌اند بان هر مسکر و فقاع را. و نیز مشهور چنانکه مقتضای روایت اول است ، حرمت را مخصوص اکل و خوردن دانسته‌اند. ولیکن مقتضای روایت دوم و روایتی دیگر نشستن بر سر آن مائده است مطلقاً. و ظاهر آنست که محرمات دیگر از قبیل غیبت مؤمن و دشنام دادن آن و امثال آنها از این قبیل نباشد ، و اگر چه از بابت نهی از منکر با شرایطش منع آن واجب باشد. و از علامه نقل شده است که گفته است که : همچنین حرام است نشستن بر مائده‌ایکه جمع شده باشند به جهت لهو و فساد ، مثل پاره‌ای اجلاسها از برای تزیین حق صاحبان حقوق. و از ابن ادریس نقل شده است که گفته است که : جایز نمی‌باشد خوردن از طعامی که معصیت خدا میشود بان و بر آن. ولیکن مأخذ آن ظاهر نمی‌باشد مگر از بابت تنقیح مناط.



## فہرست اعلام

- آیات قرآنی
- احادیث نبوی (ص)
- اوراد و عبارات عربی
- اسمی اشخاص
- اماکن
- اسمی کتب
- اسمی پرندگان
- اسمی جانوران
- اسمی جانوران و پرندگان آبی
- اسمی آلات شکار
- اسمی ملل و نحل
- امراض
- فہرست منابع و مآخذ



## آیات قرآنی

- احل لكم صيد البحر و طعامه  
 ۱۵۶ = (المآیده - ۹۶)
- احلت لكم بهيمة الانعام  
 ۱۷۷ = (المآیده - ۱)
- ان تستقسموا بالازلام  
 ۱۷۳ , ۱۷۲ = (المآیده - ۳)
- تعلمونهن ۱ مما علمكم الله  
 ۱۱۸ = (المآیده - ۴)
- حرمت عليكم الميتة والدم و لحم الخنزیر  
 وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة  
 والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم  
 ۱۷۲ , ۱۳۳ = (المآیده - ۳)
- سلام على نوح في العلمين ۱ انا كذلك  
 نجزي المحسنين ۱ وانه من عبادنا المؤمنین  
 ۸۵ (الصافات ۷۹, ۸۰, ۸۱)
- فكلوا مما ذكر اسم الله عليه  
 ۱۷۶, ۱۳۲ = (الانعام - ۱۱۸)
- فكلوا مما امسكن  
 ۱۲۲ = (المآیده - ۴)
- فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا  
 اثم عليه  
 ۱۹۷, ۱۹۶, ۱۷۲, ۱۷۱ (البقره - ۱۷۳)
- فمن اضطر في مخمصة غير  
 متجانف لاثم  
 ۱۹۷, ۱۹۶ = (المآیده - ۳)
- قل لا اجد في ما اوحى  
 الى محرماً على طاعم يطعمه  
 ۱۶۵, ۱۵۶ = (الانعام - ۱۴۵)

۱ - در کتاب " يعلمونهن " نوشته است که غلط است.

- ليس على الاعمى حرج ولا على الاعرج حرج  
ولا على المريض حرج ولا على انفسكم ان  
تاكلوا من بيوتكم او بيوت اهائكم او بيوت  
امهائكم او بيوت اخوانكم او بيوت  
اخواتكم او بيوت اعمامكم او بيوت  
عماتكم او بيوت اخوانكم او بيوت  
خالاتكم او ما ملكتنم، مفاتيحه او صديقكم
- ۱۸۹ (النور - ۶۱) ليس عليكم جناح ان تاكلوا جميعاً او اشتاتاً
- ۱۷۱ (البقره - ۱۷۳) - ما اهل لغير الله
- ۱۷۲ (المآيده - ۳) - ما ذبح على النصب
- ۳ (المآيده - ۲) - و اذا حذتتم فاصطادوا
- ۱۶۰ (النحل - ۸) - والخيل والبغال والحمير لتركبوها
- ۲۰۳، ۱۹۹ (البقره - ۱۹۵) - ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة
- ۱۱۰ (المآيده - ۴) - و ما علمتم من الجوارح
- ۱۷۷ (الانعام - ۱۱۹) - وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه
- ۴۴ (ابراهيم - ۱۲) - وما لنا الا نتوكل على الله
- ۱۹۹ (الحشر - ۹) - ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة

## احادیث نبوی ص

- اعوذ بکلمات اللہ التامات کلہامن شرما خلق .  
 الاذکار النوویۃ - ص - ۶۴  
 (ہہ نقل از صحیح مسلم)  
 ۸۵ =
- اللہم اغفر لی وارحمنی  
 (مشکاۃ المصابیح = ش ۹۰۰)  
 ۱۳۰, ۱۱۶ =
- بسم اللہ علی اولہ و آخرہ / بسم اللہ علی اولہ و علی آخرہ  
 ہاکمی تفاوت ”بسم اللہ اولہ و آخرہ“  
 (مشکاۃ المصابیح = ش - ۴۲۰۲, ۴۲۰۳)  
 ۲۰۴, ۱۳۰ =
- ذکاۃ الجنین ذکاۃ امہ  
 تمیز الطیب من الخبیث ص - ۷۸ (ہہ نقل از مشکاۃ)  
 ۱۴۲ =
- رفع عن امتی الخطاء والنسیان  
 (جامع الصغیر - ش = ۴۴۶۱)  
 ۱۱۵ =

## اوراد و عبارات عربی

۳	—	الصيد لمن اخذ
۳۶	—	اعوذ بدانیاں و ما یجب من شرالاعد
۳۶	—	اللهم لا تسلطنی علی احد ممن اخذالمعروف
۶۱	—	انشدکم بانعهدالذی اخذہ عنیکن نوح و سلیمان علیہماالسلام ان لا تبدون علینا ولا توذینا
۱۷۱	—	ان یا کن المیتة
۶۸	—	بالشکر تداوم النعم
۸۵	—	سلام علی نوح فی العالمین وعلی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لادابة بین السماء و الارض لاری آخذ ہناصیتها اجمعین کذالک نجزی عبادہ المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم
۸۵	—	عقدت العقرب ولسان الحیہ ویدالسارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
۴۴	—	فان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذا کم عنا
۸۵	—	قال لکم نوح من ذکر لا یا کلوه ان ربی بکل شیء علیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ وسلم
۱۹۲ , ۱۸۳	—	کل شیء طاهر حتی نعلم انه قدر
۱۸۵	—	و حرم علیکم الخبائث

۱ - نویسنده کتاب "الصيد لمن اخذ" را حدیث رسول صلی الله علیہ وسلم شمرده است.  
اما در کتب معروف احادیث چنین حدیثی نیا فتمیم. و بعضی علما هم گفته اند کہ  
این سخن قول فقہا است نہ حدیث نبوی ص.



اسامی اشخاص

۱۸۶		۸۰، ۶۵	- آدم (ع)
۱۸۲	=	۱۳۵، ۱۱۱	- ابان (بن عثمان)
۵۷	=	۱۵۸	
۷۱	=	۴۵	- ابراهیم (ع)
۹، ۸، ۷، ۴	=	۸۰	- ابلیس
۲۳، ۱۸، ۱۱		۱۲۶، ۱۱۰	- ابن ابی عقیل
۲۷، ۲۶، ۲۵		۲۰۳، ۱۹۰	- ابن ابی عمیر
۴۰، ۳۳، ۳۲		۱۵۹، ۱۲۷	- ابن ادریس
۵۹، ۴۹، ۴۳		۱۶۷، ۱۶۴	
۶۶، ۶۴، ۶۲		۱۷۶، ۱۷۵	
۷۴، ۷۲، ۶۸		۱۸۳، ۱۸۲	
۷۹، ۷۸، ۷۵		۱۹۳، ۱۹۰	
۸۶، ۸۵، ۸۰		۲۰۲، ۱۹۵	
۹۲، ۸۸، ۸۷		۲۰۵، ۲۰۳	
۹۹، ۹۵، ۹۳		۱۸۸	= ابن بابویہ
۱۰۵، ۱۰۳		۱۱۳، ۱۱۱	= ابن جنید
۱۰۶		۱۲۹، ۱۲۶	
۸۸	=	۱۷۶، ۱۶۰	- ابو دردا (رض)

۱۹۶، ۱۹۵	- ابو سعید سلطان =	۴۳
۲۰۳	- ابو الصلاح	۱۶۰، ۱۲۷
۱۱۴، ۱۱۳	- ابی عبیدہ حذافہ	۱۷۶، ۱۶۱
۱۹۲	- ابی علی	۳۸
۱۶۷، ۱۶۵	- احمد ہما (ع)	۲۳، ۸، ۷، ۴
- (یکی از آن دو امام باقر و امام جعفر)		۲۷، ۲۶، ۲۵
- احمد بن حنبل (امام)		۸۸، ۶۵، ۳۳
- احمد مرسل (ص) = رسول (ص)	- ابی ابراہیم	۱۲۹
- اردبیلی (شیخ احمد)	(امام موسی بن جعفر)	
۱۷۸، ۱۷۱	- ابی بصیر	۱۹۲، ۱۲۶
۵۸، ۳۵	- اسحاق بن عمار	۱۹۴، ۱۹۳
۱۳۶	- اسماعیل (ع)	۱۵۶، ۱۱۲
۶۵	- اصحاب کوفہ	۱۶۶، ۱۶۵
۹۸	- اللہ تعالیٰ = خدای تعالیٰ	۱۹۷، ۱۷۱
- ہاقر (ع)	- ابی الحسن	۱۹۴، ۱۹۱
۱۳۵، ۱۲۶	(امام موسی کاظم ع)	
۲	- بدیع الزمان	۱۹۲
۷۷	- بہرام بن خود	- ابی الدیلم
- پیغمبر (ص) = رسول (ص)		۱۳۵
- جراح مدائنی	- ابی الصباح	
۲۰۵	- حضرت / آنحضرت (ص) = رسول (ص)	۱۱۲، ۱۱۱
- جعفر بن احمد مکفوف	(امام جعفر صادق)	۱۳۴، ۱۱۸
۱۹۴	- جم (جمشید)	۱۶۶، ۱۵۶
۱	- جمیل	۱۸۰، ۱۶۹
۱۸۸، ۱۲۳	- حارت بن مقرنہ	۱۸۸، ۱۸۷
۷۷		۱۹۲، ۱۸۹

۳۶	- دانیال (ع)	۱۷۸	- حسین (امام)
۱۶۵	- داود بن فرقد	۱۸۸	- حفص بن بہتری
۱، ۲، ۳، ۵	- رسول (ص)	=	- حق تعالی
۲۹، ۳۵، ۳۷		۱۱۱، ۱۱۲	- حلبی (عبداللہ)
۴۳، ۴۴، ۴۵		۱۲۱، ۱۲۸	
۴۶، ۵۱، ۵۲		۱۳۵، ۱۳۹	
۵۳، ۵۴، ۵۵		۱۴۲، ۱۶۵	
۵۶، ۵۷، ۵۸		۱۷۵، ۲۰۳	
۵۹، ۶۰، ۶۳		۱۳۴، ۱۳۵	- حمران بن اعین
۶۵، ۶۸، ۷۰		۱، ۳، ۴، ۵	- خدای تعالی
۷۱، ۷۴، ۷۵		۳۶، ۴۵، ۵۲	
۷۶، ۷۸، ۸۷		۵۶، ۶۴، ۶۵	
۹۰، ۹۵		۶۸، ۸۴، ۸۸	
۱۰۱، ۱۰۲		۱۰۲، ۱۰۳	
۱۰۴، ۱۰۵		۱۱۲، ۱۱۵	
۱۱۶، ۱۱۷		۱۱۶، ۱۱۸	
۱۶۹، ۱۷۲		۱۲۹، ۱۳۰	
۱۸۶، ۲۰۵		۱۳۱، ۱۳۲	
۱۶۳، ۱۹۲	- رضا (ع)	۱۵۶، ۱۷۰	
۱۱۲، ۱۵۶	- زرارۃ	۱۷۱، ۱۷۲	
۱۶۶، ۱۶۷		۱۷۳، ۱۷۶	
۱۹۰		۱۸۰، ۱۹۵	
۱۸۳	- زکریا بن آدم	۱۹۶، ۱۹۷	
۲	- زمان (امام)	۲۰۳، ۲۰۵	

۹۵، ۹۹، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۰۵

۱۰۶، ۱۳۱

۶۵ - شاہ مردان (رض)

۱۲۶، ۱۸۷ - شعیب (شیخ)

۱۸۸

۱۱۳، ۱۱۴ - شہید اول

۱۳۲، ۱۳۳ - (شمس الدین محمد ابن مکی)

۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۵

۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۲

۱۲۰، ۲۰۳ - شہید ثانی

(زین الدین)

۱۱۳ - شہیدین

(شمس الدین محمد و زین الدین)

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲ - شیخ (طوسی)

۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶

۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۲

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸

۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵

۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰

۲۰۲

۱۲۹

۱۸۳

۵۸

۱

۱۲۲، ۱۵۸

۱۶۲، ۱۸۸

۱۷۶

۵۵، ۵۶، ۶۱

۱۶۸

۱۲۱، ۱۴۵

۱۸۸

۹، ۱۰، ۱۳

۱۵، ۱۶، ۱۷

۱۹، ۲۲، ۲۳

۲۵، ۲۷، ۲۹

۳۴، ۳۷، ۴۰

۴۳، ۴۶، ۴۷

۴۹، ۵۰، ۵۹

۶۲، ۶۴، ۶۵

۶۸، ۷۲، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۸۵

۸۶، ۸۷، ۸۸

۹۲، ۹۳، ۹۴

- زید بن شعام

- سعید اعرج

- سفیان ثوری

- سکندر

- سکونی

- سلار

- سلیمان (ع)

- ساوہان بن جعفر

- سماعة بن مهران

- شافعی امام

۱۵۷، ۱۵۶	بن بابويه	۲۰۲	
۱۶۳، ۱۶۲		۱۸۳	- شيخين
۱۷۶، ۱۷۱			(مفيد و طوسي)
۱۸۴، ۱۷۸		۳۷، ۵۶، ۵۷	- شيطان
۱۹۰		۹۰	
۱۲۱، ۱۱۳	- صدوقين	۱۵۹، ۱۱۷	- صاحب تنقيح
	(صدوق و پدرش)	۱۸۷	(فاضل مقداد)
	- عايشه صديقه (رض) ۶۵	۱۱۶، ۱۱۲	- صاحب كفايه
	- عباد بن صهيب ۱۱۹	۱۳۳، ۱۳۰	(محقق سبزواري)
	- عبدالرحمان بن معاويه ۱۱۸	۱۳۵، ۱۳۴	
	- عبدالرحمان حجاج ۱۸۰، ۲۰۴	۱۵۶، ۱۴۱	
	- عبدالعظيم بن عبدالله حسني ۱۷۰	۱۸۸، ۱۵۷	
	(معروف به شاه عبدالعظيم) ۱۷۲، ۱۹۷	۲۰۳، ۱۹۱	
	- عبدالله بن سنان ۱۷۴، ۱۸۱	۱۲۶، ۱۱۳	- صاحب مسالك
	۱۸۸	۱۳۴	(زين الدين)
	- عبدالله بن مسعود (رض) ۹۷	۱۲۳، ۱۲۲	صادق (امام)
	- عبدالعؤمن ۱۳۹	۱۳۰، ۱۲۶	
	- عجلان ۱۹۵	۱۵۸، ۱۳۶	
	- علامه (حلي) ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۰	۱۷۴، ۱۶۳	
	۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۰	۱۸۸، ۱۹۴	
	۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۳	۱۹۶، ۲۰۳	
	۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۷	۲۰۵	
	۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵	۱۱۳، ۱۲۶	- صدوق
	۲۰۳، ۲۰۵		(محمد بن علي بن حسن بن موسي)

۹۳، ۹۴، ۹۵	- علی (رض)	۳۵، ۳۶، ۵۸
۹۷		۱۲۷، ۱۸۸
۹۳ - متوکل (خلیفہ)	- علی بن جعفر	۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸
- محمد (ص) = رسول (ص)	- علی بن یقطین	۱۹۱
۷، ۸، ۲۳	- محمد (امام)	۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵
۲۵، ۲۶، ۲۷		۱۴۶، ۱۶۷، ۱۸۵
۳۲، ۳۳، ۳۵		۱۹۳
۲۰۲ - محمد بن عبداللہ	- عمار بن اسماعیل	۱۲۲
۱۶۳ - محمد بن عیسیٰ	- عمار بن موسیٰ	۱۴۰
۱۹۱ - محمد بن مروان	- عمر بن اذینہ	۲۰۳
۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۲	- محمد بن مسلم	۲۸
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲		۴، ۶۳
۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶	- غیاث	۱۳۶، ۱۶۷، ۱۹۵
۱۹۳	(فخر المحققین پسر علامہ حلی)	
۱۳۲ - محمد بن یحییٰ	- فخرالدین	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۵
۱۸۸ - محقق (حلی)	- قاسم بن سلیمان	۱۱۵
۹۴ - محمود (سلطان)	- قاسم بن محمد جوہری	۱۶۲، ۱۶۳
۱۱۰، ۱۴۴، ۱۸۶	- مرتضیٰ (سید)	۱۲۷، ۲۰۳
۱۸۷		
۱۸۸، ۱۹۵ - مسعد بن صدقہ	- کاظم (ع)	۱۳۶
۱۶۲، ۱۶۳ - مسعد	- کسری	۵۷
۱۹۵ - معاویہ بن عمار	- لیث	۱۲۳
۴۳ - معزالدولہ	- مالک (امام)	۳۶، ۳۷، ۵۲
۱۷۶ - مفید		۵۷، ۵۹، ۶۵
		۷۳، ۷۷، ۷۹

۲۰۳	- ہارون بن حمزہ	۴	- موسیٰ (ع)
۴۲	- ہارون الرشید	رسول (ص) =	- نبی (ص)
۱۳۳	- یحییٰ (شیخ)	۸۲ ، ۶۲	- نصیر طوسی
۹۱	- بزیذ بن معاویہ	۴۵	- نمرود
۱۶۲ ، ۱۴۲	- یعقوب بن شعیب	۸۵ ، ۶۱	- نوح (ع)
۱۶۲	- یونس	۹۷ ، ۸۸	
		۳۷	- نووی (امام)



اماکن

۵۴	=	بصرہ	—
۷۴	=	ترکستان	—
۹۶	=	چین	—
۹۳, ۳	=	حرم	—
۸۵	=	حمص	—
۳	=	خانہ کعبہ	—
۳۶	=	روم	—
۳۸	=	سجستان	—
۵۴	=	شام	—
۸۴	=	عراق	—
۶۱ - ۶۰	=	مدینہ	—
۴۸, ۴۶	—	مصر	—
۹۰	—	مکہ	—
۹۶, ۹۴, ۸۴, ۷۴, ۶۰, ۴۶	—	ہندوستان / ہند	—
۸۴	—	یمن	—



## اسامی کتب

۱۵۶،۶۴	- قرآن	۱۵۸	- امتبصار (تالیف شیخ طوسی)
۱۶۶،۱۶۵		۱۳۷،۱۱۳	- تحریر (تالیف علامہ حلی)
۱۵۱،۱۴۹	- قواعد (تالیف علامہ حلی)	۱۵۱،۱۴۹	
	- کتاب اللہ = قرآن	۱۶۹	
۱۲۲،۱۱۸	- مبسوط (تالیف شیخ طوسی)	۱۸۲	- تذکرہ (تالیف علامہ حلی)
۱۶۰،۱۲۸		۱۹۳،۱۵۸	- تہذیب (تالیف شیخ طوسی)
۱۸۴،۱۶۱		۱۲۸،۱۲۲	- خلاف (تالیف شیخ طوسی)
۲۰۲		۱۹۱،۱۶۱	
۱۸۷،۱۵۹	- مختلف (تالیف علامہ حلی)	۱۱۴،۱۱۳	- دروس (تالیف شہید اول)
۱۸۲،۱۹۳		۱۳۹،۱۳۳	
۲۰۳		۲۰۲،۱۷۵	
۱۸۸،۱۸۵	- مسالک (تالیف شہید ثانی)	۲۰۴	
۱۸۲	- معتبر (تالیف محقق حلی)	۱۸۸	- شرایع (تالیف محقق حلی)
۱۶۲	- مقنع (تالیف صدوق)		- شرح القواعد (تالیف فخر المحققین پسر
۱۸۲	- منتهی (تالیف علامہ حلی)	۱۴۷	علامہ حلی)
۱۸۶	- نافع (تالیف محقق حلی)	۱۳۵	- صحاح (تالیف جوہری)
۱۸۸	- نکت الارشاد (تالیف شہید اول)		- طبایع الحيوان (تالیف ابن بختیشوع
۱۳۶،۱۳۲	- نہایہ (تالیف شیخ طوسی)	۱۶۹	(۱-۵۴۰)
۱۵۸،۱۵۷		۱۶۵	- عجایب المخلوقات
۱۸۵،۱۸۲			(تالیف زکریا بن محمد قزوینی)
۱۹۵،۱۹۳		۱۳۵	- قاموس (تالیف فیروز آبادی)
۲۰۲،۱۹۷			

اسامی پرندگان

۶۷، ۴۷، ۴۶، ۲۹	- بوم	۱۷۰	- اسفروہ
۱۶۹، ۶۱	- پرستو/پرستوک	۴۰	- اوز
۶۳، ۶۲، ۴۴	- پشہ	۷، ۶، ۵، ۴، ۱	- باز
۸۸، ۶۶		۱۱، ۱۰، ۹، ۸	
۴۸	- تدرج	۲۷، ۲۰، ۱۲	
۱۷۱، ۴۸	- تذرہ	۳۲، ۳۱، ۲۹	
۵۴، ۳۷	- تغدری	۱۱۱، ۷۶، ۴۲	
۵۲	- جراد	۱۶۷	
۱، ۹، ۸، ۵، ۴، ۱	- چرغ	۱۸۰	- باز یار
۲۷، ۲۰، ۱۲، ۱۱		۴۲	- باشق
۷۷، ۷۶، ۳۱، ۶۹		۱۶۷، ۱۱۱، ۲۹	- باشہ
۱۶۷		۴۳	- پیغا
۸۷، ۸۶، ۲۹	- چغوک	۱۷۰	- برف چینہ
۱۶۹، ۵۴، ۳۷	- حباری	۴۱، ۳۲	- بط
۱۷۰، ۵۴	- حجل	۴۴	- ہعوض
۵۵	- حداء	۱۶۷	- ہغاث
۱۷۰، ۵۸	- حمام	۲۹	- ہلبل
۶۹، ۶۸، ۳۵	- خروس	۱۰۰	- ہوتیمار

۴۳، ۲۹، ۲۷	- طوطی	۱۶۷	- خشاب
۱۷۰	- طیہوج	۱۶۹، ۶۲	- خطاف
۱۰۱	- عریف	۱۶۸، ۶۳، ۶۲	- خفاش
۵۲، ۲۷، ۲، ۱	- عقاب	۱۷۰	- دبسی
۱۰۱، ۸۴، ۷۶		۱۷۰	- دجاج
۱۶۷، ۱۱۱		۱۷۰، ۱۰۴، ۶۷	- دراج
۸۶	- عقق	۶۸	- دیک
۱۷۰، ۸۶	- عصفور	۷۰	- ذباب
۸۶، ۲۹، ۲۷	- عکہ	۱۶۷، ۴۲، ۲۹	- زاغ
۱۶۷، ۸۸، ۲۷	- غراب	۱۶۷	- زخمہ
۸۹	- غراب الہلق	۷۰، ۶۴، ۲۶	- زنبور
۸۸	- غراب البین	۱۷۱، ۸۰	
۸۸	- غراب بیشہ	۷۹، ۲۹	- زنبور عسل
۸۹، ۸۸	- غراب سیاہ	۳۲	- سنقر
۱۶۹، ۹۰، ۵۸، ۲۹	- فاختہ	۳۲، ۳۱، ۲۷، ۱	- شاہین
۱۷۰		۱۶۷، ۷۶، ۵۶، ۴۲	
۲۷	- فرشتوک / فراشتوروک	۸۶، ۴۲، ۲۹	- شب پرک / شب پرہ
۶۲، ۲۹		۱۷۰، ۱۶۹	- شقراق
۱۷۰، ۳۲	- قاز	۱۶۹	- شواظ
۱۶۹	- قبرہ	۱۶۹	- صرد
۱۷۰	- قطاء	۱۷۰	- صعوه
۱۷۰، ۹۴، ۵۸	- قمری	۷۶	- صقر
۱۶۵	- قوج کوهی	۱۷۰، ۱۶۹	- صوام
۶۳، ۵۵، ۵۴	- کبک	۱۶۸، ۸۰، ۲۹، ۲۸	- طاوس

صیدنامہ و شرایع الاسلام

۲۴۳

۳۲،۲۶،۲۴،۱۳	- مرغ خانگی	۱۷۰،۱۵۴	
۱۷۰،۱۶۲،۳۷		۵۹،۵۸،۵۰،۲۹	- کیوتر
۱۴	- مرغ صحرائی	۱۰۵،۹۰،۸۷،۷۹	
۷۰،۶۳،۲۶	- مگس	۱۷۰،۱۵۵	
۱۸۴،۱۷۱،۷۱		۱۷۰	- کردان
۱۶۹،۷۰	- مگس غسل	۱۷۹،۱۶۶،۹۶	- کڑکی
۵۲،۲۶،۱۴،۱۳	- ملخ	۷۶،۲۹،۲۷	- کڑکس
۱۴،۹۴،۸۵،۵۳		۱۶۷،۱۰۱	
۵۶،۵۰،۲۹،۶	- موش گیر	۲۸	- لغتر
۱۶۷،۱۰۱	- نسر	۱۶۷،۲۹،۲۷	- نلاغ
۶۷	- ورتج	۱۶۷	- نلاغ زرع
۱۷۰	- ورشان	۱۶۷	- نلاغ کاسی
۱۶۸	- وطواط	۱۷۰،۹۷،۹۶	- ننگ
۱۶۹،۱۰۵،۱۲۹	- ہمد	۱۷۰	- گنجشک
۱	- مہ	۱۶۷	- لاشخور
۱۶۹	- موحہ	۹۹،۲۹،۲۷	- لقلق / تکلیک
		۸۰	- ماکیان



## اسامی جانوران

۳۹	= ایل	۲۰، ۱۴، ۱۱، ۵	- آهو
۴۳	- برغوث	۸۷، ۸۲، ۷۲، ۲۹	
۴۴	- بغل	۱۶۵، ۱۲۰، ۱۰۶	
۴۶	- بقر	۱۰۱	- آهو بره
۹۴، ۹۳، ۲۷	- بوزینه	۳۷	- ایل
۹۱، ۴۹، ۲۹، ۲۷	- پلنگ	۴۰	- ابن آوی
۱۱۰، ۱۰۳، ۱۰۲		۱۴۵	- ابن عرس
۱۶۵، ۱۴۵، ۱۱۱		۳۸	- ابویحیی
۱۸۵		۱۶۶، ۳۸	- ارنب
۴۹	- تنین	۴۹	- اژدها
۵۰	- ثعلب	۳۱، ۲۷، ۲۶، ۱۹	- اسپ
۱۸۴، ۱۶۶	- جعل	۵۲، ۴۵، ۴۴، ۳۲	
۱۶۶	- چلیپاسه	۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۰	
۵۶	- حمار اهلی	۱۶۰، ۹۱، ۸۷، ۸۰، ۶۸	
۵۷	- حمار وحشی	۴۴، ۳۱، ۲۶	- امتر
۱۶۶	- حمزه	۱۶۰، ۴۶، ۴۵	
۶۰	- حید	۳۵	- اسعد
۱۶۶، ۹۵، ۴۹، ۲۷	- خارپشت	۶۰، ۴۰، ۳۹، ۳۸	- افعی
۴۸	- خر	۱۰۲، ۹۵، ۸۵	
۱۶۰	- خرا اهلی	۱۸۶، ۱۶۰	- الاغ اهلی

صید نامہ و فرائع الاسلام

۲۲۵

۱۶۵، ۱۴۵، ۸۴		۶۷، ۲۹، ۲۷، ۶	- خرس
۷۲	- زرافہ	۱۴۵	
۷۲	- زلال	۳۸، ۳۷، ۲۷	- خرگوش
۱۶۶	- زنجیرہ	۱۶۶، ۸۴	
۷۲	- سبز کرامی	۱۶۶	- خرومک
۴۹	- سقنقور	۲۰۳، ۶۳	- خنزیر
۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۱	- سگ	۹۴	- خوزدوک
۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹		۲۸، ۲۷، ۱۹، ۶	- خوگ
۲۷، ۲۱، ۲۰، ۱۹		۶۴، ۶۳، ۳۴	
۹۱، ۷۸، ۶۷، ۳۴		۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۴	
۱۱۰، ۹۸، ۹۷، ۹۵		۱۶۵، ۱۶۳، ۱۵۷	
۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱		۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵	
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵		۶۵	- خیل
۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸		۶۷	- دب
۱۴۴، ۱۲۴، ۱۲۳		۲۸، ۲۶، ۲۴، ۱۳	- دراز دنبال
۱۰۵، ۱۰۴، ۱۵۸		۴۵، ۳۷، ۳۵، ۲۹	
۱۸۵، ۱۶۵، ۱۶۴		۸۷، ۷۲، ۵۲، ۴۶	
۱۰۴	- سلیمانی	۳۱، ۲۷، ۲۶، ۱۳	- دراز گوش
۱۶۶، ۲۹، ۲۷	- سمور	۵۶، ۴۵، ۴۴، ۳۲	
۱۶۶، ۸۴، ۲۹	- سنجاب	۶۷، ۶۳، ۵۸، ۵۷	
۷۴	- سنور	۹۶	- دراز گوش ہندی
۱۶۶	- سومک حمام	۷۱	- ذیب
۴۸، ۲۹، ۲۷	- سوسمار	۱۴۵، ۲۹	- راسو
۱۶۶، ۱۴۵		۵۱، ۵۰، ۲۹، ۲۷	- روبہا

اسامی جانوران

۲۲۶

۰۵۲،۴۶،۴۳،۲۷	- فیل	۲۹	- سی محول
،۹۶،۹۲،۹۱،۷۴		۲۹	- میاه گوش
۱۴۵،۱۴۴		۱۶۶	- شپش
۲۹	- قائم	،۲۸،۲۶،۲۴،۱۴	- شتر
۹۳	- قرد	،۶۷،۵۹،۳۷،۲۹	
۹۴	- قنقد	،۱۳۴،۱۳۱،۷۲	
۹۶	- کرکدن	،۱۶۲،۱۶۱،۱۶۰	
،۵۶،۴۶،۳۵،۲۹	- کژدم	۱۸۶،۱۷۳،۱۷۲	
،۸۴،۶۴،۵۹،۵۷		،۸۷،۵۲،۲۹،۲۲	- شتر مرغ
۱۰۲،۹۴،۸۶،۸۵		۱۰۲	
،۷۹،۷۸،۲۹،۲۷	- کفتار	۱۶۵،۴۰،۲۷	- شغال
۱۶۵		،۲۹،۲۷،۲۶،۶	- شیر
۱۱۱،۱۱۰،۹۷	- کلب	،۵۶،۵۳،۳۶،۳۵	
،۵۰،۴۶،۴۵،۴۳	- کیک	،۱۰۲،۹۸،۵۷	
۱۶۶،۸۵		،۱۸۵،۱۶۵،۱۴۵	
،۱۳۴،۸۶،۱۹	- گاو	۷۶	- صرخوا
۱۶۲،۱۶۰		۷۸	- ضب
۱۶۵،۲۹	- گودشتی/وحشی	۷۸	- ضبع
۱۶۵،۴۶،۲۹	- گاو کوهی	،۸۲	- ظبی
۳۹	- گاوگور	،۱۶۶،۸۵،۸۴	- عقرب
۳۹	- گاوگوزن	۹۰	- فاره
۹۴،۴۶	- گاو میش	۱۰۱،۶۴	- فرس
،۳۵،۳۲،۳۱،۲۷	- گریه	۱۶۶	- فنک
،۹۲،۷۵،۷۴،۷۱		۹۱	- فهد

صید نامہ و شرایع الاسلام

۲۲۷

۱۰۳، ۸۶، ۲۹	- مورچہ	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴	
۱۶۹، ۱۰۴		۷۴	- گریہ زہاد
۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۷	- موش خانگی /	۷۴	- گریہ خانگی
۹۰، ۸۶، ۴۶	وحشی	۷۴	- گریہ صحرائی
۱۰۶، ۱۰۲، ۹۱		۹۱، ۴۵، ۲۷، ۶	- گرگ
۱۶۶، ۱۴۵		۱۸۶، ۱۶۵، ۱۰۲	
۱۰۶	- موش دوپا	۱۶۵، ۵۷، ۳۷	- گور
۱۴۴	- مہمون	۲۸، ۲۶، ۲۴، ۱۳	- گوسفند
۱۰۲	- نعامہ	۷۱، ۶۸، ۴۵، ۳۷	
۱۰۲	- نمر	۱۳۴، ۱۲۶، ۸۷	
۱۰۳	- نعل	۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۰	
۱۶۶	- وبر	۱۷۵	
۷۴	- ہرہ	۱۶۶	- لہکہ
۱۶۵	- یحمور	۳۹، ۳۸، ۳۱، ۲۹	- مار
۱۰۶	- یربوع	۶۴، ۶۱، ۶۰، ۵۶	
۲۷، ۱۰، ۹، ۷، ۱	- یوز	۹۹، ۹۰، ۸۵	
۱۱۰، ۹۱، ۷۴، ۷۲		۱۶۶، ۱۵۹	
۱۶۵، ۱۴۵، ۱۱۱		۱۰۰	- مالک الحزن





اسامی جانوران و پرندگان آبی

۱۵۸		۱۸	- آدمی آبی
۱۵۷	- شوط	۱۵۸	- ابلاسی
۱۵۹	- طافی	۴۹	- بزغ
۱۵۸	- طبرانی	۱۶۹	- بک
۱۵۸	- ظمزانی	۱۵۷	- بیاح
۷۳	- کاسه پشت	۱۵۸	- تمزانی
۱۵۷	- کنعت	۴۸	- تمساح
۲۱، ۱۹، ۱۸، ۱۴	- ماهی	۱۵۸، ۱۵۷	- جری
۴۹، ۴۲، ۳۹، ۲۶		۵۹	- حوت
۱۲۵، ۶۰، ۵۹		۵۹	- حوت الحیض
۱۴۶، ۱۴۰، ۱۳۸		۱۵۷	- حیا السمک
۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵		۱۵۸، ۷۳، ۶۳	- خرچنگ
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸		۱۶۶	- خنز
۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۱		۱۵۸، ۶۴، ۱۸	- خوک آبی
۱۵۷	- ماهی (سفید)	۱۵۷	- ذما
۵۹	- ماهی (عنبر)	۱۵۸	- ریشا
۱۸	- ماهی (مار)	۱۵۶	- زمیر
۱۵۸	- ماهی (مرغوبی)	۱۵۷	- زهو
۴۹	- مکمل	۷۳	- سرطان
۴۹، ۴۸، ۱۸	- نهنگ	۱۵۸، ۱۸	- سنگ آبی
۱۵۸	- وزغ	۷۳	- سلحفاہ
		۲۷، ۴۸، ۹۴	- سنگ پشت

## اسامی آلات شکار

۱۲۹	- حظیرہ	۱۱۲	- بندوقہ/بندوق
۱۳۹، ۱۱۷	- شبکہ	۱۱۲	- ننگ
۶، ۱۷، ۱۵، ۱۹، ۱۱	- شمشیر	۱۴۵، ۱۲۲	- تلہ
۱۳۷، ۱۳۲		۱، ۴، ۱۳، ۹، ۵، ۴، ۱	- تیر
۹۸، ۱۶	- غلولہ	۲۴، ۲۰، ۱۶، ۱۵	
۱، ۹، ۱۶، ۲۵، ۹، ۱	- کارد	۶۴، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۰	
۱۲۶، ۱۲۴، ۹۶		۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۱	
۱۱۰	- کمند	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۱۱	
۶، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۲۸، ۱	- نی	۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۱۱	
۱۴، ۱۵، ۱۱، ۱۱	- نیزہ	۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۱۱	
۱۱۹، ۱۳۲		۱۷۳	



## اسامی ملل و نحل

۸۳'۳۷'۲۷	- رافضیان	۴'۱۲۵	- آتش پرست
۸۳	- شیعه	۱۱۰	- ارمنی
'۱۲۸'۱۲۳'۱۲۱	- عامه	'۱۲۸'۱۲۶'۱۲۰	- امامیه
۱۴۱'۱۳۱		'۱۳۶'۱۳۱'۱۳۰	
۱۳۱	- عامه شافعی	'۱۵۵'۱۳۹'۱۳۸	
'۶۶'۴۲'۳۸'۱	- عرب	'۱۵۹'۱۵۸'۱۵۷	
'۹۴'۸۸'۸۵'۷۶		'۱۶۴'۱۶۲'۱۶۰	
۸۶'۷۸'۱۰۱		'۱۷۱'۱۶۹'۱۶۸	
۷۶	- عجم	'۱۸۰'۱۷۸'۱۷۵	
۱	- فارسیان	'۱۹۰'۱۸۵'۱۸۲	
۷۸	- قریش	۲۰۳'۱۹۱	
۵۹	- قوم لوط	۳۶'۲۷	- اهل سنت و جماعت
'۱۳۸'۱۱۸'۱۱۴	- گبری	'۱۳۶'۱۲۶'۱۲۵	- اهل کتاب
۱۸۵		۱۳۷	
'۱۲۶'۱۱۸'۱۱۴	- مجوسی	'۱۱۷'۱۱۴'۴	- بت پرست
۱۴۸		۱۲۶'۱۲۵	
۱۵۶	- نصرانی / نصاری	۶۳	- ترسایان
۱۲۶'۱۱۵'۶۵	- یهودی		- جهودان = یهودی



امراض

۸۳، ۶۸	- درد گوش	۵۹	- آبلہ
۸۳	- دق	۵۴	- احتلام
۷۴، ۴۰	- دیوانگی	۵۹، ۵۳، ۳۹	- استسقا
۸۱، ۴۱	- ذات الجنب	۵۴	- اسہال
۵۴	- رعاف	۸۶، ۸۷، ۶۷، ۴۶	- برص
۳۸	- رعشہ	۹۲، ۹۰	
۷۱	- زحمت جگر	۱۰۰، ۸۷، ۴۶، ۲۴	- بواسیر
۸۱، ۴۱	- زحمت شکم	۹۵، ۵۸	- بوق
۴۶	- زکام	۵۵، ۴۷، ۴۴	- تاریکی چشم
۵۹	- سبات	۹۸	- تب
۵۹	- سکتہ	۶۱	- تب ربع
۸۷، ۸۶، ۴۰	- سنگ مثانہ	۷۵	- تفسخ کردہ
۴۲	- سودا	۹۹، ۹۵، ۹۳، ۵۰	- جذام
۵۲	- سوزاک	۱۰۵	
۵۹	- سوزش بول	۷۸، ۴۲	- خفقان
۳۷	- شبکوری	۸۴، ۶۶، ۵۷	- خنازیر
۵۵، ۵۰، ۴۰، ۳۶	- صرع	۷۰، ۵۸، ۴۱	- داء الثعلب

امراض		۲۳۲
۹۴	- گنگ	۹۶'۶۰'۵۷
۸۷'۵۰	- لقوہ	۱۵۹
۷۴'۵۸	- مفاصل	۸۷'۵۹'۳۶
۶۷'۶۴	- ناسور	'۷۱'۶۸'۶۴
۸۴	- نزول آب چشم	'۱۰۳'۹۶'۸۹
۵۰	- نقرس	۱۰۵
۷۹'۴۸	- وسواس	۷۱
		- گرانی گوش



## فہرست منابع و مآخذ

- بخاری (صحیح) (جلد دوم)
- کتابخانہ قدیمی - کراچی ۱۹۴۱ء
- تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم)
- از دکتر ذبیح اللہ صفا - دانشگاہ تہران - ۱۳۵۳ ش
- تاریخ ادبیات ایران
- تالیف ہرمان اتہ ترجمہ دکتر رضا زادہ شفق - ہنگاہ ترجمہ و نشر کتاب - تہران -
- تاریخ افغانستان
- از بی۔ ایف۔ واکر۔ ترجمہ اردو۔ طبع لاہور
- تاریخ افغانستان (در عصر گورکانی ہند)
- نگارش عبدالحی حبیبی - انجمن تاریخ افغانستان - کابل
- تاریخ افغانستان (بعد از اسلام)
- نگارش عبدالحی حبیبی - انجمن تاریخ افغانستان - کابل
- تاریخ ایران (از دوران ہامستان تا پایان سده ہیکدم)
- ترجمہ ڈریم کشاورز۔ انتشارات مؤسسہ مطالعات و تحقیقات اجتماعی۔ تہران۔ ۱۳۴۶ ش
- تاریخ کامل ایران
- از دکتر عبد اللہ رازی - چاپخانہ اقبال - تہران - ۱۳۴۷ ش
- تاریخ مغول (جلد اول)
- از عباس اقبال - انتشارات امیر کبیر - تبرہز - ۱۳۴۱ ش
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد اول۔ دوم)
- تالیف - استاد سعید نفیسی۔ کتابفروشی فروغی - تہران - ۱۳۴۴ ش

- تمہز الطیب من الخبیث (بزبان عربی)  
تألیف۔ عبدالرحمان بن علی بن محمد بن عمر ابن الدبیع الشیبانی  
مکتبہ و مطبعہ محمد علی صبیح و اولادہ۔ بمیدان الازھر۔ مصر
- الجامع الصغیر السیوطی (الجزء رابع)  
طبع دارا المعرفۃ۔ بیروت ۱۳۹۱ھق - ۱۹۷۲م
- جامع مفید  
تألیف محمد مفید مستوفی بافقی۔ کتابفروشی اسدی۔ تہران
- حلیۃ الابرار و شعار الاخیار معروف بہ الاذکار النوویۃ (بزبان عربی)  
تألیف۔ محیی الدین ابی ذکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی  
منشورات دار الملاح للطباعة و النشر۔ دمشق۔ ۱۳۹۱ھق - ۱۹۷۲م
- دورۂ تاریخ ایران۔  
تألیف حسن پیرنیاں۔ کتابفروشی خیام۔ تہران
- الذریعہ الی تصانف الشیعہ (الجزء رابع)  
تألیف الشیخ آغا بزگ طہرانی۔ مطبعۃ مجلس شورای تہران (۱۳۳۱ش)
- رسالہ مزارات ہرات  
تألیف امین سید عبداللہ الحسینی معروف بہ سید الدین ہروی۔ ہرات ۱۳۱۰ھ
- روضات الجنات فی اوصاف مدینہ ہرات (بخش دوم)  
تألیف معین الدین محمد زمحچی اسفزاری۔ تصحیح و تعلیقات سید محمد کاظم امام  
انتشارات دانشگاه تہران۔ ۱۳۳۹ش
- روضۃ الصفا۔ (جلد ہفتم)  
تصنیف میر محمد بن سید برہان الدین الشہیرہ میرخواند۔ کتابفروشی خیام۔ مرکز
- ربیعانۃ الادب (جلد سوم)  
از استاد علامہ میرزا محمد علی مدرس۔ کتابفروشی خیام تبریز۔

- سلسلہ های اسلامی -
- تألیف - لئیفورڈ او موند پوسورت ترجمہ فریدون بدرہ ای  
انتشارات بنیاد - فرهنگ ایران، تهران.
- طبقات سلاطین .
- تألیف - السالین پول ترجمہ عباس انبال - انتشارات مهر تهران ۱۳۱۲ ش
- فہمہ اسلامی (اردو)
- ترجمہ سولانا عبدالاول جونپوری - مکتبہ غوثیہ - ملتان
- فقہای ہند (۱-۴) (اردو)
- ترجمہ انبال بھتی - ادارہ ثقافت اسلامیہ لاہور
- فہرست مخطوطات شیرانی
- تألیف - دکتر بشیر حسین - ادارہ تحقیقات پاکستان - دانشگاه پنجاب لاہور ۱۹۶۸ م
- فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (جلد اول)
- از احمد منزوی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد - ۱۹۸۴ م
- فہرست نسخہ های خطی گنج بخش (جلد اول)
- از احمد منزوی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد  
(۱۳۵۷ خ - ۱۹۷۸ م)
- کشف الخفاء و مزیل الالباس (۱-۲) (عربی)
- تألیف - اسماعیل بن محمد العجلوانی الجراحی - دار احیاء التراث العربی بیروت ۱۳۵۱ ھ
- کشف الظنون
- تألیف مصطفیٰ بن عبداللہ انتشارات Milli Egitim Basimevi استنبول  
المجلد الاول ۱۹۷۱، المجلد الثاني ۱۹۷۲ م
- مختصر تاریخ افغانستان
- از عبدالحمی حبیبی - انجمن تاریخ افغانستان - کابل



- مشہد - طوس (تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)  
از سید محمد کاظم امام ، انتشارات کتابخانہ ملی ملک
- مشکاة المصابیح (الجزء الاول)
- تألیف محمد بن عبداللہ الخطیب التبریزی۔ المکتب الاسلامی۔ بیروت دمشق ۱۳۹۹ھ
- المعجم الفہرس لالفاظ الحدیث النبوی ص
- ترتیبہ و تنظیمہ اے۔ی۔ونسنگ۔ مطبعہ بریل فی مدینہ لیدن ۱۹۵۵م
- المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم
- وضعہ محمد فواد عبدالباقی۔ دار و مطابع الشعب بیروت ۱۳۶۴ھ ق
- المقاصد الحسنہ فی بیان کثیر من الحدیث المشتہرہ علی الالسنہ
- تألیف شمس الدین ابی الخیر محمد بن عبدالرحمان السخاوی۔ نعاصر مکتبہ الخانجی  
بمصر و مکتبہ المشی ببغداد ۱۳۵۷ھ - ۱۹۵۶م
- نشر دانش (مجلہ)
- سال چہارم شمارہ دوم - بہمن و اسفند ۱۳۶۲۔ مرکز نشر دانشگاہی نهران



